

مجله هفتگی ـ شنبه ۲۲ جدی ۱۳۵۲ ـ شمارهٔ ۴۳

۱۳۰۰۰ طیاره و ۶۸۵۰۰۰ مسافر از یک . . .

پدی پېړی کی چه انسانان ستومانه دی

انیسه لطیف نطاق رادیو افغانستان

پوهاند نوین:

احیای جوایز مطبوعاتی قدم موثر

در راه تشویق ارباب هنر و دانش است

کمیسیون مختلط وزارت اطلاعات و کلتور، اراکین وزارت معارف، استادان پوهنتون، نویسندگان واهل مطبوعات ضمن جلسه ای تحت ریاست پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات وکلتور موضوعات مربوط بجوایز مطبوعاتی را ظهر ۱۹ جدی مورد بحث و مذاکره قرارداد.

وزیر اطلاعات وکلتور در بیانیه افتتاحیهٔ خود همکاری نزدیک دانشمندان کشور را درساحهٔ خدمات کلتوری واطلاعاتی ضروری دانسته گفت که وظیفه اهل قلم است تا با سهم گیری صمیمانه درین زمینه‌در روشنی نظام‌جمهوری مصدر خدمات شایانی برای کشور گردند.

پوهاند دکتور نوین احیای جوایز مطبوعاتی‌راقدم مؤثری در راه تشویق مزید نویسندگان، مولفان وهنرمندان کشور خوانده افزود که با به میان آمدن مجدد جوایز مطبوعاتی وتنظیم لایحهٔ جامعی برای آن نه تنها نویسندگان و هنرمندان کشور تشویق می شوند بلکه آثار ممتاز نیز به میان میاید که این حرکت خود در رشد حیات کلتوری‌مردم ما سهم برازندهٔ دارد.

یک منبع وزارت اطلاعات وکلتور گفت درین جلسه فیصله شد تایک کمیسیون مختلط برای تسوید لایحه جوایز مطبوعاتی تشکیل گردد تا هرچه زود این لایحه را تکمیل نماید.

همچنان فیصله گردید تا درین لایحه شرایط تصنیف آثار برای جوایز، ارزیابی آثار وطرق بهبود سویه آثار مندرج باشد.

درین جلسه ښاغلی فضل محمد خیر زاده کفیل بانک‌ملی چك مبلغ چار صد هزارافغانی رابه پوهاند دکتور نوین‌بحیث سهم بانک مذکور در صندوق جوایز مطبوعاتی تقدیم نمود که باتشکر پذیرفته شد.

قرار است جلسه آینده کمیسیون تسوید لایحه جوایز مطبوعاتی پنجشنبه آینده دایر گردد.

منبع وزارت اطلاعات وکلتور افزود که تمام کار کمیسیون های متذکره در ظرف بیست روز تکمیل شده ونتیجه آن به نشر سپرده میشود.

جوایز مطبوعاتی احیاً گردید

جوایز مطبوعاتی برای بهترین کارنویسندگان، شعرا، هنرمندان، موسیقی نوازان وآثار برجسته صنایع مستظرفه احیاء گردید.

یك منبع وزارت اطلاعات و کلتور روز ۱٤جدی خبر دادکه آثاربرجسته‌نویسندگان وهنرمندان افغانی توسط هیات های باصلاحیت ارزیابی گردیده و به تقریب اولین سالگره تاسیس جمهوریت افغانستان در ماه سرطان ٥۳ توزیع خواهد گردید.

منبع افزود تفصیل مکمل قبولی آثار نویسندگان افغانی برای جوایز در روز نامه ها بعدا نشر خواهد گردید.

خان عبدالولیخان وارد کابل شده

خان عبدالولیخان زعیم پښتونستان و رئیس‌حزب عوامی ملی برای معالجه چشم شان ساعت پنج و نیم عصر ۲۰ جدی وارد کابل شد.

ښاغلی فیض محمد وزیر داخله و دیپلوم انجنیر پاچا گل وزیر امور سرحدات ښاغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه ښاغلی عبدالهادی مکمل‌معین و مامورین عالیرتبه وزارت سرحدات، ښاغلی اجمل‌ختك‌و پښتونستانی های مقیم‌کابل از خان عبدالولیخان در سروبی استقبال کردند.

خان عبدالولیخان که‌میرمن نسیم ولی خانمش نیز باوی همراه میباشد ظهرروز مذکور حین مواصلت به تورخم از طرف ښاغلی عزیزالله واصفی والی ننگرهار، رؤسای دوایر وعده‌ای ازپښتونستانی های مقیم جلال آباد پذیرایی گردید.



صحنه یی از استقبال خان عبدالولیخان در سروبی، وزرای سرحدات و داخله ومعین سیاسی وزارت امورخارجه وښاغلی اجمل ختك درعکس دیده میشوند.

زعیم پښتونستان پس‌از توقف مختصر در جلال آبادو صرف نان چاشت ساعت‌دو نیم‌بعد از ظهر همان روز جانب کابل‌حرکت کرد.

فیصلهٔ دیوان حرب دربارهٔ

گروپ دوم خائنین ملی صادر و مورد تطبیق قرار گرفت

طوریکه هموطنان گرامی مسبوق اند

چندی قبل تطبیق فیصله دیوان حرب که راجع به یك تعداد خائنین ملی صادر

وبه اطلاع عامه رسانیده شده بود . اینك به‌تعقیب آن‌روز۱۹جدی فیصله‌گروپ‌دوم این

دار ودسته توطئه گران صادر و مورد تطبیق قرار گرفت.

الف: آنهائیکه به حبس۱۲ سال وضبط یك قسمت‌دارائی محکوم گردیده اند :

۱- الله نظر وکیل سابق.
۲-هزار گل تاجر .
۳-عبدالحنان تاجر .
٤-جنت خان رئیس سابق پشتنی‌تجارتی بانك.
٥-گلستان.

ب: اشخاصیکه به جزاهای مختلف حبس‌محکوم شده‌اند.

۱- سر دار محمد دگروال به ده سال حبس و ضبط یك قسمت دارایی.
۲- شیر افضل دگروال به پنجسال حبس.
۳-مهر علی دگروال به پنج سال حبس.
٤- عبدالسلام بریدجنرال به پنج سال حبس .

ج: آنهائیکه مدت توقیفی شان بحال شان کافی دیده شده عبارت اند از:

۱- دواجان دگروال .
۲-محمد اشرف تورن.
۳- حبیب الرحمن داکتر .
٤-گل‌رحمن داکتر .
٥-شاه بزرگ دوهم برید من .

هیات های بررسی احوال محبوسین

۴۱۹۰ دوسیه را مورد ارزیابی قرار داده است

هیأت های بررسی دوسیه های لاینحل محبوسین که از طرف شورای عالی قضابه ولایات کشور رفته بودند ٤١٩٠ دوسیه محبوسین تمام ولایات را مورد ارزیابی‌قرار داده اند.

ښاغلی مولینا عنایت الله ابلاغ عضو شورایعالی قضا که سمت ریاست هیأت بررسی احوال محبوسین را نیز داردطی کنفرانس مطبوعاتی گفت کمیتهٔ بررسی احوال محبوسین ازمدتی به اینطرف راجع

به تعیین سر نوشت‌زندانیان به اساس‌فرمان شماره ۳۷ جمهوری پیشنهاد وزارت عدلیه ومنظوری ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم بداخل هفت حوزه در ولایات کشور غور و بررسی نموده واز جمله٤١٩٠ دوسیه سر نوشت ۲۱٤ آن‌حل وفصل شده

واشخاص مربوط آن از حبس رهاشدند.

وی علاوه کرد هیأت مشترك وزارت‌عدلیه وداخله که به اساس لایحهٔ مجوزه جهت رهنمایی در اجرای امور به‌ولایات اعزام‌شده بودند نتایج ارزیابی دوسیه های محبوسین رابه مقامات مربوط ارائه میدهند .

ښاغلی ابلاغ بجواب سوالی گفت کمیتهٔ بررسی احوال محبوسین بعد ازاختتام ارزیابی دوسیه های تراکم کرده بشکل محدود ترآن جهت اجرای وظایف مربوط‌باقی خواهند ماند.

ښاغلی غلام‌علی کریمی آمر عمومی‌اداری قضایی وزارت عدلیه وښاغلی محمداسماعیل قاسمیار منشی این کمیته و اعضای بررسی احوال محبوسین نیز درین مصاحبه‌مطبوعاتی اشتراك ورزیده بودند .

درنه ماه امسال بیش از ۱۱۶ هزار تن

ذغال سنگ بفروش رسیده‌است

هشتادو دوهزارو پنجصد تن ذغال سنگ‌درنه ماه‌گذشته امسال‌از معادن‌کرکر دره‌صوف وآشپشته استخراج گردیده است .

یك منبع موسسه ذغال سنگ شمال‌گفت:در استخراج امسال بیش از بیست و چهار هزارو هفتصد تن نسبت به نه‌ماه‌سال‌گذشته‌افزایش بعمل آمده است .

منبع اضافه نمود درنه ماه امسال بیش ازیکصدو شانزده هزار تن ذغال از استخراج امسال وسال گذشته بفروش رسیده‌که نسبت‌بسال ۱۳۵۱ بمراتب بیشتر میباشد .

شرکت سپین زر تا کنون اضافه از ۴۵ هزار تن پخته راخریداری کرده است

بیش از چهل وپنج هزار وپنجصد و هشتادتن پخته از دهقانان پخته کارولایات کندز ،تخار، وبغلان توسط نماینده گی های‌سپین زر شرکت از شروع کمپاین تا۱۵ جدی خریداری شده است .

انجنیر عبدالملك رئیس آن شرکت گفت در خریداری پخته امسال ۲۳٦٥۸ تن‌نسبت به همین مدت سال گذشته افزایش بعمل آمده است .

وی علاوه کرد بیش از پنجصد و شصت مليون افغانی از کریدت دولت بعوض قیمت پخته به دهقانان پخته کار تادیه شده است.

خریداری پخته‌هنوز ادامه دارد .

هیات های بررسی احوال محبوسین

درصورت ارتکاب جرم اطفال بجزای تعزیری تادیب میگردند

براساس فرمان شماره سوم جمهوریت‌هرگاه اطفال سنین ۹ تا۱۵ مرتکب جرم شوند جهت تامین امنیت واصلاح به دارالتادیب فرستاده می شوند .

یك منبع ریاست محکمه اختصاصی‌اطفال وزارت‌عدلیه گفت دارالتادیب یك مرکز اصلاحی وتربیوی مجرمین خرد سال‌میباشد ودر صورت ارتکاب جرم اطفال به جزای تعزیری تادیب می گردند .

منبع افزود به پیروی از تصمیم اخیر نظام نوین جمهوری‌مبنی بر حل وفصل فوری وعادلانه دوسیه های تراکم کرده،محکمه اختصاصی اطفال هم مطابق فرمان شماره سوم جمهوریت‌که صلاحیت رسیدگی به قضایای مربوط اطفال را دارد به حل فوری دوسیه های مجرمین مطابق لوایح مندرج آن وزارت می‌پردازد .

همچنین گفته شد همانطوری که دین مقدس اسلام جرایم‌را از نگاه مجازات به‌سه کتگوری یعنی جرایم مستلزم حدود، قصاص،مادیت وتعزیری تقسیم نموده جزای این محکمه نیز جزای تعزیری میباشد .

علاوتاً قاضی اطفال نباید تنها عقل جرمی یك طفل را مورد رسیدگی قرار دهد، بلکه ازهمه اولتر موقف‌اجتماعی کیفیت روحی وجسمی طفل را مورد غور ومطالعه قرار دهد تا روی این ارزیابی خود تصمیمی در باره طفل مجرم اتخاذ وتدابیر اصلاحی و وقایوی موثری بکار برد .



شنبه ۲۲ جدی ۱۳۵۲ برابر با ۱۹ ذیحجة الحرام مطابق ۱۲ جنوری ۱۹۷۴

تشویق هنرمندان

فرهنگ هر کشوری بمثابه گنجینه‌ی بزرگ و گرانبهای است که تاریخ آنرا درقلب قرون واوراق خویش حفظ وبه‌نسلهای دیگر انتقال میدهد. تاریخ فرهنگی کشورما آثارهنری ارزشمندشعرا، نویسندگان، نقاشان وهنرمندانی زیاد را بیاد میدهد. هنرمندانیکه آثارجاویدان، درتاریخ این سرزمین ازخود بیادگارگذاشته اند.

ما اکنون در مرحله ی خاصی‌ازتاریخ قرار داریم. مرحله ایکه بیشتر ازهروقت دیگر جریان تاریخ‌فعال تر وپر تحرک‌است. زیرادراثر دگر گون شدن رژیم فرتوت‌سابقه و استقرار نظام نوین جمهوریت، تغییرات محسوسی درساحات‌مختلف جامعه رونما گردیده است. این تغیربالای مسایل‌روبنایی‌وذهنیت مردم وحتی کسانیکه ازنظر ذهنی درسطح پایین قرار دارندا‌ثرافگنده است.

در همین‌مرحله انعطاف وچرخش‌تاریخ است که نویسندگان،شعراء نقاشان وهنرمندان،هنر شانرابطورفعالتر وعینی تری درخدمت اجتماع و مردم قرار میدهند. چراکه آنهاازنظر اجتماعی‌خود شانرادر دورانی میبابندکه‌همه پدیده‌ها بطورمحسوس درحال‌تحول است.درشرایط ومرحله موجوده با تغییر عمیقی‌که در جامعه بوجود آمده هنرمند مردمی خودش را در زمان ومکان‌مشخص وموقعیت‌های خاص‌اجتماعی وابسته می‌بیند وخود را وقف‌خدمت‌بمردم میکند.

تاریخ فرهنگ ما وکشورهای دیگر بهترین شاهد مثال‌است برای‌قبول ودرک‌این‌موضوع که‌مسایل‌فرهنگی تا چه‌حدودی بتاریخ اجتماع وموقعیت های خاص آن بستگی دارد.

هنرمندان ما اعم‌ازشعرا نویسندگان‌نقاشان درمرحله‌موجود ودردورانیکه تازه راهی بسوی ترقی فرهنگی‌کشوده میشود باید رسالت تاریخی واجتماعی خویش را درک کنند وازجانب هم مورد تشویق قرار گیرند تا ازنظر معنوی بیشتر به کار خودعلاقمند گردند واز نظرمادی‌مشکلات اقتصادی که‌بسیاری از هنرمندان‌ما باآن دست وگریبان‌اند رفع گردد ازینرواحیای جوایز مطبوعاتی برای‌شعرا، نویسندگان، نقاشان و هنرمندان سینما و تیاتر یك اقدام‌ارزنده ومهم است.

باید متذکر شده که‌احیاء جوایز‌مطبوعاتی‌که زمانی ازبین رفته بود یك موضوع را ثابت میسازد و آن‌اینکه چطور رژیم جمهوریت در صدد بوجود آوردن و احیاء‌پدیده هاییست که واقعاً برای مردم وجامعه ارزشمند وشایان‌اهمیت است.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهدساخت استقلال ملی خویشرا تحکیم نماید وبااطمینان بیاری خداوندبزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام‌نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وصدراعظم‌افغانستان

دردفترمدیر

درین هفته چند تن از دوستان وعلاقه‌مندان به مجله ژوندون، به دفتر آمده، نظریات و پیشنهاداتی در قسمت شکل ومحتوای مجله ژوندون اظهار داشته اند. برای اینکه در آینده خوانندگان را درقسمت چگونگی ونحوه نشرات ژوندون سهیم کرده باشیم. نظریات دو نفرازین دوستان را در اینجا به نشرمیرسانیم تادیده شود دیگران دریمورد چگونه می اندیشند و تاچه‌حدودی این‌پیشنهادات رامی‌پذیرند تابا در نظر داشت ذوق اکثریت در عملی نمودن آن اقدام کنیم.

یکی از خوانندگان ژوندون اینطورفکر میکند: چون ژوندون مجله‌ی است که‌بیشتر خانواده ها آنرا مطالعه میکنند، پس هر هفته یا هر پانزده روز در مورد یك‌موضوع بسیار دلچسپ ومهم‌مصاحبه‌ی‌باچند خانواده، صورت گیرد ونظر شان راجع به این موضوع خواسته شود.

پیشنهاد این دوست ما از نظرکارکنان‌ژوندون مقبول است. باشد که شما درین مورد چه‌نظری دارید.

واما یکی از خوانندگان دیگر روی کلمه ژوندون تکیه میکند و اینطور پیشنهاد مینماید: چون ژوندون بمعنی‌زندگی است دراینصورت جهت عمده نشرات ژوندون را باید، موضوعات تشکیل بدهد، که گوشه های مختلف‌از زندگی مردم را منعکس کند و برای روی جلد عکس های انتخاب گردد که بیانگر زندگی مردم باشد.

اگر چه مجله ژوندون تا اندازه درهمین‌زمینه نشرات میکند وموضوعاتی راکه‌با زندگی اجتماع بستگی دارد منعکس میسازدولی این دوست ما صفحه ولسی ژوندرا مثال آورده ونظر میدهد که جهت اصلی‌نشرات ژوندون را همین گونه‌موضوعات تشکیل بدهد.

او در قسمت فرم مجله میگویدکه‌باید بطور عموم شکل مجله تغییر کند بخصوص صفحات اختصاصی. زیرا فرم فعلی مجله برای بسیاری از خوانندگان یکنواخت شده است.

باید متذکر شد که در گذشته نیزصفحاتی در مجله ژوندون نشر میشد که نظر خوانندگان را مورد نشرات مجله‌میخواست ولی فعلا همچو صفحهٔ بخصوص وجود ندارد. چون برای بهتر شدن مجله‌ژوندون بهترین راه این خواهدبود که خوانندگان راجع به ژوندون اظهارنظر های نمایند. ازین پس نظر خوانندگان برای ما اهمیت خواهد داشت.



تتبع : ع، هبا

وسعت دید اسلام

قبل برینکه ممیزات قانونی و ارزشهای عالی اسلام را ازطریق بینش وسیع انسانی اش ، مورد بحث قرار بدهیم ، بی‌موردنخواهد بود ، اگر بمنظور درك بیشتر واقعیت های ارزنده اسلام ، نمونه ای چند از خصوصیت های قانونی ، در برخی از ملل، د ر مقدمه موضوع ، تقدیم خوانند گان نمائیم:

ماهیت جرم و جنایت در قانون رومان، باساس ار تباط آن به طبقات وسویه ها ، تفاوت میکرد ، برای مثال وقتی‌که نسبت به زن ویا دوشیزه ای خیانت و جرمی صورت میگرفت ، اگر مجرم از طبقه بالای اجتماع

میبود ، جزای آن مصادرهٔ نصف مال‌ودارایی وی ، واگر از طبقهٔ پایین بشمار میرفت ، جزای او تبعید وفرار دایمی از وطنش تعیین میکردند .

در قانون هنود که از طرف (منو)وضع گردیده و بنام قانون (منو شاستر) معروف است ، چنین حکم صورت میگرفت که وقتی شخصی از طایفه «برهمنی» سزا وار قتل شناخته میشد ، قاضی حکم میکرد تاسر مجرم

را بتراشهند وبرقاضی مجال‌اصدارحکمی‌دیگر در زمینه داده نمیشد و هرگاه این جرم‌بالای طبقه دیگری باثبات میرسید مجرم را بدون اندیشه ، بقتل میرساندند .

هکذا تعامل قانونی یهود طوری بودکه اگر شخص منسوب به طبقه اشراف ، مرتکب‌عمل سرقه میگردید ، قانون از جرم و جزای او

چشم می پوشید و هرگاه شخصی از طبقه‌ضد اشراف باین عمل دست میزد ، قانون بتمام جدیت وشدت ، اورا میگرفت و بجزای سنگین عملش میرسانید .

اما زمانیکه قانون اسلام در جهان عرض وجود کرد ، قرار دادن حق‌را بر جایش ،از مرامهای اساسی خودوانمود ساخت‌ودرقضاوت هاوحکم های متعلق بانحرا فات ، ماهیت جرم را مدار اعتبار شناخت نه مجرم و سویهٔ اورا،

ازینرو جنایت کار را بدون در نظر داشت مربوطیت ها ، نژادها و طبقات و، مراعات واقعیت های موضوع ،به‌کیفر عملش رسانیده وهرگونه امتیازات و برتری های طبقاتی و نابجارا مطرود وغیر قابل قبول خوانده .

اسلام با داشتن پرو گرام های بزرگ‌و انسانی و روشهای جهان بینانه اش ، گرد آوردن تمام نژاد ها و کتله های بشری را بدون در نظر داشت حدود ومرز های‌جغرافیایی

درزیر لوای واحد انسانیت ، ایمان و تقوا، هدف عمده خویش قرار داده با تمام‌وسایل ممکنه درراه تامین مساوات و برادری افراد واجتماعات بشری ، تلاش مینماید .

حضرت پیامبر بزرگوار اسلام از همان‌آغاز درك کرده بودکه مردم عرب ، عرب بودن‌و نسبت داشتن به نژاد عرب‌را یکی از مفاخر بزرگ خود میدانند و نخوت عربیت بسان یك

بیماری ساری در عروق‌و دلهای آنان جا ی گرفته است .

ازینرو برای معالجهٔ این درد وبر انداختن این کاخ موهوم فضیلت ، رو بمردم‌کرد و فرمود :«ای مردم ! عرب بودن ملاك شخصیت وجزو ذات شما نیست ، بلکه آن تنها زبانی گویاست وهر کس در انجام وظیفه خودکوتاهی

کند ، افتخارات پدری ، اورا بجایی نمیرسا ند و نقصان کارش را جبران نمی‌کند .»

پیامبر اسلام در موقع دیگری نیز بمنظور سرنگون ساختن پایه های امتیا زات نابجا، باارشادات ارزشمند خو یش ، کاری‌رادرآن روز گار انجام بخشید که اعلامیه حقوق بشر ومنشور آزادی ملتها با همه سرو صدایش صدها سال بعد نتوانست بدان مرتبه برسد آنجا که **فرمود :**

«مردم همه مانند دندانه های شان مساوی وبرابرند و عرب برعجم ، سرخ بر سیاه، برتری ندارند و ملاك فضیلت و برتری ، تقوا وپر هیز گاری است ».

اساسات متین اسلام ، اجتما عاتی راکه بقانون اسلامی گرایش دارند ، متوجه دوقاعدهٔ اساسی ای مینماید که زندگی سعادت آفرین و آبرو مند انسانی ، روی آن استوار بوده واین دو قاعده عبارت است از دو موضوع متلازم ، (ایمان و برادری) که انسان جزدر

سایهٔ این دو قاعدهٔ بنیادی نمیتواند باهداف علیای زندگی دست یابد و مکلفیتی راکه آفرینش بر دوش او نهاده واورا بدان منظور خلق‌کرده است ، به نحوی شایسته به‌پیش ببرد .

ایمان و برادری ، این دو عامل نیرو مندی وقتی در اجتماعی راه خویش را میگشاید، از افراد و اجتما عات ، نیروئی عظیم و مرتبط

وبنیه ای واحد مستحکم و متکامل ، بوجود می آورد و ایشان را برای ایفای نقش های بزرگ و بزرگتر ، در ساحات مختلف زندگی انسانی ، و برای جای‌گرفتن در تاریخ‌بشریت پیروز مندانه آماده میسازد .

مسلماً وقتی انسان میتواند باینهمه‌ارمان ها ونصب‌العین های عالی انسانی وبعبارهٔدیگر باینهمه مقاصدیکه برای آن آفریده شده،نایل آید،که کانون سینهٔ او از حرارت ایمان گرم بوده واحساس اخوت و برادری در سراسر

وجود او گسترده باشد ، زیرا اگر این دو عامل نیرو بخش واین‌دو هسته زایندهٔ پیشرفت وتعالی انسانها ، در پیچ وخم زندگی، مدار همه فعالیت ها قرار نگیرد ، نه تنها افق

پیروزی در جلو نگاه انسان دور و دورتر، مینماید ، بلکه نمیتوان غایه ای سعادت‌بخش در حیات بشر سراغ نمود .

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

عبدالرحیم «عینی» از دارالسلام اسدیهٔ بلخ

حضرت خالد بن ولید (رض)

کمتر کسی در اسلام وجود دارد که‌نام‌این شخصیت بزرگ اسلامی وقهر مان‌معرکهٔ آزادی ودینی وقو ماندان شکست ناپذیراسلام رانداند ویا از کار نامه های رزمی‌او چیزی بخاطر نداشته باشد.

این قو ماندان بزرگ اسلامی بنام خالدمعروف بوده نام پدرش ولید ونام‌مادرش لبابه کوچك خواهر میمونه همسر رسول‌خدا (ص) میباشد . شهر تش به خالد ابن ولید قریشی مخزومی بیشتر است،در زمان‌جاهلیت نیز از اشراف قبیله‌قریش بوده‌ودر زمان اسلام مو قف خیلی عالی داشت .

این مرد میدان اسلامی و صحابهٔ بزرگ‌رسول خدا (ص) علمبردار غزوهٔ موته وتادیب کنندهٔ مرتدین ، قو ماندان جنگ آز موده وفاتح مسلمانان در جنگ های شان با فارس وروم میباشد .

خالد بن ولید درخانوادهٔ دا رای شهرت‌بزرگ ووسعت عظیم نشأت کرد چنانچه‌پدرش ولید بن مغیره مخزومی از اشراف وغنی‌ترین‌مردم قبیله بنی مخزوم بوده ازنگاه سلطه و اقتدار نیز پرقدرت ترین آنها محسوب‌می شد .

قبیلهٔ بنی مخزوم که شاخه ای از قبیله‌قریش اند جاه وشرف را از نگاه توزیع‌بخود نسبت داده قیادت سپاه ، تهیه سلاح ومهمات‌حربی ازوظایف آنها بود .

تاریخ روایت می‌کند که هشام بن مغیره‌کاکای خالد (رض) در جنگ فجار قوماندانی سپاه را بدوش داشت . جنگ فجار عبارت‌ازهمان جنگی است پیغمبر اسلام در سن ۱۵ سالگی عمر شان آنرا مشاهده کرده اندوخالد (رض) درین جنگ به کاکایش تیر را جمع می‌کرد .

کاکای دیگرش ابو امیه بن مغیره شریف‌ورهبر قریش بوده از اطاعت همه قبیله‌قریش بهره‌ور بود واز متانت ، عزم راستین ورای‌صائب بهره بزرگ داشت واو کسیست که قریش را هنگام اختلاف شان جهت‌گذاشتن‌سنگ اسود توسط چگونه شخص در جای‌اولی اش باینکه حکم کرا بنظر شخص بگذراند که‌نسبت به‌همه اولتر از دروازهٔ مسجد داخل شود مشوره داد ، همان بودکه نظریهٔ ویراپذیرفتند و نخستین کسیکه داخل مسجدشد حضرت محمد علیه‌السلام بود ، درین اثناهمه‌زبان تمجید کشوده گفتند که این شخص‌امین وراستگو میباشد وحکم آنرا می‌پذیریم .

خالد (رض) در چنین فامیل تربیه یافت‌وشجاع ومتین بزرگ شد ، درجنگ و فنون‌آن مهارت کامل داشته در اجرای پلان ونقشه‌های‌حربی دسترس بسزایی داشت .

حضرت خالد مرد بلند قامت ،بزرگ‌جسم،روشن چهره بوده شباهت بسیار بحضرت‌عمر بن خطاب (رض) داشت .

«ناتمام»

نویسنده : کاظم

جاپان وجهان

قریب دو هفته قبل تاکیو میکی معاون صدراعظم جاپان برای انجام یك سلسله مسافرت تنها به کشور های عربی عزیمت نمود. اصلا هدف مسافرت میکی‌باین کشور هاآن‌بوده است که سیاست جاپان رادر قبال معضله شرق میانه وبالا خص موضع گیری این کشوررا در برابراسرائیل توضیح نماید. آنچه بقسم علت اصلی این مسا فرت نزد مبصران جلوه میکند همانا موضوع مقاطعه نفت کشور های تو لید کننده نفت عربی بوده است که جاپان ازین نا حیه خسارات شدیدی را متحمل شده وخسا رات شدیدتری را انتظارمیبرد اماسفر میکی وتوضیح پا لیسی آنکشور مبنی بر تایید فیصله نمبر ۲۴۲ شورای امنیت وتایید این امر که‌باید اسرائیل سر زمین های اشغالی اعراب را تخلیه کند موقف اعراب را در برابر جاپان ملا یم ساخت .

چنانچه ملا حظه‌شد جلسه‌کشور های تولید کننده نفت در کویت که دران قیمت نفت خام به دوچند بالا برده شد جاپان رابحیث‌کشور ها ی دوست اعراب قلمداد کرده و عده دادند که‌از مقاطعه نفت جاپان زیان نخواهد برد .

تما سهای و سیع –

هنوز خستگی های مسا فرت‌شرق میانه تاکیو میکی رفع‌نشده بود که هفته گذشته موضوع مسافرت وی به‌ایا لات متحده امریکا اعلام‌گردید. درین هفته‌نه تنها میکی بلکه یک تعداد از زعماو شخصیتهای جاپان سفر هایی رابرای اجرای مقاصد خاص در پیش گر فتند .

یکی ازین دیدو بازدید ها به‌مشابه پلان مار شال‌تو جیه شده است‌واین بازدید تاناکا صدراعظم جاپان است که‌از فلیپین – تایلند- مالیز یا- سنگاپور واندو نیزیا دیدن میکند. پلان مارشام بعد از جنگ عمو می دوم جهان درسال ۱۹۴۷ برای‌ترمیم واصلاح خسا رات جنگ ازطرف جارج مار شال وزیر خارجه آ نوقت ایالات متحده امریکا پیشنهاد شد. وکا نگرس امریکا مبلغ دوازده‌بلیون دالر را باین منظور تصویب کرد .

درحا لیکه می بینیم پلان مار شال برای رفع خسارات ناشی از جنگ پیشنهاد شد روی چه دلیل سفر وهدف مسافرت تاناکا رابه آن‌تشبیه کرده‌اند ؟ تاناکا به کشور هایی‌سفر میکند که جز بصورت غیر مستقیم وآنهم شاید اندك‌از کدام جنگی خساره ندیده اندو هم جاپان فعلا آن مو قفی راندارد که امریکا درانو قت داشت یعنی‌گر چه شاید بتوان مشا بهتهای درین زمینه جستجو کرد ولی از نظر اقتصا دی وازنگاه سیاسی‌واجتماعی‌کاملاواجد آن موقف نمیباشد در حقیقت پلا ن مار شال نخستین پلان بین المللی ایالات متحده امریکا بودکه‌تنهابرای اروپا تنظیم گردید.درحالیکه جاپان امروز نه تنها منحیث یك کشور پیشرفته مسئو لیتی در برابرکشور های اسیایی و مخصوصا جنوب‌شرق آسیا دارد بلکه دربرابر ممالك سایر حوزه های سیاسی جها ن هم این



نوع مسئو لیت را احساس میکند. ازجانبی هم زیاد ترین پولی را که کشور ها تخصیص بدهد تنها یت تا پنجصد ملیون دالر خواهد بود وا ین مبلغ دربرابر دوازده بلیون دا لر واقعا کم است .

باین ترتیب پلان مار شال و سفر تاناکا مشا بهت های بهم دارندولی اندك اصلابعقیده نگارنده‌سفر تاناکا بایدسفر دوست یابی – مسا فرت ایجاد تفاهم وبازدید جستجوی مار کیت تجار تی ودر یافت مواد خام حیاتی خوانده شود- تاناکاخود قبل ازعزیمت جانب فلیپین گفت‌که درین مسا فرت جاپان نمی خواهد نفوذخود را پخش کند بلکه آنکشور میخواهد طرقی را جستجو کندکه چطور درامور انکشافی حوزه جنوب شرق اسیا کمك کند. اصلا تذ کر اینکه نفوذ کند ویانفوز خودراتوسعه دهد ازنظر روانی معنی تقابل آنرا ارائه میکند واز جانبی هم هیچ کشوری چنین‌نخواهدکرد که‌معاونت وکمك خودرا بدون داشتن هد فی بینماید . تاناکا خودش درمانیلاگفت ارزو داریم‌مسئولیتهای خودراطوری توجیه بنماییم که منافع ور فاه طرفین ازان تامین شود .

اصلا جان‌مطلب درینجاست که جاپان بنابر اتخاذ موقفی بر ضد اسرائیل روابط تجار تی آنکشوررا مخصو صا بایك عده از مشتر یا ن تولیدات خود درایالات متحده امریکا تیره وتار ساخته است. برای‌اینکه حداقل بازار تعویضی در مقابل‌این تیرگی داشته باشدباین تپش‌وتلاش پرداخت .همچنان از مقاطعه نفت جهان عرب جاپان‌درس خوبی‌اموخت حالا برای انکه‌حداقل چنین حالا ت راجبیره کرده بتواند باید ذخا یر ومنابع دیگری در ینجا وآنجاجستجو نماید .

اوهیرا در چین .

قبل ازآغاز مسافرت تاناکا به‌پنج کشور جنوب شرق اسیا ما سایوشی اوهیرا وزیر خارجه جاپان به جمهور یت‌مردم‌چین‌سفرکرد. اوهیرا بعداز مراجعت ار چنین نتایج مسافرت خودرا مفید خواند. درین مسافرت که بازعمای جمهو ریت مردم چین ملا قاتها ومذا کراتی‌انجام دادروی مسایل تاسیس منا سبات هردو کشور بحث شد چنانچه‌اعلان گردید که در راه تحکیم روابط بین دوکشور وتامین صلح قرار دادهایی درزمینه تجارت وتوسعه روابط کلتوری قدمهای برداشته شده‌و مساعی ادامه دارددر حقیقت‌این یکی دیگر ازنوع مسا فر تهای است که جاپان برای دوست یابی وایجاد تفاهم انجام داده است .

تاکیو میکی. به امریکا .

ایالات متحده امریکا از کشورهای بزرگ تورید کننده اموال صنعتی جاپان است وتقریبا یك ثلث اموال تولیدی آنکشور راوارد میکند علاوه بران از جهان مختلف ارتبا طا ت این دو کشور را میتوان در نظر داشت بنابرین دوام مناسبات سالم بین جاپان وامریکا ازبسا جهات ناگزیر پنداشته‌میشود. اما طوریکه دیده شد موضع‌گیری جاپان‌درمقابل اسرائیل درقبال جنگ اخیر شرق میانه بجانب داری از اعراب بود ه است که این امر خود غالبا با عث انزجار مقا مات‌مربوطه امریکایی‌شده باشد- مسا فرت تاکیو میکی به ایالات متحده امریکا بخاطر آن صورت گر فته است که‌همین‌موقف وموضع گیری جاپان را مخصوصا درقبال مقاطعه نفت جهان عرب و مجبور یت آنکشور به ارباب امور امریکا توضیح نماید. چنانچه ا ین موضوع هنگام اعلام مسافرت میکی ازطرف مبصران و خبر نگاران به صراحت ابراز شد .

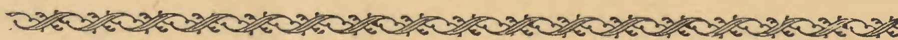
ناکا سون در پی نفت وتوسعه تجارت .

با لاخره چار مین شخصیت‌جاپانی ناکا سون وزیر صنایع وتجارت بین‌المللی است که قبلا واردتهران شده وقرآر است‌به عراق، بلغار یا وانگلستان این سفرخو را ادامه‌دهد.

مسافرت سون به تهران و عراق بدون شك باین‌مقصد صورت‌میگیرد تاتضمین هایی درمورد در یافت‌نفت مورد نیاز جاپان را ازین‌دو کشور تولید کننده نفت حاصل کند.

خبر های اخیر حاکی است که‌ناکا سون با مقامات انگلستان در باره بحران انرژی جهان و توسعه روابط تجارتی بین دوکشور مذاکره‌نماید. همچنان راجع به‌امکان سهم گیر ی جاپان در انکشاف منابع نفتی‌بحیره شمال باانگلستان‌بحث خواهدنمود. ناکاسون بعد ا زسفر انگلستا ن وارد صوفیه خواهد شدو بامقا مات این کشور راجع به روابط تجار تی‌و توسعه آن مذا کراتی انجام خواهد داد .

ماجرای پوست کیله



یکنفر رادر نظربگیرید، یکنفریکه ازحیث جسم وروح کاملا سالم‌باشد ولی‌بازهم پراکندگی وعدم تسلسل برحافظ اوحاکم است، برای اینکه زندگی ماجرا های دارد که نمیتوان خودرا ازآن دورنگهداشت ازاینقرار آدمها فراموش‌کار اندو بسی‌اوقات بیهوش . واین عدم تسلط ذهنی زمانی مضاعت میگردد که حادثه‌غیر متقربه ای پیش بیاید .

چندروز قبل یکی‌از دو ستان سابقه امرا دربازار دیدم اوآدمیست صحتمند وخیلی هم‌با هوش وسرحال آنروز سرش رابا بنداژ سفیدی بسته بودو معلوم میشد سرش‌سخت آسیب دیده است. اول او را در ست نشنا ختم ولی وقتی به‌من نز د یك شدبا همان نشاط همیشگی اش از من وکار هایم پرسید .

نخستین سوام من از او اینبود که چرا سرش را بسته‌است.

دوستم خنده ای بلندی سر داد وگفت :

ـاز با لای پو ست کیله لغز یدم وسرم شکست .

باور کنید وقتی اواین جمله را بزبان آ ورد آنقدر خونسرد بودکه حتی‌حالتش عوض نشد چو ن میدانست که بعضی ها فقط بلدانند کیله‌رابخورند. اینکه درکجابخورند وپو ستش در کجا بیاندازند اصلا برایشان مطرح نیست . شاید هم خودش بارها پوست کیله‌ـ را روی سرك ابدا خته با شد ولی‌از ماجرای پوست کیله تازه چندروز قبل‌آگاه شد .

ازاو میپر سم :

ـنگفتی ماجرا چطور اتفاق‌افتاد؟

ـ عجله‌داشتم میخواستم برای دخترم دوا بگیرم. در نزدیکی دواخانه از روی پوست کیله‌لغزیدم ومحکم بزمین خوردم. بعد دردی شدیدی را در پیشانی ام احساس کردم چشمهایم سیا هی میر فت . هیچکس درآن ناحیه نبود که بلندم کند. و قتی بسرم دست کشیدم حس کردم چیزی تر،تر بدستم میخورد وقتی نگاه کردم ازسرم‌خون‌میاید .

یکبار دیگر چشمهایم سیاهی کرد ولی در هما نحال متوجه شدم که یکنفر پوست کیله را روی سرك می اندازد .

بازحمت زیاد اورا صدازدم‌وگفتم که‌آقامن از بالای پوست کیله‌لغزیدم وشما پوست رادر راهرو عام انداختید که ممکن است باز هم رهگذری از روی آن بلغزد .آنمرد گفت :

برو بیادر فکرته میگر فتی !

شا ید اوراست میگفت .ولی‌حقیقت اینست که‌تا خودش ازروی پوست کیله نلغزد اینکار راخواهد کرد ووقتی ازین کار دست خواهدکشید که‌به سرنو شت من دچار شود .

ـجالب است . بعد چطور شد؟

ـوبعد مالك درملتون که ازپشت شیشه ای دو کا نش متوجه ماجرا شده بود بیرون آمد ومرا بلندکرده وبه دوا خانه برد. من‌هم نسخه را بدستش دادم و اینکار من سخت اسبا ب تعجب متصدی درملتون را بار آورد .اوگمان کرده بوددرهمان هنگا میکه من‌روی زمین افتاده بودم برای خود نسخه ای نو شته ام

بااحترام زیاد گفت: داکترصاحب ولی‌این دوا هاکه برای درمان سر شما موثر نیست . من‌که خودم‌راز خنده گرفته نمی توا نستم گفتم : من داکتر نیستم .

ـولی این نسخه ... اوه سرشما واقعاً صدمه د یده است . کمی استرا حت کنید همین الان سر تانرا پانسمان میکنم .

ـ این نسخه‌ی است که‌داکتربرای نسخه ازمن نیست .

ـپس نزد شماچه میکند .

ـاین نسخه است که داکتربرای دخترم داده میخواستم از شما دوا بگیرم که‌در نزدیکی در ملتون این ماجرا پیش آمد.

ـ معذرت می خوا هم من فکر کردم که ...

وبعد سرم را سه کوك زدو با تکه‌ای سفیدی محکم بسته‌اش‌کرد. درذهن خود نسخه برایم نوشت ودو قلم‌دوا برای جلو گیری ازخون‌ریزی وتقویت برایم داد. جالب اینکه‌پول راکه برای خریدن دوا دخترم باخود آورده بودم برای تداوی خوم‌مصرف شدو فقط‌توانستم ازپنج‌قلم دواییکه داکتر برای‌دخترم داده بود دو قلم آنرا بخرم .

وبعدکه خانه رفتم‌ماجرای دیگری پیش آمد .

ـقصه کن چه ماجرایی ؟

ـوقتی خانمم سربسته‌ی مرادید وار خطاشد ودادو بیداد راه‌انداخت اورا آرام کردم و بریش فهماندم‌که خونسرد باشد وبعد قصه‌را برایش حکایت کردم .

ولی اینبار به نحوی دیگری‌بالایم غریدکه توآدمی بی پروا هستی‌سر به‌هواو دل به تماشا هستی و..... و ....

ان بودماجرای‌پوست کیله‌ونتیجه بی‌مبا لاتی‌من. واماتو بگو آیامن ملامتم ؟

ـوا لله ....

ـاین ماجرا راکه چندی ر و زی ازآن نمیگذرد ،برای عده ازدوستان قصه کرده ام وهیچ يك از آنها مرا ملامت نکرده اند

ـولی بنظرمن توازین پس ملامت نخواهی بود زیرا هیچگاه پوست‌کیله رادر راه رهگذران نخواهی افگندو اما من ....



از گل احمد زهاب نوری

درسال ۱۳۶۱ شمسی:

۱۳۰۰۰ طیاره و ۶۸۵۰۰۰ مسافر از یک م

● امسال ۳۲۲۹۶۲۲ مسافر و ۰۰۰ ۳ تن مال التجاره، از میدان هوایی کابل استفاده کرده

● شش میدان هوایی پخته و بیست و چهار میدان خامه در افغانستان وجود دارد .

کشور ما، نظر به موقعیت جغرافیایی و داشتن آثار تاریخی حایزاهمیت فراوانی است،ازجانب دیگر، فضای افغانستان مسیر کوتاه و مساعدی است ، برای استفاده طیارات تجارتی ومسافری

درین راپور احصاییه هایجالبی ازپرواز طیارات در فضای کشور و تعداد مسافرینی که از طریق فضا، از میدان های هوایی کابل و کندهار استفاده کرده اند، به نظر شما می رسد.

بناغلی محمدنادر ملیار معاون مدیریت هوا نوردی ، هوایی ملکی دربرابر سوالی گفت:

ـفعالیت ترانسپورت هوایی، درجهان امروز، منبع سرشار عایداتی، برای ممالک بشمار میرود وبرای تامین این منظور سالانه، مبلغ هنگفتی را، نیز بمصرف میرسانند.

درسال ۱۹۷۲ عیسوی، تنها در ممالك عضو سازمان هوانوردی ملکیبین المللی، اضافه(۴۵۰۰۰۰) مسافر توسط ۱۸۰۰۰ طیاره ملکی جت، تربو پراپ ونوع پستن دارحمل ونقل گردیده ودر قسمت مال التجاره و پوسته نیز فعالیت شایانی ،بعمل آمده است .

درسال ۱۹۶۸ عیسوی (۳۲۰۹۸) نفر ورود و(۳۴۲۴۹)نفر ازکابل، توسط طیارات آریانا خارج گردیده اند.

معاون مدیریت هوا نوردی هوایی ملکی مجموع مسافرینکه درسال های ٦٤تا ۱۹۷۲ واردمیدان هوایی کابل توسط طیارات آریانا گردیده اند (۱۱۲۹۲۸) نفر خوانده وتعداد کسانیکه توسطاین طیارات از میدان هوایی کابل خارج گردیده اند(۱۲۹۸٦٦) نفر خواند .

وی در مورد احصاییه کسانیکه توسط طیارات باختر افغانالوتنه دربین سال های ٦٨ تا ۱۹۷۲ عیسوی ، از کابل انتقال داده شده (۳۱۰۴۸) نفر وانموده کرده و مجموع مسافرینکه بوسیله این طیارات ،بکابل نقل دادهشده است (۳۳٤۵۹) نفرگفت :

بناغلی ملیار مال التجاره که توسط طیارات آریانا وباختر افغان الوتنه، دربینسالهای ۱۹٦۸تا۱۹۷۲ درمیدان هوایی کابل حمل و نقل گردیده (۱۵۵۹٦۹۱۰) کیلو گرام وانمود کرد.

وی افزود:

ـچون کشور ما کوهستانی ومحاط به خشکه است واز طرف دیگر، هنوز راه آهن درمملکت ما، احداث نگردیده ،ترانسپورت هوایی بهترین راه ارتباط با دول خارج بشمار میرود .



ستیوردسهای طیارات آریانا با این یونیفورم ملبس اند .

ءو تا مملکت ماکوتاهترین خط السیر هوایی بین ممالكشرق وغرب بشمار میرود.

ساحات توریستیك افغانستان وآثار تاریخی آن درجلب سیاحین نقش مهمی دارد، کهبیشترآن سیاحین ازطریق فضا وارد ، کشور مامی شوند.

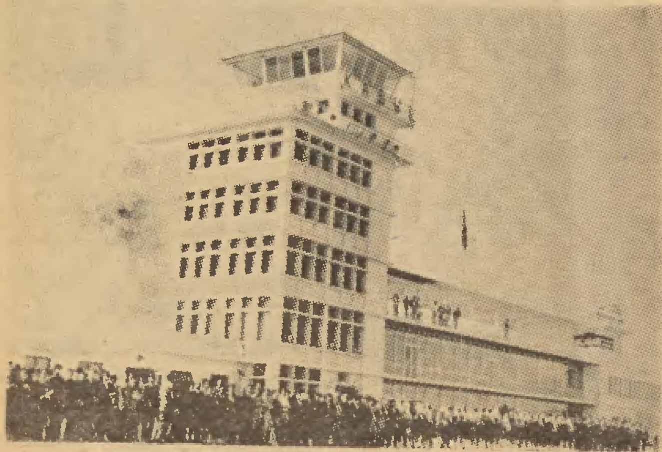
بناغلی ملیار داحصاییهتوریستانی که ازطریق فضا وزمین از



طیارات بوینگ آریانا افغانهوایی شرکت

یک مرکز آخذه اطلاعات فضایی عنقریب در کابل اعمار میگردد

...میدان هوایی کشور استفاده میکند



نمایی از ترمینل میدان هوایی کابل

مسافرین میدان هوایی کند هار   مسافرین دا خلی این میـــدا ن
درسال ۱۹۷۳به ٥۹٤٦ نفرو مقد ار ۲۰۲۷ نفر بود.
مال النجاره به ۱ر۸ میرسید .

بقیه در صفحه ٥٤

افغانستان دیدن کرده اند، اینطور وانمودکرد:

سال	ازطریق هوا	ازطریق ز مین
۱۹٦۸	٤٤٢ر ۸	۳٦ر..۷
۱۹٦۹	۱۰ر۳۳۳	٥۲ر۷.٦
۱۹۷۰	۱٤۹ ر١٦	۸٤ر.۸٤
۱۹۷۱	۱۷٤ ر۱۸	۹۳٥ ر۹٤
۱۹۷۲	۲۱ر۰٦۳	۸۹ر۲۷٤

ازمعاون مد یریت هوا نور دی‌هوایی ملکی می خواهم تا کمی د ر مورد پرواز های امسال میدان‌هوایی کابل وکند هار روشنی اندازد ، او میگوید:

ـدرسال ۱۹۷۳ عیسو ی۹٦۲۲٤مسافر از میدان هوایی کا بل‌استفاده کرده اند ومقدار مال التجاره که‌درین سال ، از میدان هوایی کابل حمل ونقل شده به...٤تن میرسد .

تعداد مسافرین دا خلی‌این میدا ن به(۱٤۸۱۰) نفر بالغ میگر دید .
وی تعداد پرواز طیارات را د رمیدان هوایی‌بین‌المللی کابل۲٥٥ر۱۱ پرواز وانمود کرده گفت:

گوشه ازمیدان هوایی کابل

ترجمه : رهپو

هنر بالت و فلم



مایا ، دربالت دریاچه تو



صحنهٔ از بالت «از اسپار تاکوس»

پلیز تسکایا

(اگر هنری بتواند احساس یک طفل را برانگیزاندوآنرا رهبری نماید یک هنر واقعی است)

سینما در زندگی مایا پلیزتسکا یابالرین معروف با لشوی تیاتر و برنده جایزه لنین در نقشس خود اهمیت دارد . او همیشه برای یافتن پدیده جدید هنری در تلاش بوده و سعی می نماید تا با گامهای بلند شاهراه خلا قیت هنری‌را زیر پا گذا رد .

سینما در زندگی او در آوان کودکی اش راه یافت اوچهارساله بود که اولین گام های لر زا نش را باریتم و آ هنگ مو سیقی برای رقص بحر کت آورد .

در همان آوان مادرش را میشرر در اوج ز ندگی اش هنری درجهان هنر پرده بود. روزی او را مادرش به‌دیدن فلم « زن جذامی » برد . در این فلم مادرش نقش اساسی‌رابازی می‌نمود .

خودش می گوید :

« اگر شما می خواهید او لین احساس قوی ام را درمورد سینما بدانید باید گفت که دیدن فلم زن جذامی تار ها ی وجودم‌را لر زاند و احساس هنری ام را در همان‌آوان کودکی بر انگیخت . من هیچگاه این داستان پر ازتراژیدی این زن را که زندگی اندوه باری را در درون قبیله عقب مانده اش می گذ را ند ودرزیر سم سواران بخاطر مر ضش جان داد فرا موش نمی کنم .

باوجودیکه طفل بودم از بیعدالتی که در مورد سر نوشتش صورت گرفت سخت تکان خوردم به‌سختی برایش گریستم . مادرم سعی کرد مرا آ را مش ببخشد. به من‌بفهماند که اودرکنارم قرار دارد . و لی‌برایم تحمل ناپذیر بود با صدای بلند گریستم و حالا فکر می کم دیروز همین‌فلم را دیده‌ام .

فکر می کنم اگر هنر ی‌بتواند احساس یك طفل را بر انگیزا ند وآن را ر هبری نماید یك هنرواقعی است . »

ممکن‌اودرك هنرسینما را ازمادرش به‌ارث‌برده است. او قدرت‌آنرا دارد تادست بکارهای خلاقه هنری برند.

خصو صیات معین هنر با لت که‌در چارچو ب تنگی قرار داشت، سرهایی را در برابر هنر مندان قرار داده وآنان جرأت ظاهرشدن‌دربرابر کمره فلمبرداری را نداشتند . ولی مایا باقدرت همیشگی اش این‌سدرا در هم شکست .

او در فلم های متعددی ظاهرشد ودر این میان آثاری چون :

« فواره باغچه‌سرای» « دریاچه‌قو» «اسپ سرکش» « شرال » « افسانه عشق» درخشش شگفت ا نگیز ی دارد .

این نقش ها که مجمو عه‌ای ا ز ظرافت و زیبایی است‌درفلم طوری بازی شده که انسان فکر می کند باچشمان خودش ناظر ز یبایی های هنر بالت است . پلیزتسکا یاچنان مهارت این نقش ها ی سحر آفرین را انجام داد که حتی لازم نشد یك حرکت معیین بار دیگر فلم بر داری شود . فلم بر داری در چنان‌فضایی شورو هیجان صور ت گرفته است که انسان فکر می نماید درا مه های چون :

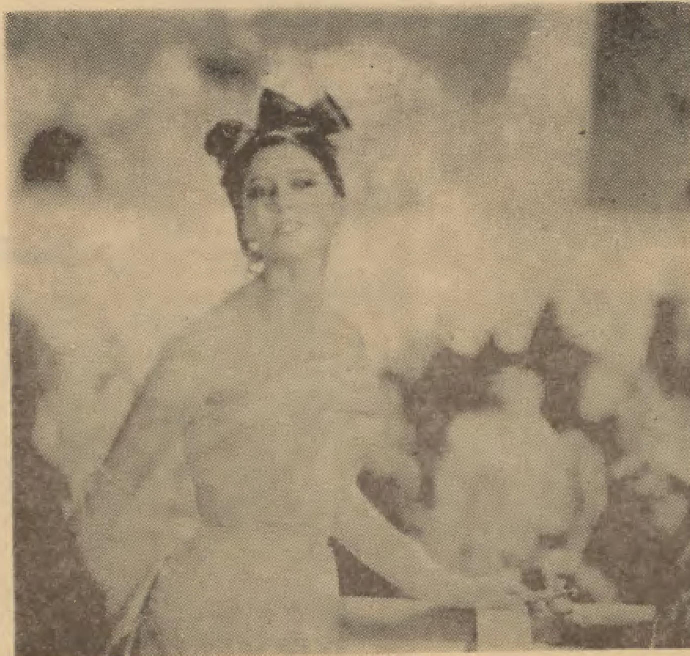
« دن کیسوت » « لاورنیا » «خووانچشیا» «مسیئو ژو لیت » « زیبای خوابیده » روی سن بزرگ رقص بالت صورت می گیرد .

روی همین دلیل است که‌واسیلی کانتا نایان گفته است که«مها رت هنرنمایی پلیز تسکا یادرهنر باله سحر آفرین و جادوکننده است .»

بخاطر عظمت نمایش هنری‌اوبود که‌وادیم در بنف فلمی بنام« شعر رقص » در مورد مایا پلیز تسکا تهیه نمود . این‌کارگردان ماهر بهترین نقش های تپیك بالرین را انتخاب نمود و طی آنها سعی نمود تا خلاقیت شخص او را در برا بر دید تماشاگران قرار دهد .

ما این هنرمند چیره‌دست رادرنقش های‌بالت های کلا سیك ما نند (ریموندا) اثر ماریوس پیتیپا و (مرگ قو) اثر مینی یمیل فو کین واثر جدید تر کیبی جدید باخ بنام (مقد مه) و یا (خدمه کار من) اثر کرونوگراف معروف کو با ی البرتوالو نزو دیدیم .

یکی از آ هنگسا زان مورد علاقهٔ مایا سکر یابین می باشد . سا ختهٔ آهنگ های سازنده این زن از باخ تاپرو کو فف و ساستا کو و یچ نوسان می‌نماید . ولی در صدر لست آهنگسا زان مورد علا قهٔ اوچایکو فسکی قراردارد که بالت های چون :



مایا پلیز تسکایا، در فلم اناکارنیناکه به صورت بالت تهیه شده‌است

بقیه‌در صفحهٔ ٥٦

کوتاه. دلچسب. خواندنی

سریعتر از همه

ازجمله حیوا ناتی که در خشکه‌زندگی میکنند سریعتر وتندروتراز همه پلنگ است که‌بطور عـــادی‌فاصله ۷۰ کیلو متر رادر ساعت‌طی میکند .

درمیان حیوانانی که در آب زند گی‌دارند. سریعتر ازهمه یك نوع‌ماهی است ازجمله ماهیان که‌به خــوك‌دریایی معرو فست، این حیـــوان فاصله ۱۳۵الی ٤٥ وگاهی هم تـــا٤۸ کیلومتر را درساعت طی‌مینماید واما در بین پرندگان تندرواز همه‌پرنده ایست به اسم «باز»که‌بشاهین هم‌معروف است. این پرنده فاصله٦۰کیلو متر را بطور عادی پر واز می‌کند وهر گاه بر طعمه‌ای حمله‌ورشود ، سر عتش بسوی شکار بـه ۳۰۰ کیلومتر در ساعت رسیــده وهمینکه بشکارش نزدیك شدآواز میکشد وخودش رامانند سنگی‌روی‌آن پر تاب میکند .

وقتی زن اسکیمو بمیرد ...

اسکیمو ها عادت دارندو قتـــی زنشان بمیرد، جسد اوراروی‌تابوت بزرگی میگذارند تا حیـــوانات از گوشتش استفاده کنند .

وهمچنان درین موقع به تعـــداد فرزندانش ، تا بوت های درست‌می کنندو کنار تابوت زن فوت شــده میگذارند. هر زمانی که فر زندانش بمرگ مواجه‌گردیدند ،اجسادشانرا میبرند روی تابوت های که قبــلا پهلوی تابوت مادر شان گذا شتــه شده است .

گلاد یا تو ر

درروم قدیم معمول بود کسانی‌را که‌مرتکب جرمی میشدند ،درمحوطۀ بزرگی زندانی کرده ودر روز ها ی مخصو ص‌بدستور امپراطور،شمشیر بدانها دا ده‌میشد وآنها را بجـان همدیگر می ندا ختند تایکدیگر را بکشند وبد ینتر تیب همگی کشته میشدند وآخرین مجرمی‌که با قـی میماند توسط عساکر امپرا طوربقتل میرسید واز گلاد یاتور های‌معروف می‌توان از اسپار تاکو س نام‌برد.

شهر خنده



درکشور بلغاریا شهر کو چکی‌وجود دارد به‌اسم «گابرووا» که‌مردم بلغاریا این شهر را به شهر«خنده»معروف ساخته اند ، زیراآنانی که درین شهر زندگی می‌کنند همه شوخ‌وظریف بوده که‌درین کار دست‌کمی ازمردم اسکا تلند ندارند .

ابتکار جا لب بخاطر ترك سگرت

مردوزنی بمنظور رفتن به سینما وقتی ازخانه برآمدند، در راه‌یاکی ازدو ستان شان برخور دندکه‌هردو دستش رادر تکه‌ای پیچیــده ودر گردنش آویخته بودازاو پرسیدند : خیریت است مثل اینکه خـــدای ناخواسته باکسی جنگ کرده ای. آن‌مرد گفت .نخیر پرسیدند. پس همرای زنت دعواکردی. گفت:بازنم هیچوقت دعوا نمی‌کنم، آن مردوزن کمی جدی تر پرسیدند. پس چـرا دستهایت رابسته ای آنمرد. گفت: به‌این وسیله میخواهم سگـرت را ترك کنم .

دعای لنکلن

ازابراهیم لینکلن قصه‌ای هست‌که میگویند روزی لینکلن به‌یکی‌ازکلیسا های شهر رفت وپس ازاجرای‌مراسم باچندتن ازروحا نیون بز ر گ بـه گفتگو پرداخت . یکی ازرو حانیو ن ضمن صحبت از الینکلن پرسید .

-آیا گاهی اتفاق می افتد کـــه بدرگاه خداوند دعا کرده شکـــر وسپا سش رابجا ی بیاورید؟

لنکلن جواب داد . هنگام شـب وقتی‌میخوا هم بخوابم ومتو جه می شوم که زنم روی بسترم نیست، چراغ راخا موش کرده و شکر خدا رابجای می آورم .

عکس جالب





انیسه لطیف میگو ید:

مصا حبه از : را صع

شعر لطیف ترین نجوای یك انسان است باانسانهای دیگر



اگر شاعر درکار نوآوری احساس را ازیکی بدزدد و کلمات را ازدیگری وام گیرد، شاعر نیست مقلدی است بی مایه که نقش شاعر بودن رابازی میکند

معرفی شویم

فارغ التحصیل پو هنځی اد بیات وعلوم بشری است وپرود یوسر پرو گرام ازهر چمن سمنی را دررادیو عهده دار است ، گا هی شعرمی سراید و خوب شعر دکلمه میکند، در انتخاب دختر شایسته سال که به ابتکار مجله ژوندون در سال گذشته اجرا گردید، د ختر شایسته پنجم شناخته شدوجوایزی نیز برایش اعطاء گردید .

در اولین بر خورد خو ن گر می آمیخته باحجبش انسانرا بخودمیکشد وبعد صمیمیت و بی شا ئبه گی که بمرور خو دمانی تر میگردد . دراظهار نظر ها یش صراحت دارد ودر حرکاتش نو عی شتا بزد گی خاص مشهود است که توام با متا نت زنانه است .

به شعر خوب عشق میورزدو بقول خودش شعر جزء زندگی اوشده است گا هی خو دش نیز احسا سش رادر قالب شعری می ریزد، ولی شعر خواندنش حال و «آن» دیگری دارد وقتی قطعه شعری ر ادکلمه میکند می کوشد تمام حالات عاطفی وتا ثر شاعر را از قید کلمات آزاد نماید وعیناآنرا به شنونده اش انتقال دهد وشناخت ودرکی که از شعر دارد وقتی با صدای بااحساس او یکجا میگردد ، او را دراین راه موفق میسازد ودر ردیف شعر خوانان خوب رادیو جایش میدهد .

من اولین دفعه است که با او بگفتگو نشسته ام و کمتر از دیگر همکار انش بااو آشنایی دارم و به همین علت قبل ازآنکه گفت وشنودی راآغاز نمایم دقیقتر از نظر میگذرانمش لباس ساده وزیبایی بتن دارد و آرایش خفیف و کمرنگی که چهره اش را رنگ زده است این زیبایی را کاملتر می سازد .

نوعی آرامش غمزده در حالت نگاهش نهفته است که بیانگر نوعی تشویش ناشناخته در اندیشه وروان اوست .

از اومی پرسم :

شما هم شاعرید و هم شعرخوان وهم پرود سر پروگرا می هستید که محتوی آن شعر های انتخابی شماست میتوانید بگویید برداشت شما از شعر چیست واین پدیده هنری را چگونه میشنا سید ؟

لبخند گذرای چهره اش را رنگ میزند، حالت نگا هش تغییر میکند اندکی باکاغذ های روی میز کارش مشغول میگردد وبه تیلفونی جواب میدهد وبعد شروع به صحبت میکند باآنکه میان کلما تش فاصله میاندازد وباتانی حرف میزند گاه شتا بزده نتیجه گیری میکند ولی در همه حال صداقت و اعتقادی که در لحنش و بگفته هایش محسو س است مخاطب رامجاب میسازد و وامیداردش تا دقیق بحر فها یش گوش فرادهد.

میگو ید :

ـ شنا خت ها از شعر متفاوت است وتعاریف وافاده ها نیز مختلف، اما بنظرمن شعر لطیفترین نجوا ی یك انسان است باانسانهای دیگر، نجوای که گاه تاسر حد یك فریادگره خورده درگلو انفلاق میکند وبااین انفلاق تمام درد شاعر، احساس شاعر وتاثر شاعر را در قالب کلمات بیرون میریزد، فریادی که از دل میخیزد وبردل می نشیند مشروط باینکه خواننده ویا شنو نده شعر بتواند جلوه ای از اندوه خودرا، اندو هی که هرانسان آنرا در قلب خوداحساس میکند،ما قدرت بیانش راندارددرآن بیابد وبه عبارتی دیگر نجوای شاعر به حیث یك انسان باانسان دیگر نباید فقط عاشقانه باشد وبیا نگر خوا ستهای که مثلا درنهایت فرا قی را بوصال بپیوندد ویایار گریزنده ای را بدام هوسی افگند واز همین جاست که شعر خوب از نظرمن جای پایش در زندگی انسا نها باز میگردد، تاثرات راباهم آشتی میدهد وازآنجاکه جنبه عاطفی قو ی دارد انسا نهارا در هر شرایطی که باشند وبهر سویه که قرار گیرند بدرد ها اندوه های متوجه می سازد که همگانی است وبه همه تعلق میگیرد.

*تعریف وگفته های شمادر باره شعر اشارتی است به مسوؤ لیت شاعر در برابر هنرومردمی که او درمیان آنان زندگی میکند میتوانید بگویید ،ازنظرشماشاعر برای اینکه تاثرش درو نگرا یانه وبیگانه از تاثرات انسان هم سر نوشت او نباشد چه راهی را باید بپیماید واز چه خصو صیاتی برخور دار گردد؟

ـ اگر خلاصه اش سازم شاعر باید برداشتی منطقی وعینی داشته باشد وشخصیت و آزادی بیان تا بتواند نجوای انسانی اش راهمگانی سازد و حتی از قید زمان و مکان برها ندش .

*منظور تان راخیلی فشرده افاده نمودید ، اگر ممکن است تو ضیح بیشتری بد هید ؟

ـ یعنی اینکه شاعر دیدی ژ ر ف وعمیق داشته باشد وشنا خت عینی وواقعی از درد ها، هانیاز وشرایط حاکم ، این دردها ونیاز هایا فردی وتنهی است ویاگر وهی، تصور شرا بکنید و قتی جـنـگ انسانها را دستجمعی بکشتار گاه بفر ستد، وقتی گر سنگی حتی فریاد هارا در گلوها خفه سازد اگر شاعر از خود



اگر شعر خوان بتواند تاثرات شاعر را به شنونده انتقال دهد یک هنرمند است وگرنه یک نطاق ساده.

* * *

عشق یک حالت است، یک حالت سازنده در تمام لحظات زندگی.

بگوید ویا باشعر عاشقانه اش از زلف وموی وروی یارش صحبت نماید. تازه همین شعر عاشقانه اش نیز تکراری از گفته‌های خودش و عاریتی ازکلام دیگران باشد چگونه توان او راشاعر گفت؟ گذشته از آن شاعر باید درشعر خود- خودش را تجلی دهد، احساسش را، تفکرش را واندیشه اش را، اندیشه وتفکری که نمیتواند جدا وبیگانه از تاثرات دیگران باشد وگرنه اگر شاعر استعاره ای را ازیکی بدزدد وتشبیهی راازدیگری وام گیرد که شاعر نیست مقلد است ودر نهایت ناظم، ودیگر اینکه شاعر مانند هر هنرمند دیگری باید آزادی اش را حفظ نماید ومثلا شعر فرمایشی و تحمیلی تحویل مردم ندهد وهمین هاست که من از آن به عنوان بر داشت کامل، شخصیت شعری و آزادی کلام یاد نمودم.

* مثل اینکه شما تمام خصوصیات شعر را درمحتوی آن جستجو میکنید وفرم وشکل در شعر برای شما کمتر ارزش دارد؟

-چرا -محتوی خوب باید بفرم خوب هم آهنگ باشد ودر قالبی خوب ریخته شود تا مفهومی را خوب افاده نماید.

* چه نوع فرمی را در شعر بیشتر می پسندید.

- من بیشتر شعر آزاد را دوست دارم، شاید برای اینکه محصول شرایط زمان ماست و تصویری نیز که در آن ارائه میگردد از زمان خود ماست ودرنتیجه شعرامروزخصوصیت انسان امروز رادارد، نه بان معنی که من برای شعر کهنه وکلاسیک مانند عده ای یك تعبیر داشته باشم، شعرای متقدم همه در زمان خودنو آور بوده اند و مفاهیم زمان خودرابه بهترین وجه ممکن در شعر خود انعکاس داده اند. در حالیکه ما نو پردازانی داریم که شعر آزاد ویا سپیدی سرایند ولی مفاهیم شان کهنه است، تکراری از مکررات است وغزلسرایانی هم داریم که شعر شان نواست، بکر است، در آن ابداع بچشم می خورد وشعرامروز درهر وزن وقالبی که باشد همان‌را می‌پسندم که خصوصیت وظرافت احساس خود شاعر راداشته باشدو القاء وانتقال مفاهیم درآن آسان صورت گیرد.

* شمادر جای شعررا صرفا یك پدیده عاطفی معرفی نمودید ودرجای دیگر شاعری راکه ملتزم نباشد ناظم گفتید، میتوانید حدود وظایف وتفاوت های کار یك نویسنده و یا هنرمند دریك بخش دیگر را ازشاعر جدا نمائید؟

-به عقیده من دریك بخش‌خاص همه هنر هابا هم وجه اشتراکی دارند و آن عینیت برداشت است و اینکه درچه حدی هنرمند میتواندبا اثرخوداین برداشت رابدیگران انتقال دهد، از نظر من کار نویسنده بدلیل اینکه در بکار بردن کلمات بیشتر، آزادی بیشتر دارد آسانتر از کار شاعر است، شاعر باید سمبول‌ها راخوب بکار ببرد ودر کار برد سمبول اواحساس شاعرانه‌وظرافت طبع اوست که مددش میکند، ولی محدود بودن در بکار بردن کلمات نمیتواند اورا غیر مسؤول بسازد.

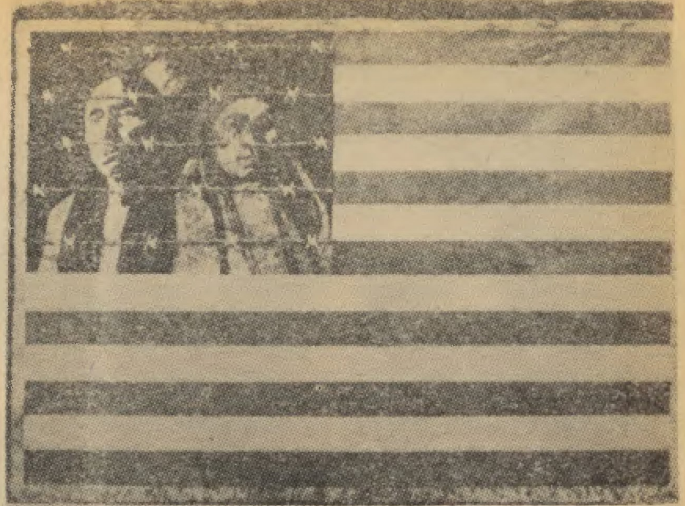
*حال به سلیقه خود چنین‌شاعری راکه رسالتش را فهمیده ودرشعرش متجلی ساخته باشد و هم از نظر فرم، محتوی وارائه تصویر زندگی درشعر موفق باشد بما معرفی کنید ونمونه شعرش را نیز بخوانید؟

- « محمودفارانی بنظرمن‌شاعری است‌متعهد و ملتزم، زیراهمه‌چکیده های احساسش از واقعیت های‌تلخ

بقیه در صفحه ٦٠



هنر سرخپوست



بانوی «مادرمه» کار «وین ایگلی بوی»

در میان بسیاری از سرخپوستان امریکا هنرمند وجود نداشت آنچه وجود داشت عبارت بود از پیشه وران. چون بسیاری از واحد های خانوادگی متکی به خود بودند و تمام کالاهای مورد نیاز را خودشان تولید میکردند ، تقریبا هر عضو این واحد های خانوادگی پیشهٔ سودمندی راچون سفال سازی ، تکری بافی ، کنده کاری روی چوب ، استخوان کاری و لباس دوزی بلد میبود . مهارت درین پیشه ها ارزش داشت واهمیت پرکاری تا جایی بودکه زنان برخود میبالیدند که اینقدر قبرغه بافلو خشک کرده‌اند یا اینقدر مهره را برای خیمه های شان به‌تار کشیده اند. از آنجایی که معیارهای ذوقی درچهار چوب های تنگی محدود بود ، به ابتکار هنری چندان ارزش داده نمیشد .

با اینهمه ، برخی از اشیا به‌خاطر حیثیت شی مورد ستایش بود تابه‌خاطر اعتبار تخنیکی درین میان میتوان از اشیایی نام بردکه‌ازمواد شاذ وگرانبها ساخته شده میبود - مثلاچیز هایی‌که از یاقوت ، فیروزه و صدف ساخته میشد .

هنگامیکه مهره های شیشه‌یی برای نخستین بار توسط بازر گانان پوست معرفی شد، بهای بلندی داشت و تنها به چند رنگ محدود و پیمانه‌کم بدست می آمد .

برین اساس ، اشیایی که بامهره های شیشه‌یی آرایش مییافت ، اشیای معتبری میبود سرخپوستان این اشیاء را با افتخار به‌خودشان می آویختند و این اشیاء زیبا به شمار می‌رفت .

هنگامی‌که در جریان تجارت پارچه پشمی به سرخپوستان معرفی شد ، همانند مهره‌های شیشه‌یی باآن معامله کردند . هرکس توان خرید داشت ، به جای پوست پارچهٔ پشمی بتن میکرد .

بغیر از عامل اعتبار ، چیزی دیگری که زمینه را برای پذیرش اشیای تازه آماده میساخت ، رنگهای روشن وشوخ بود .

سرخپوستان به زودی رشته های ابریشمی ومهره های به‌رنگ روشن وشوخ راجانشین رنگهای محلی ساختند .

امروز رنگ آمیزی دوباره ماسکها و توتم‌ها بارنگهای روشن تجارتی صورت میگیرد، زیرا برای سرخپوستان هر اندازه‌یک شی روشنتر به‌نظر آید ، به همان اندازه زیبایی دارد. ازینجهت ، گرد آورندگان عادی ، اداره‌گران موزیمها وکارشناسان هنر سرخپوستان ازینکه ماسکها دوباره رنگ آمیزی میشود، با دریافت ارزشهای سرخپوستان رنگهای صنعتی به‌کار میرود ، متاثر هستند . به‌نظر میرسد که مردان غیر سرخپوست نمیخواهند آنگونه که‌یک فرد سرخپوست به هنر سرخپوستان نگاه میکند، نگاه کنند، اینان آرزو دارند هنر سرخپوستان رنگ رمانتیک داشته‌باشد.

نفوذمذهب

تنها در قلمرو مذهب است‌که درمییابیم در زمینه های کار هنرمند وپیشه‌ور تخصص درمعیار بلندتری جلوه‌گری‌میکندو تازدآوریها درطرح گسترش مییابد .

مفاهیم و تصورات مذهبی سرخپوستان غالبا از اشباح خیالی ریشه میگیرد،ازینرو ضرور نیست که‌ این مفاهیم و تصورات با معیار های موجود فرهنگی کاملا مطابقت‌داشته باشد . اعمال افراد (معمولا مردان) برای بدست آوردن یک‌مددگارروحی توسط‌آزدونهای بصری در میان قبیله های سرخپوست‌اضلاع متحده وکانادا اگر چه همه‌جاگیر نیست،ولی به‌کثرت دیده میشود .

دربرخی از مناطق شیوه این اعمال چنان است که‌یک مرد جوان باید برای سه یاچار روز ازقبیله دور شود وبه قله‌کوهی برود. درآنجا باید به تنهایی روزه بگیرد ،دعاکند وبرخی از اوقات خودش راشکنجه بدهد ،تا بدینصورت ارواح براو ترحم آرند. این‌کار هارا تازمانی ادامه میدهدکه شبحی براوظاهر شود .

غالبا مرد جوان در چنین اوقات جانوری، گیاهی یاشی بیجانی را میبیند که‌در برابرش ظاهر میشود وبه او دستور هایی میدهد . همین دستور ها نقش مرد جوان رادر جامعه تعیین میکند .

درمیان این دستورها ممکن است به مرد جوان گفته شودکه از فلان خوراکه‌ها بپرهیزد زندگی خودش را وقف پیشه های شفابخش سازد ، جنگجو شود ، پنج‌زن بگیرد ومانند اینها. همچنان ممکن است به اودستور داده شودکه به‌اشیای جادویی به خودش‌بیاویزد، وسپر خودش چه طرحی رانقش کند وچه آهنگی رابخواند . ودر موارد شاذ و نادری شاید به مرد جوان دربارهٔ یك مذهب تازه چیزهایی گفته‌شود .

براساس آنچه گفته شد ، هنر مذهبی غالبا نسبت به هنر معمولی پیچیده‌تر،اصیل‌تر و نیرومند تر است .

اگر قرار باشد بین هنرمندو پیشه‌ور سرخپوست تفاوتی قایل شویم ، این تفاوت درین نکته نهفته است‌که هنرمند واقعی مرد تصور ورؤیاست، پایگذار مذهبی نوین‌است. اواز محدودهٔ تحمیلی فرهنگی‌پا بیرون‌میگذارد واشکال تازهٔ هنری می‌آفریند .

درنظر باید داشت که وقتی به‌شکل تازه یی به‌میان می‌آید، آهسته آهسته رنگ سبك رابه خود میگیرد وجزوی از فرهنگ‌جامعه میشود گاهی‌هم دیده‌میشود که برخی‌ازپیشه ورن نسبت به دیگران به اشکال تازه‌یی‌که خریداران آثار پیشه ورن پسندیده اند، بیشتر علاقه نشان میدهند . وچنین پیشه ورانی البته درحالت دراصیل قرار دارند .

وظیفه‌هنر

درآنچه‌که به دست سرخپوست امریکایی ساخته میشد ، وظیفه‌یی میداشت. آویختن یك‌تصویر بر دیوار و قرار دادن مجسمه یی درگوشه‌یی به خاطر اینکه مورد ستایش‌واقع شود ، برای سرخپوست امریکایی نا آشناو بیگانه بود .

آنهاان همه‌جا آرزو مندهستند تاپدیده‌های زیبارا در اختیار داشته باشند . وسرخپوست امریکایی نیز ازین امر مستثنی نبود .

سرخپوست امریکایی تقریبا هرچیزخودش‌را آرایش میداد . البته برخی از اشیاء آرایش بیشتری داده میشد . غالبا اشیایی‌که زیاد کار آمد نمیبود . کمتر آرایش مییافت ، ولی اگر وقت کافی میبود این اشیا بامهارت‌آرایش داده میشدند تا جالبتربه‌نظر آیند. بدینصورت باید انتظار داشته باشیم که آرایشهای دقیقانه و ماهرانه را دران جوامعی بیابیم‌که مردم آنها وقت فارغ بیشتر داشته‌بوده‌اند



نکسن پیش از آنکه پیامش را درموردمسایل سرخپوستان به کانگرس بفرستند، بااعضای شورای مشورتی یک قبیله‌سرخپوست مصافحه میکند.

ستان امریکا

سرخپوستان بخشهای هموار غالبا خوراك کافی از رمه های بافلو به دست می‌آوردند. (به‌خصوص پس ازآنکه اسپ‌را شناختند) ولی چون زندگانی خانه به دوش داشتند ، ناگزیر بودند فرا ورده های هنری شان را محدود به چیزهایی سازندکه به آسانی حمل بتواندشد. سرخپوستان این بخشها به‌چیز هایی‌بیشتر ارزش میدادند که برای بقای زند گانی‌شان ضروری میبود. از جملـه: خوراك، پو شاك خیمه ، افزار غذاخوری ، افزار شکار وافزار هایی‌که باآنها پـوست را قابـل استفاده‌میساختند .

به‌همین صورت چیز هایی که در مراسم خاص مورد استفاده میبود ، اهمیت میداشت.



گردن بند نقره کار هنر مندی‌از قبیله «ناواجو»

از جمله داروها و پدیده های در مانگر جنگی چون سپر های نقاشی شده .

چرا برخی از اشیاء بدون تزئین باقی‌مانده، برخی از اشیاء نیمه مزین است و برخی از اشیاء با مهارت وچیره دستی آرا یش‌یافته است ؟

برای این پرسش پاسخ واحدی در دست نیست، ولی میتوان از چند عامل سخن گفت:

آن اشیایی که زود میشکست ویا برای یك بار استفاده ساخته میشد ، تـزئین کمـتری میبافت . این اشیاء عبارت بود از چیزهایی مانند دام برای جانوران، پناهگاه‌های موقتی یاسیرا میکهایی که توسطمردمان خانه‌به‌دوش استفاده میشد .

لباسهایی که برای استفاده روزانه ساخته میشد ، نیز بدون تزئین میبود ، لباسهایی‌که زودکهنه میشد ، و لباسهایی‌که در جنگ یا شکار به‌تن میکردند ، نیز آرایش کمتری‌میدید زیرا تزئین این اشیای‌کم‌عمر ابلهانه به‌نظـر می آمد .

بر خلاف لباسهایی که برای و ظایف مهم ساخته میشد، تا آنجا که وقت‌اجازه‌میداد، با مهارت ودقت تزئین میبافت .

از بخشهای هموار تاکرانه های خاوری‌برای یك زن پوشانیدن جامه‌های قشنگ به‌شوهرش یك افـتخار میبود. البته شوهر میـبایست مواد خام (مهره‌ها، پوست ، پارچه) را فراهم کند وکار های دیگر رازن انجام میداد .

هدیه ها

یکی‌از علتهای زینت دادن اشیاء رسم‌هدیه دادن بودکه درمیان سرخپوستان امریکا زیاد رواج داشت . چیز هایی‌که بـه حیث هدیـه ساخته میشد ، با دقت خاصی تزئین میبافت تاهدیه دهنده توجه خودش را به‌هدیه‌گیرنده نشان بتواند داد . افزار هایی که برای‌دوخت ساخته میشد ، رشته هایی که‌در مهره‌دوزی به‌کار میرفت و افزار های رشتن تار، به‌دست مردان ساخته میشد تا به خویشا وندان زن طور هدیه داده شود . در بخشهای هموار، یك کودك نوزاد ممکن بود تاشش گـهوارهٔ مهره دوزی شده از طرف خاله ها یـا خواهران خودش به‌حیث هدیه دریافت‌کند .

در میان قبیلهٔ «هوپی» مردان روسری‌هایی میساختند و تزئین میکردند .این روسریها را همرقصان آنان در «رقص پـروانه» بـه سر میگذاشتند • بسیاری ازقبیله‌های‌سرخپوست امریکا کم ازکم یك جشن هدیه دهی‌داشتند.

(مثلا جشن معروف «پتلاچ» در کرانه‌های شمالغربی) ‌مراسم سرخپوستان مناطق‌جنگلی با ضیافتها ودادن هدیه ها همراه بود .

«کاچینا» نـام الـهه ها ی سرخـپوستان (پوویبلو) درنیو مکسیکو و آریزو ناست.طی مراسمی در طول سال ، مـردان نقابهایـی میپوشند وبه پایکوبی میپردازند تـا بـاران ببارد ، حاصل خوب به بارآید و بیماریها از دهکده نابود شود . صورتهای کـوچـکی از رقاصان «کاچینا» برای هدیه به کودکان،روی چوب کنده کاری میشود .

کودکان بااین گدیها بازی میکنند یاآنهارا درخانه هایشان می آویزند . بدینصورت،این گدیها بـه حیث یك بازیچه آموزشی کـار میدهد . زیرا کودکان هنگام بازی بـا ایـن گدیها ، نکته‌هایی دربارهٔ الهه هایشان فرا می‌گیرند .

عنصر نمایش عامل دیگری بودکه اندازهٔ تزئین را تعیین مکرد. مردان زنـان‌خودشان وخویشا وندان زن‌را به‌کار تهیه لباس سرگرم میساختند. نخستین اروپاییانی‌که به‌بخشهای هموار پاگذاشتند چنین انتباه گرفتندکه‌مردان سرخپوست تمام عمر شان را در آرایش،شانه زدن موی و پوشیدن جامه ها وجواهر زیبـا سپری میکنند. عنصر نمایش درمردسرخپوست تاجایی میرسیدکه به تزئین پوشش اسپش میپرداخت واشیایی را تزئین می‌کرد که در رقصها به‌تن میداشت .

مساله چیره دستی درکار ، عامل دیگری درتزئین اشیاء به شمار میرفت . وقتی مردی جامهٔ زیبایی به‌تن میکرد ،زن وخویشاوندانش به‌خاطر توانایی ساختن چنین جامه های‌زیبا برخود شان‌میبا لیدند .

درمیان سرخپوستان جنوبغرب ،سفالسازان باهمدگر به‌رقابت میپرداختند تا ببینند چه‌کسی ظریفترین و مـزین تـرین شی را میتواند ساخت . با اینهمه ، چیره دستی در کاربـا کیفیت مادهٔ کار توام بود . امروز در بسیاری از بخشهای امریکا پیشه ورانی وجود دارند که هنوزهم نمیخواهند مواد خام بی ارزش را به‌کار ببرند ـ اگر چه میدانند خریدا ران ساخته هایشان جهانگردانی هستند که غالبا به ارزش کار آنان توجهی ندارند .



ماسیك متحرك کار «کوا کوتل»

چلم و بشقاب و قاشق

اندازهٔ تزئین اشیاء عمدتاًبا اعمال‌مذهبی پیوند دارند . یـك مقایسه اشیایی کـه در موارد مذهبی به‌کار میرود با اشیایی که در موارد غیر مذهبی استعمال میشود ، این‌نکته راروشن میسازد .

دود کردن تنباکو که غالباً بایکی دوگیاه دیگر همراه میبود ، در بسیاری ازبخشهای امریکا بسیار رواج داشت .

چلمهایی‌که به منظور استعمال روزانـه و هدفهای غیر مذهبی به کار میرفت ، غالبا به شیوهٔ بسیار ساده یی تزئین میشد .

از سوی د یگر ، در بسیاری از بخشها، تنباکو گیاه مقدسی پنداشته میشد وکشیدن چلمهایی که در مراسم مذهبی به‌کارمیرفت با ظرافت تزئین شده میبود .

برخی از اوقات تزئینات این چلمها شکل ثابتی داشت.

این چلمها غالباً از سنگهای نرم ساخته میشد وروی آن‌ها اشکال آدمها یـا جانوران را بادقت کنده کاری میکردند . لوله های‌این چلم‌ها نیز آرایش میبافت .

حتی مراسم خاصی هنـگام کشت‌وبـهره برداری تنباکو انجام میشد .

این مراسم حتی درمیان‌قبایلی انجام‌میبافت که‌کشاورزی دیگری بغیر از تنباکو نداشتند. به‌طور نمونه، قبله«کراو» لباسهای مخصوصی ساختندکه هنگام کشت تنباکو به برمیکردند.

درمورد بشقابها و قاشقهای چوبی نیزچنین مقایسه یی میتوان کرد : بشقابها وقاشقهایی که‌برای استفادهٔ روزانه میبود ، از چوب نرم ساخته میشد ودارای طرحهای ساده‌یی میبود.

برخلاف ، آن قاشقها و بشقابهایی‌که در مراسم مهم مذهبی به‌کار میرفت ، ازچـوب سخت ساخته میشد وبااشکال آدمیان‌وجانوران آرا یش میبافت .

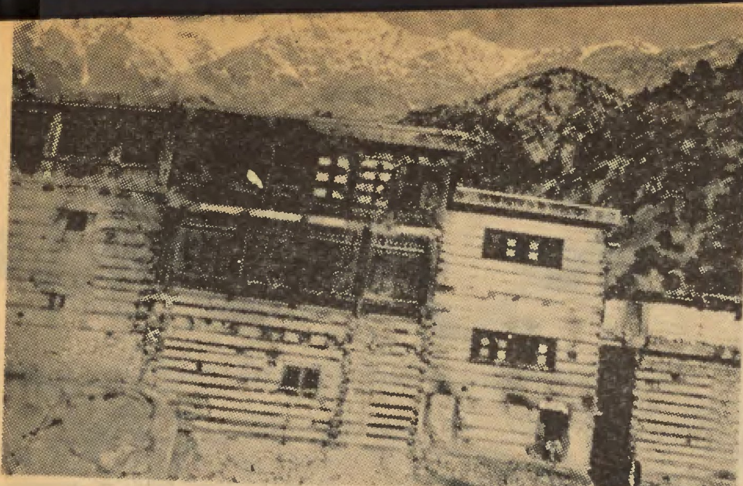
نقابها و صورتها

ابتکاری ترین فـر آورده هـای هـنری سرخپوستان امریکا اشیای مذهبی بودکه در زمینه های غیر مذهبی همانند نداشتند. این اشیاء عبارت اند از اشیای تخیلی‌که مخصوص مقاصد مذهبی ساخته میشدند. نقابهای‌اسکیمو های الاسکا ، با اشکال بی نهایت گوناگون از فرآورده های بسیار خیال انگیزیست که‌در جهان به وجود آمده است .

بقیه درصفحهٔ ٦١



ماسکها ی سر خپو ستان امریکا عمیق‌وخیال انگیز است .



سبک معماری مخصو ص نورستان که درساختمان خانه‌ها، زیبایی چشمگیر دارد.



مسجد خواجه محمد پار سا در بلخ که نمایندگی از هنر معماری قدیم افغانستان میکند.

افغانستان کشور دلخوا

راپور از: ژیلا سمیعی

● ریاست گرځندوی با بیشتر از هزار کمپنی خارجی رابطه دارد. تعداد سیاحین که ● درسال ۱۹۷۲ ازافغانستان دیدن نمودند بیشتر از صد هزار نفر میباشد

سرزمین باستانی افغانستان که دارای تاریخ شکوهمنداست دایما طرف توجه و دلچسپی سیاحین ومردمان مغرب زمین بوده آرزوی دیدار این دیار راهرسیاح خارجی به سرمی پروراند ۰

سیاحین که فریفته ودلباختهٔ خطهٔ تاریخی وزیباآند افغانستان رابخاطر داشتن آثار تاریخی که ازتمدن کهن آن حکایت میکند و مناظر طبیعی را برای خویش انتخاب کرده ومدت را درین کشور اقامت می گزینند تا دیداری ازمناطق مختلف این سرزمین به عمل آورده وارمغانی ازآن برای هموطنان خویش تهیه دارند ۰

مهمانان خارجی که درافغانستان بصورت سیاح داخل میشوند توسط ادارهٔ رهنمایی گردیده ودرداخل کشور برای آنهااز هرنگاه بوسیله همین اداره سهولت های فراهم میگردد، تابشکل منظم وباخاطر آسوده ازمناطق مختلف وپرارزش این دیار دیدن بعمل آورند این اداره بنام «ریاست گرځندوی» یاد میشود ۰ بناغلی سلطانی معاون این موسسه ضمن گفتگوی در زمینه فعالیت وتاسیس ریاست گرځندوی چنین اظهار کرد:

درسال ۱۹۵۸ ـ اداره کوچکی درچوکات وزارت اطلاعات وکلتور بوجود آمد که کار های مربوط سیاحان رابه عهده داشت وتا اندازهٔ برای همان عده قلیل سیاحان که به افغانستان می آمدند ، این اداره کافی بنظر میرسید، زیرادرآن وقت مانند سالهای اخیر تعداد وارقام جهانگردان که ازکشور باستانی افغانستان دیدن میکردند محدود بوده و تشکیلات بزرگ ازحوصلهٔ آن بیرون بود ۰

این شعبه که به منظور رهنمایی سیاحان بوجود آمده بودباسرمایهٔ چهار ملیون افغانی شروع بکار کرده که روز نامه ها، وهمچنان وزارت معارف وریاست هوتل هاباآن همکاری ومساعدت می نمودند که مساعدت وهمکاری مامقات متذکره به اشکال مختلف بوده دررهنمایی توریست وشناسایی افغانستان موثر واقع میگردید.

شعبه روابط توریستی ورهنمایی سیاحان درکشور درآنزمان فقط دوعراده موتردراختیار داشته وازآن برای عبورومرور سیاحین استفاده بعمل می آمد ۰ درحالیکه فعلا این ریاست دارای ۱۰۰ عراده موترتیزرفتاربس وانواع دیگر بوده وفعالیت آن بیشترگردیده است ۰

هنگامیکه تعداد سیاحان روبه افزودی نهاد وعلاقمندان دیدار ازافغانستان درجهان ازدیاد حاصل کرد دیگر امکان نداشت تا توسط اداره کوچك تمام امور سیاحت رااداره نمود، پس تشکیلات توسعه یافته وریاست درچوکات آنوزارت بوجود آمدکه تا اندازه زیادی میتواند ازتمام امورسیاحت بصورت منظم ودرست وارسی نموده وروابط میان سازمان های توریستیك بین المللی راقایم سازد ۰

رابطهٔ سازمان هاوکمپنی های‌خارجی برای جلب توریست وجهانگرد خارجی بسیارموثر بوده درافزودی توریست نقش‌موثری رابازی می‌کند، به این منظور ریاست گرځندوی با بیشتر ازیکهزار کمپنی خارجی روابط داشته بعلاوه آن عضویت دوسازمان مهم سیاحت اتحادیه بین المللی موسسات دایمی توریزم وکمیته که به خاطرامور سیاحت در آسیا وجود دارد بنام (کمیته جنوب‌آسیا) ویاکمیته (توریزم منطقوی) یاد میگردد، دارااست که سازمان اولی فعلا دارای ۱۱۰ عضوبوده ودر اول فقط کشورهای اروپایی درآن شامل‌بودند مگر اخیرا به شکل ساز مان بین المللی‌در در آمد است ۰همچنان در کمیته جنوب آسیا کشور های ایران ـهند ـ پاکستان ـسیرا ـ لانکا ونیپال نیز بحیث عضوود اند ۰
لانکا و نیپال نیز بحیث عضو آن‌اند.



مجسمهٔ ۵۳ متری بودا در بامیان‌از شهکارهای هنر بودیزم در افغانستان‌است۰

جهان گردان سعی بعمل آورده هر سال یک سلسله نشریات به زبان مختلف بچاپ می رساند تا برای جلب خارجی هاو تور یست ها بسوی افغا نستان کمك کندو هم چنابرای شنا سائی بیشتر این کشور موثر واقــــع گردد ۰همچنان زمینه را برای ژور نا لستان نو یسندگان وفلمبر داران خارجی مسا عــد سا خته وآن هارا تشویق میکند تا مطالـب در بارهٔ افغا نستان در کشور های خودپخش کرده وبه معرفی بیشتر افغا نستان بپر دازند چنانچه یك سلسله فلم هااز سر زمین‌مادر کشور های امریکا ـالمان سویس وفرا نسه درروی پردهٔ تلویز یون آمده است ۰

مو صوف در مورد تعداد سیا حین وفصل که در آن سیا حان زیاد تر وارد کشور مـی شود چنین گفت : تعداد سیاحان درسالهای اول تاسیس این زیا ست به ۴۰۰ نفـر می

بیشترا این مناطق‌داراست همچنان دره‌های زیبا هندو کش ۰نور ستان وپکتیا از نقطهٔ نظر داشتن مناطق طبیعی برای سیا حـا ن دلچسپ واقع میشود به همین قسم باید یاد آور شوم سیا حان که‌وقت کمتری در اختیا ر دارند فقط کابل وبند امیر مورد مشا هده‌آنها قرار میگیرد ۰

از بازی هاو سپورت های که زیاد ترتوجهٔ جهانگر دان را جلب کرده ومی کند سپورت باستانی آنها بز کشی می باشد وآرزوی‌دیدن آنرا هر فرد سیاح در سر دارد ۰

معاون ریاست گرځندوی در پاسخ سوالی چنین گفت: چند سال قبل‌ازاین‌نماینده‌بانك جهانی طی مسافرت ازمناطق مختلف تاریخی ومنا ظر طبیعی افغا نستان دیدن کرده انـد افغا نستان رااز نقطهٔ نظرتور ستیك دلچسپ خوانده وکمك‌های‌بانك جهانی‌رادرزمینه‌انکشاف

اه سیاحین



رسید که این تعداد هر سال رو به افزود ی نهاده تااینکه در سال ۱۹۷۱ تعداد آن‌بـه یك‌صد وسیزده هزار و درسال ۱۹۷۲به‌یك صد و ده هزار سیاح رسید البته‌این تناقص درسال هــای متذ کـره وجـود متـعد د بوده است ولی در نیمه اول امســـا ل گراف تعداد ساحین درین کشور قوس پاین تری‌را پیموده زیرا دولت برای هیپی هــا اجازه دخول رانداد ۰وفقط توریست های‌درجه اول ازافغا نستان دیدن کرده اند وبا یست یاد آور شد که وارد شدن هیپی ها در کشور مفاد نداشته اما آمدن توریست درجــه اول میزان اسعار خارجی را در کشور بالا می‌برد۰

تعداد سیا حان که توسط وسایل هوائـی وزمینی داخل کشور شده است به ترتیب در سا لهای ۷۱ـ۷۲و۳ ۷ چنین است ۰در سال ۱۹۷۱ از طریق فضا (۱۸۱۷٤) نفر واز طریق زمین (۹٤۹۳۵) نفر ۰

در سال (۹۷۲ ۱) از طریق فضا (۲۱۰٦٤) نفر از طریق زمین (۹۱۷٤ ۸) نفر ۰

در سال ۱۹۷۳ از طریق فضا (۳۷۲ ۱۸) نفر از طریق زمین (۵۳۲٦۵) نفر ۰

که پـنـجاه فیصد را سیاحان ممالـك همجوار وبقیه را امریکائی ها ،فرا نسوی ها، المان ها وانگلیس ها تشکیل می دهند ۰مدت اقامت امریکایی ها درین سرزمین‌نسبت‌بـه سیاحان دیگر کشور ها کمتر است وی در مورد قسمت دوم سوال گفت:بطور عموم ازماه از مـاه ثـور تـا مـاه عـقرب افغـانستان مـو رد تـوجـه بیشتـر سیـا حـین قرار میگیرد ولی‌در دوماه های سنبله ومیزان بطور خاص توریست ها اضافه تر داخـــل افغا نستان میشوند ۰

بنا غلی سلطانی مسا یل وجا های مـورد توجه توریست هـارا چنین معرفی کـرد:از نقطه بنظر توریست مناطق چون‌میزار شریف بلخ بامیان ،هرات ،غزنی ،هده ،بند امیرکابل واطراف آن مورد توجه بوده وسیا حان بیشتر این مناطق را می بینند چه آثار تاریخــی

وتوسعه توریسم وعده دادند که‌نظربه‌تجویز بانك جهانی هئیت های داخل کسور شده و سا ختمانی هوتل ها را در داخل کشـــور تصویب کردند که آخرین دستهٔ این هیات در همین اواخر داخل‌افغا نستان گردیده ودر

آن‌مهندس یکی المانی بنام (بورنر)ودیگری امر یکائی مسما به (بودیر)شامل می باشند ودر سا ختمان هوتل ها حصه خواهند گرفت هوتل ها که بسبك معماری قدیم اعمارخواهند گردید به‌کمك‌بانك جهانی‌ساختمان‌آن‌درمناطق توریستك پایان خواهد یافت ۰

بنا غلی سلطانی در قسمت منفعت که از مدرك توریزم در کشور عاید می گردد گفت: در افغا نستان از زمانیکه توریزم رواج بیشتر یافته هوتل ها، انتیك فروش‌ها وغیره بازار خوبی پیدا کرده وتعدادی اسعار خارجی را داخل افغانستان ، کرده است.

وی در زمینه رهنما ئی توریست در کشور چنین توضیح کرد۰ برای تور یستها در داخل کشور هوتل ها قبل نظر به اطلاع خود آنها ریزرف گردیده وموترهارا دراختیار آنهامی گذاریم وهم چنان تکت طیاره را نیز برای‌آن ها گرفته ودر اختیار شان می گذاریم تــــا سهولت هرچه بیشتر را فراهم کرده باشیم همچنان نشریات که برای معرفی افغا نستان تهیه گردیده در دسترس آنهاقرارداده‌میشود در قسمت اخیر گفتگو وی در مورد (پــارك ملی)چنین اظهار عقیده کرد ۰

در بارهٔ با میان برای اولین بار درافغانستان بحیث پارك ملی اعلام گردید کـــه مقصد از اعلام آن حفظ ابدات تاریخی یك منطقه میباشد وتار یخچه آن تا به صد سال قبل میرسد که اول مرتبه در امریکا مرعی الاجرا قرار گرفت وبه مروز زمان از کشور امریکا دیگر ممالك پیروی کرده ویکی عقب دیگری‌جاهای تاریخی را بصورت پارك ملی)در آوردند ۰

در جا های که‌بنا م پارك ملی یاد میشود حق خریدو فروش زمین واعمار تعمیـرا ت ممنوع قرار داده شده وبه حفظ آبدات آن به صورت اصلی کوشش بعمل آید ۰

مینار جام که یکی از شهکار های هنر قدیم افغانستان است .

از ستار ایند ستایل
نوشتهٔ : گلشن ایو نگ

ترجمه و تلخیص: خان آقا سر ور

امیتا به بچن کیست و چگونه از پله‌های شهرت بالا رفت؟

این بلندقامت ترین مرد سینمای هند چگونه با کوتاه قد ترین دختر سینما ی ان کشور نرد عشق باخته و ازدواج نمود ؟

• • •

یگانه مشکل زندگی این مرد ظاهر آرام ولی شوخ طبع کوتاه بودن چهرکت جیا بهادری میباشد



امیتـا بـه بچن یـــا «پور تریت دلپذیر سینمای هند که باشش فت و دو انج قد از بلند قا مت تر یـن بازیگر رو لهای اول فلمهای هند ی میباشد، دیگر با آرزوی همیشگی‌اش رسیده و اینروز ها را که با خا طر آسوده و در اوج شهرت قدم میز ند، از روز خوا ستنی حیات شخصی و هنری خود میداند. چه نه تنها پرده های سپید سرا سر کشور ش ر ا تسخیر نموده است بلکه از تلاشهای پیگیر جهت بد ست آوردن «رول» موافق حال نفسی برا حت میکشد.

جیب هایش دیگـر گنـــجا یش پذیرش قرار داد تمثیلی تازه یير ا نداشتـــه و اکنـو ن هنـگا مـــی فرا ر سیده است که از میان سیل پیشنها دات فلم پرو دو یو سـران، سناریو ویا دا ستا نی را انتـخا ب نمود ، او کی نـما یــد به مزاجش موافق بوده واز خوا ستهای دیگران معذرت بخوا هند.

اگر چه و ی قبـلا درفلمهای ناکام عایداتی و نیمـه مـو فقـی چـو ن « ایـك نـظر ـ بنسـی بر جوـ بندهی هت» و چند تای دیگر، رو ی پرده ظا هر گردیده بود و لی فـلم «آنند» نخستین فلـمی بود که ا و ار توا نست کر کتر احساسا تـی ایرا بخوا ستهٔ خود ش بازی نموده آنچه استعداد نهفته دا شت برو ز دهد، تا اینکه فلم «زنجیر» در واقع این هنر پیشهٔ آرام ـ زود ر نج و خجول را بز نجیر های طلا یی‌قندیل

شهرت آویخت .
کنون عمر رنجها و تا ریکی های زندگی اش پا یان گر فته و بعزمی خاتمه داده است که تصمیم دا شت «تا بجهان و جها نیان ـ معشو قه‌ـ فامیل همسر آینده و به خصو ص بخودش ثابت نسازد که او چـه کسیست و چگو نه استعدادی ر ا صا حب است ، ابدا با از دوا ج نخواهد تو صل ور زید.»
زما نیکه با آواز پالش شده اش قصه های تلخ و شیر ین ز ند گی‌را تشریح میکند، خـنده های آرام و حر کات چشمان مر موز و سحـر آمیز ش و قار خاصی باین مردشاعر نما بخشیده و چنان شخص مخا طب را تحت تاثیر گفته ها یش میگیرد که گو یی قوه یی جا دو یی دارد.
امیتا به بچن در فا میلی بالا تر ازمتو سط بـد نیا آمـده پد رش (هرو انیس رای بچن) نام داشته واز شعرای مشهور یست ولـی مادرش که مشوق خاص و مربـی واقعی وی در تحصیلات مد ر سه و تعلـیم زبان انـگلیسی بوده ا ست زن فهمیده و خبیر یست که بنا م «تی‌جی» .
امیتا به درالسنه هـای هندی و انگلیسی دستـی توا نا دا شتـه‌و توفیق کلی یك هنر مند را منو ط به تسلط وی در زبان میدانـد ، چنانچه درین مورد از«مارلون‌براندو ودلیپ کمار» مثال آورده افـز ود: «تااین دو هنر پیشه بی ر قیب در بیان سچـه‌ی دیا لو ك قـد رت فوق‌العاده یی ندا شته با شنـد نمیتوا نند، این چنین بد لها جـا می گیرند.»
وی که در «اله آباد» چشم بجهان گشوده و تحصیلات خود را نیز در همان منطقه بپا یان ر سا نیده است در برابر سوالی که «آیا در هـنگام متعلمی، گاهی هم بچنین مفکو ر ه بوده اید که زمانی اکتور مو فـق سینمایی خوا هید شـد؟» خـود را نخست جمع و جور نموده، ما نند اینکه یکایك گذشته ها را بخا طر می آورد گفت:
ـ اگر چه در اله آباد، هموا ره در نمایشات مکتب سهم گر فـته و میخوا ستم دیگر در امور درامها نیز سهم فعالی دا شته با شم مـگر
متأ سفانه نتوا نستم شر منده‌رویی ام را از بین ببرم. روی همین‌ملحوظ هیچوقت جرئت ندا شتم حتی نز د خودم همچنین خیالی را زنده‌سازم، زیرا حتی از خودم خجا لت مـی



امیتا به بچن

گشیدیم.
هم نمیتوا نم به تنها یی دررستورانی شاید تعجب نما یید که امر و ز بالا شده جای صرف نمایم، چه رسد باینکه بیرا مون چیز های دیـگر بیند یشم ویا با کسی مقا بل شوم.
در دو ران مکـتب ممکـن است بعضا افکاری بمن دست میداد، مگر مسلما نسبت همین ضعف ، همـه منفی میبود تا مثبت، چنا نچه‌همینکه لیسانس خود را از یو نیو ر ستی دهلی گرفتم، بدون کدام تـلا شی دربمبئی، را سا به کلکته رفتـم تا شامل کاری شوم.
بلی فراموش نبایـد شود که در سال ۱۹٦۰ هنگا میکه سفر کو تاهی به بمبئی نموده واز آرکی استو دیو بازدید بعمل آوردم با هزار تر س ولرز از راجکپور خوا ستم تا کمکم نماید ولی از آنجا ییکه نمیدانم باو چی گفتم، اعتنا یی نکرد. همان‌بود که دیگر نخوا ستم زحمتی بخودداده وبرای بدست آوردن فلمی ستو دیو های بمبئی را زیرو رو کـنم، روی همین ملحوظ همینکه در سال۱۹٦۲ «دیگری بی‌اس سی» خود را ازدهلی بدست آوردم روانه کلکته شد م .
کلکته او لین جای بود کـه امیتا به‌توانست باتحصیلات عالی و نا م درست فا میلی شا مل کار و د ر فابریکه سنگ ز غال مو ظف‌دراتاق معلو مات شده و به تیلفو نها پاسخ دهد.
در کلکته از کارش با وصف‌اینکه صبح ها بایست از همـه اولـتر سر کارش بوده و عصر ها هم‌ناوقت تر وظیفه را ترك نما ید راضی بو د مگـر هـر زما نیـکه بر ا درش «اجیتا به بچن» بدیدن او مـی آمد امیتا به را تشویق مینمود تا ویرا بدنیای فلم علا قمند وامیدوار سازد

که اینك بالا خره همان بر ا در ش خوا ستهٔ خود را جا مه عمل‌بوشانیده از وی آر تیست مو فق بار آورد.
قصه ازینقرار است که برا در ش ویرا در جملهٔ کا ند یدان انتخا بات مجلهٔ فلم فیر بر ای سینمای هندکه پرودیو سران چهره های جد یـد میخوا ستند جبراً شا مل نمود،همان بود که وی در اولین اقدام پذ یر فته شد مگر جای مطلب درین است که وی هر قدر انتظار برد، نه سر و صدایی شنید و نه کدام نا مهٔ ا ز اتحادیهٔ پرو دیو سران بد ست‌آورد تا سری به بمبئی بزند.
چون آهسته آهسته طعنه ز دن رفقا یش اضا فه میشد، کار گـر جوان مجبور شد به بمبئی سفـر شخصی نموده واز جمله«نرگس‌دت» راکه آشنای مادرش بوده و با و ی هم آشنایی داشت ملاقات کرد کـه بکمك وی «مو هن سایگل» ا متحا ن (سکرین تست) از وی گر فت مگر باز هم نتیجه نداد .
چنـد سال بعد یعنـی درسـال ۱۹٦۹ هنگامیکه خواجه احمدعباس در تلاش چهرهٔ جدیدی برای فلـم «سات هندو ستانی» اش بود، بازهم اجیتا به بچن برا درش امیتا بـه را باخودنزد خوا جه احمد عباس برد و عکسهای ویرا باونشان داد .
تا اینکه با لا خره پس از هفت سال فراغت از فا کـو لته و هشت سال تلاش مو فق شد در فلم وی بازی کند.
به تعقیب این فلم در فلمـی ا ز سنیل دت بنام «ریسما اور سیرا» حصه گر فته و سپس در فلم دیگری بنام «پروانه» روی پرده آمد.
وی افزود:
درختم این فلمها باز هم دیگـر کسی بسراغم نیامده و من هم‌هرچند



جیا بهادری

تلاش کردم کسی حاضر نشد رولی برایم بدهد، لاجرم دو باره راه خانه پیش گرفته و با سیل انتقا دا ت و گفته های پدرم موا جه شدم کـه میگفت:
ـ «توهمت نداری وهر جا ییکه بروی نسبت همین تنبلی و کـم جرئتی ات اگر اگر شخصی او لودر صف اول هم با شی نفـر آ خر ی میشوی.»
ازین گفته های پدرم بستوه آمده باز هم به بمبئی رفتم ولی اینبار «تارا چند بار جا تیا» که درین اواخر سه فلم خود را برایم پیشنهاد کرد، چنان بخشو نت مـرا از دفتر ش بیرون پر تاب کرده و را ند که‌دیگر اصلا جرئتی برای آینده نداشتم.
درین هنگام یگا نه امیدی کـه برایم باقی بود همانا دو ستـی ام بامنـوج کمار،ششی کپور و اوم پر کاش بود، که بو سیلهٔ اینان‌رولی در فلم «گودی» مقابل جیابهادر ی تصمیم شد ولی نمیدانم که باز هم چرا پس از فلمبر داری چند صحنهٔ آن برای مر تبه چندم ازم معذ ر ت خوا ستند؟
بعداً فلم «آنند» بد ستم ر سید که درآن رول «بابوموشی» را بازی کردم. باور کنید آنقدر خو شو قت بودم که در هر سینما ییکه فلـم آنند افتتاح میشد خواه دعوت‌میشدم یانه دیوانه وار با فتتاح آن شر کت میکردم تا عقده هایم حل شده باشد.
اینوقت حتی باورم نمیشد که‌من یك موترخارجی دارم و در فلمـی همرای هنر منـد بزر گی چـون راجیش کهنه همبازی میبا شم ! ولی در هر محفل کو ششم بـود تا نزدیك را جیش کهنه بوده و ا ز ابراز احسا سات مردم و اینکه‌هرکجا

بقیه در صفحه ۵۷

استغفر الله، استاد!

نوشتهٔ عزیز نسین

نویسنده معرو ف فقط ٦٥ سا ل عمر دا شت اما از نظر اجتماع چون سالخورده تر نسبت به سن ا صلی خود شنا خته می شد، خوانندگانش نیز او را کهن سال میدا نستندیعنی دیگر بدرد نمی خورد و رزق دیگران رامن‌غیر استحقاق‌دریافت می دارد. گذشته ازان چون در سنین جوا نی معرو ف شده بود، این نیز ذ هنیت ها را برای فر سودگی و کهنسالی‌او تشویق میکرد.

نو یسند گان معروف در واقـــع تنها بخاطر سن شان سا لخورده حساب نمی شد ند، بلکه ثروتمندنیز بحساب میر فتند. هر کس فـــکر میکرد نو یسنده یی با آن شهر ت وقلم سحار مگر میتوا نست مفلس باشد؟ که میدا ند چه خانهٔ قشنگ وچه فر ش و ظرف عالی دارد. شاید کلکسیون سامان عتیقه اش تنها یك ملیون ارزش داشته با شد.

ذهنیت عامه، در مورد اینکـــــه نو یسندهٔ معرو ف بیش ازاستحقاق خود زندگی کرده، حق بجانب بود، زیرا او هم مثل همهٔ کسا نیکه‌برق آسا زندگی میکنند و قد ر ت تحرکی فوق العاده دارند، زود از پا نشسته و خسته شده بود. در موردثروتش هم این قضاوت روی ظواهر بسیار بیمورد معلوم نمی شد. الماری پنج طبقهٔ لبا سش هنوز در یشی را که ده سال قبل مطابق مود روز ساخته بود، حفظ میکرد و چون اکثراً خیلی با او تنا سب و برا زند گی بهـــم میر ساند، فورا می شد قبول کرد که ثروتمند است.

اگر در جیب او ده لیره هـــم پیدا می شد مردم فکر میکردند یك‌ملیون دیگربد نبال آن نقدینه دارد زیـــرا آن ده‌لیره را او به سهو لت وبدون سخت گیری مصرف می کرد و این سبب می شد ذهنیت عامه ثروتمندی اورا عام و تام قبول کند.

در حالیکه خود او از مد تی بـــــه اینطرف در مضیقهٔ ما لی بود اما- نمیتوا نست پیش کسی اظهارکند. معرو فیت او نیز متاعی بی خریدار شده بود - شاید مودش گذشته‌بود یاچه بود؟

ولی آنچه معلوم بود این بود کـــه دیگر هیچ جریده و روز نا مه ئـــی از او مضمـــون نـــمی خوا ست. موسسات چاپ کتب نیز از مد تها به اینسو برای مذاکره راجع به‌چاپ کدام کتاب او مراجعه نمیکر د ند. پس کسی که نظیر او یك عمر قـــلم زده، شهر تی بهمر سا نده و جـــز قلم هنری ندارد، چه کاری‌میتوانست بکند؟

آنو قتها فکر میکرد ستارهٔ اقبال او جاو دانه می در خشد ولی آیـــا درین سن و سالی این ستاره افو ل کرده است؟

امروز هم نام‌اورا همه میدانستند وقتی از راه می گذشت و یا از میان ازدحام عبو رمیکرد، به او راه مـــی دادند و بین خود نام او را به احترام می بردند.

سالهای درازی در روز نامه هاکار کرده بود ولی در نشرات فعلی ا ز کسا نیکه بااو همکار بودند، کسی باقی نمانده بود. اگر کسی از انها در راس کار می بود، میر فت واز او تقاضا میکرد کاری به او بسپا رند. اما او اینك در میان تازه کا را ن کسی را نمی شنا خت ولو آنـــها این نو یسندهٔ مـــعرو ف را می - شناختند. همه جا و قتی به او بـــر میخوردند ، بااحترام سلام می کردند وبا کلمهٔ استاد محترم از اواستقبال مینمودند.

هرچه بادا باد. با ید سری بـــه دفاتر روزنامه ها میزد. دورماندنش در حلقهٔ مطبو عات در ست نبو د. وقتی سرو کله اش آنطر فها پیدا شود شاید او را به خاطر آورده‌ازاو مقاله، تر جمه ویا تبصره ئی تقاضا کنند.

آنروز صبح نسبت بهمه روز های دیگر وقت زیادی صرف پو شیدن لباس خود کرد. در قدم اول بیکی از روزنامه هائیکه در گذشته‌چندین رومان او را در پا ور قی خود چا پ کرده‌وبه او احترام‌و ارج زیـــادی قایل بودند، مراجعه کرد. مثـــل همان روز هائیـــکه دست افشان و تبختر کنان‌وارد دفترآن روز نا مه می شد خوا ست وارد شود امادربان بااحترام زیاد راه او را سد کـــرده پرسید:

- چه کسی ر می خوا هید ملاقات کنید؟

چه کسي را باید به بینید؟سراغ کی را بگیرد؟ تصمیم خود را گرفت وبدربان گفت ، می‌خواهد سرد بیر را به بیند.

در بان سوال کرد:

- به او از چه کسی صحبت‌کنم؟

نویسندهٔ معروف نام خود راگفت ودر بان هم که غا لبا نام اوبگوششی آشنابود ، بااحترام از چو کی خود بلند شده گفت:

- بچشم آقای من !

تیلفون کشید با سرد بیر حرف‌زد وبعد گفت:

- بفر مائید آ قا ی من ،ایشان منتظر شما استند.

داخل اتاق سرد بیر شد. بااوکم وبیش آشنا ئی دا شت ولی خیلـــی جدي بود. سرد بیر از او بگر می واحترام پذیرائی کرد. بپا خا ست. از پشت میز خود بیرون آمد و د ر نزدیك در دست او را فشرده‌جانشان داد تا بنشیند و سوال کرد چـــه نوش جان میفرمائید . کافی‌یاچای ؟

جواب داد:

- یك قهوه خوا هش میکنم.شکر کم داشته باشد.

باخود فکرکرد که اینك سرد بیـــر به‌او خوا هد گفت:

«علت زیارت شما چیست؟» و لـــی زود تصحیح کرد که خیر او با این لحن سخن نخوا هد گفت زیرا این سوال آنقدر ها مؤدبانـــه نیست . اگر هم بپر ســد خـــواهد گفت: «چه امر بود آقای من؟» و او آنو قت چه جواب بد هد. نمیتوا نست بگوید دنبال کار آمده‌است .پس‌برای‌اینکه از طرح‌چنان پر سشی جلو گیر ی کرده باشد، بی آنـــکه تعا ر فی از جانب مقابل بشود، خود پیشقـــدم شد:

- آقای عزیز! من از نو شته های شما خیلی خو شـــم مـــی آید آنرا تقدیر میکنم .

- لطـــف شما ست، ا ستـــاد محترم:

- هر روز با کمال علاقـــه آنر ا می خوانم.

- تشکر میکنم استاد، مراخجالت میدهید.

- ازراه می گذشتم گفتم یك نظر ازشماهم دیدن کنم .

- لطف فر مودید استاد من.

- البته وقت شما را که نمـــــی گیرم ؟

- پناه... استغفرالله، بمن ا فتخار بخشید ید استاد من.

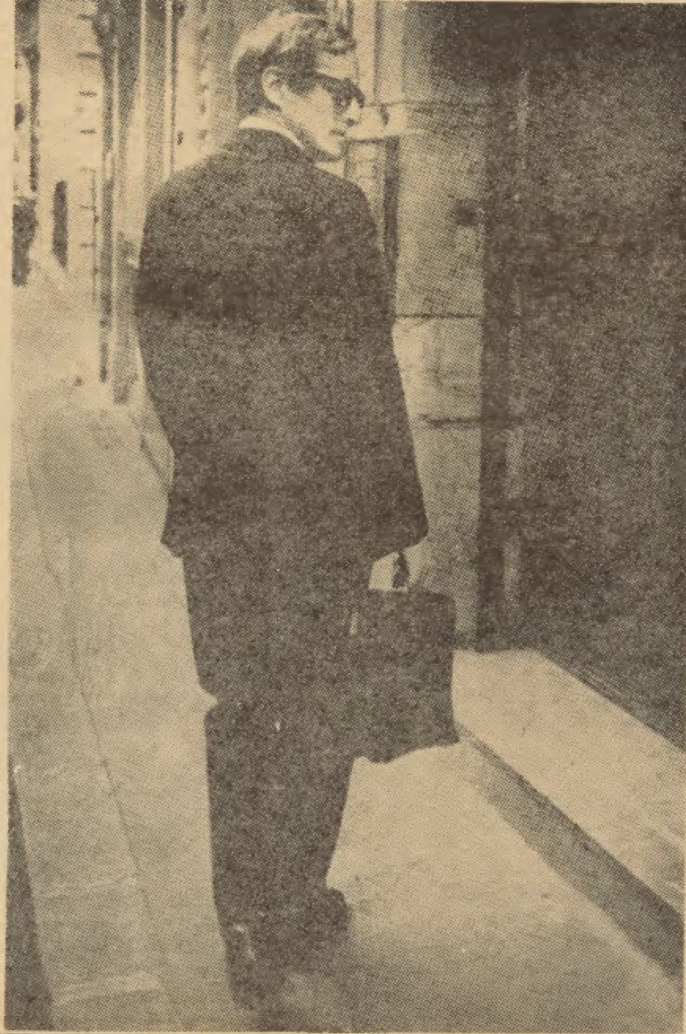
قهوه‌ها نوشیده شد . مکا لمات تعارفی هم پا یان یا فت. استا د بخود آمد خوب، حالا چی؟ با خو د گفت شاید سرد بیر خود ش علت آمدن او را حد س بزند زیرانویسندهٔ معروفی که مدتها به آنجا سرنزده بود، آمدن یکی یکبار اونمیتوانست بدون دلیل با شد... البته حد س خواهد زد و بعد او خوا هد پر سید: «آیا کدام رو مان سر دست دارید. آقای من و آیا آنرا بروز نامهٔ مـــا خواهید داد؟ خوا هش میکنم...»واو خوا هد گفت:« سر دست آماده‌ندارم دورومان دارد که روی آن کارمیکنم ویکی ازانها در حال اتمام است.»

ولی صحبت آنها هر گز با ین مرحله نر سید تا راهی برای حسن طلب باز کند. نو یسندهٔ معرو ف ناگزیر باز خود بحرف آمد:

- شما در میان‌پو لتیك استید. میخواهم بدانم نظر شما را جع بـــه آخرین نطق مو ضوع رو ز چیست؟

سر دبیر شروع به تو ضیح کرد ولی نویسنده معروف معلوم نبـــود آنراگوش نمیدهد یانمی فهمد ... در هرحال مدتی از مـــلاقات شا ن گذشته‌خیلی حرف هم زده بو دنـــد اما مدیر هرگز طرحی‌بمیان نیا ورد که شامل طلب مقاله ، یا تر جمه یا ناول و غیره ازوی با شد. نا چا ر

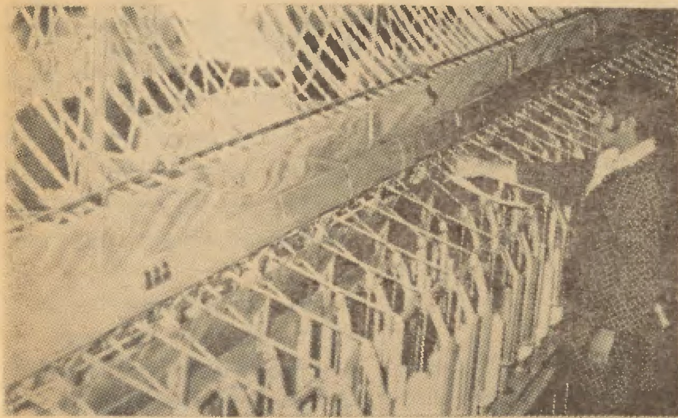
از جا بلند شده گفت:
ـ آه، خیلی و قت شما را گرفتم. اجازه مید هید مرخص شوم؟
ـ پناه بخدا استاد عزیز، خواهش میکنم‌مرا افتخار بخشیدید باز هم تشریف‌بیاورید، چشم در راه خواهم بود.
وقتی از زینه ها پائین می شد فکر میکرد: «باز هم تشریف بیاورید چشم در راه خواهد بود» این‌چه معنی داشت؟ آیا تقا ضای مستقیم‌همکاری نبود؟ قرار نبود دراولین ملا قا ت از او تقا ضای مضمون همکا ر ی کنند. این یك نوع بی احترا مـی تلقی میکردید. اکنون او یقین‌داشت که در ملاقات دوم از او تقا ضای همکاری خوا هد شد. شا یدسرد‌بیر برای تقا ضای همکاری خیلی‌محجوب بود.
بیکی دیگر از روز نامه ها رفت. این مرتبه تقا ضای ملا قات صاحب امتیاز را کرد زیرا پدر او را خیلی خوب می شنا خت دو ست هـم بودند ومدتها پا ی صحبت هم می نشستند وبا چنین سابقهٔ یـی مشکل او برای تقا ضای کار، خود بخود حل می شد.
دربان پر سید:
ـ چه کسی را می خوا هید؟
وقتی مطلب را گفت معلوم شد صاحب امتیاز به ارو پا رفته است خواست بر گردد و لی بعد از یـك لحظه تردد گفت: در انصورت مدیر مسـؤل را می خـوا هم ملا قا ت کنم.
ـ به‌او چه بگو یم ؟
نام خود را گفت. ولـی صحبت بامدیر مسؤول این روزنامه هـم چیزی از قبیل همـان صحبت با سرد بیر روزنامهٔ او لی بود. برای اینکه شاید از او تقا ضای تبصر ه کنند. یاد آوری کرد که وی مدتها برای آنروز نامه تبصره می نو شته است و محتر ما نه سوال کرد:
ـ شاید شما آنروز ها را بخاطر می آورید؟
ـ پناه بخدا، استاد محتر م ... مگر ممکن است بتوا نم فرا مو ش کنم؟ کتنگ می کردم و هنوز هـم بسیاری از نو شته ها ی شما را بخاطر دارم.
ـ امروزی ها هم تقر یبا هما ن طور یعنی چطور بگو یم چسان مـی شود حق یك تبصره را ادا کرد ... اما سا تبصره نو شتن کار دشواری است.
ـ آه... استاد ار جمند آن تبصره های زمان شما حالا کجا پیدا مـی شود؟
با خود گفت: «کور هستی...اینك آن نو یسنده مقا بلت نشسته‌است» ولی البته بز بان آورده نمی‌توانست وقتی خدا حافظی کرد مدیرمسؤول گفته بود:
ـ استاد عزیز، خا هش میکنم‌باز هم بیائید... منتظر استم... مد ت تقریبا یکهفته ازین روزنامه به آ ن روزنامه وازین نشر یه به آن‌نشریه سرزد،، از صا حبان امتیاز، مدیران مسوول، سر دبیر ها دیدن کرد... از همه چیزها صحبت کردندودرهمه جا او را با جملهٔ «استاد عزیز»بازهم منتظر تشریف آوری شـما استیم» پذیرا شدند. نو یسندهٔ معروف برای دفعهٔ سوم و چارم نیز بهـر کدام مراجعه کرد ولی دران میان کسـی پیدا نشد که کاری به او ر جوع‌کند یامقاله و تر جمه‌ئی سفا ر ش‌بدهد. شاید فکر میکردندوضع زندگی‌استاد رضایت بخش است و به کار کردن احتیاجی ندارد. شاید هم از ارا ئه کاربه او خجالت مـی کشید نـد. تصمیم گرفت برای اینکه کاری پیدا کند مستقیما دا خل صحبت شـودو موضوع رادرلفافه نگـذارد . از دورهٔ جوا نی این را بخا طر دا شت که سرد بیر ها ومد یران مسؤو ل در عالم مسلك چقد ر با کار کنان



مشابه خود ، رقابت دارندونقش‌آنها در تکنیك کار روزنامه تا کجا مهم است . از ین جهـت‌چنان‌کاری پر ا همیت را با او و ا گـذار نمی کردند . خودش هم چنان توقعی نداشت . برای گذشتاندن روز گـار خـود بیلئا کار کوچك‌هم قـانع‌بود.
دوباره گردش خودرا در دفا تـر روزنامه ها وموسسات نشرا تـی آغاز کرد . هر چند باین‌قانع شده بود که کلمات احترام آمیز چـو ن « استادم ، استاد ا رجمند وغیره » محض برای از سرباز کردن اوبکار برده میشود معذالك کم‌کم ا ز یـن احترام زیادی هم احساس غـرو ر میکرد و مشکل اقتصا دی خـود را حاضر نبود باآنها در میان بگذا رد. خوب چیز های دیگری می توانست بکوید که مطلب طویی حل شو د و مقام استادی او خلل مادی‌نپذ یرد . او در جوانی مرد پر کاری بودواینك بعلاوهٔ مشکل اقتصادی د ر یـن فرصتی که بایست از او استفاده میشد، ازبیکار در خانه نشستن‌رنج می‌برد . فقط یك کار کو چك بـرای او کافی بود .
یکی ا زسر دبیران بـجوا ب تقاضای کار او گفت :
ـ پناه بخـدا استـاد بزرگ ، استغفرالله ، این چه معنی دا رد ؟ استغفرالله ، والله از بز بـان آوردنش هم خجالت می کشم درین روزنامه کاری که در خـور مقـام نمی باشد وجود ندارد استغفرالله ، چگونه ممکن است کار کو چکی ر ا بشما ار جاع کنیم ؟ درحـا لیکه حتی بزرگترین آن برای شما خیلی کوچك است .
ووقتی هم از نزد او خارج میشد سر دبیر مثل دفعات سابق‌متواضعانه اظهار کرد :
ـ استاد ارجمند ، خوا هش‌میکنم باز هم تشریف بیاورید ... منتظر شما استیم ...
بروز نامهٔ دیگری رفت واین‌مرتبه دنبال بهانه و تقا ضای‌غیر مستقیم
بقیه در صفحهٔ ۵۹

دولت جمهوری سرمایه گذاری های خصوصی و تشبثات خصوصی را در رشته ایجاد صنایع کوچک و متوسط و صنایع دستی تشویق حمایه رهبری و کنترول خواهد کرد و همکاری های لازم را بین سرمایه های دولتی و سرمایه های خصوصی بمنظور ترقی، هماهنگی و رشد متعادل اقتصاد ملی بصورت مختلف بوجود خواهد آورد

(از بیانیه خطاب به مردم)



انکشاف سرمایه گذ در سکتور

سرمایه گذاری خصوصی در بخش صنایع از هنگامیکه قانون سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی وخارجی نافذ گردیده تابحال قوس صعودی خویش را پیموده است.

بطوریکه درسال ۱۳۴۷ مبلغ ۶۰ملیون افغانی درین بخش سرمایه گذاری‌صورت گرفته واین رقم‌همه ساله‌روبه تزیید بوده‌و در سال ۱۳۵۲ به‌۳۰۰ ملیون افغانی بالا رفته است.

ازطرف دیگر از زمانیکه‌سرمایه گذاری خصوصی داخلی‌و خارجی جزتشکیلات وزارت معادن وصنایع شده یك سلسله تسهیلات در کار هاروئما گردیده است.

که‌بدینترتیب بهتر خواهد بود خوانندگان محترم ژوندون را در جریان مصاحبه ایکه بارئیس‌انکشاف سرمایه‌گذاری وزارت معادن‌وصنایع صورت گرفته است بگذاریم.

-خوب ښاغلی محمد یونس رفیق لطفا درمورد رویاست انکشاف سرمایه گذاری و کار های‌آن معلوماتی به خوانندگان ژوندون ارائه دارید.

-ریاست سرمایه گذاری خصوصی در ابتدا هم مربوط‌وزارت تجارت وهم مربوط وزارت معادن وصنایع بود که این موضوع اسباب سرگردانی فراوانی را ایجاد نموده بود.

اخیرا هر دو اداره مربوط وزارت معادن‌وصنایع شده که نظم‌وانسجام زیادی در امر سرمایه گذاری روئما گردیده است.

بعد ازآنکه موعد معافیت هاازبین‌میرفت این تشتت و پراگندگی بیشتراحساس میشد روی همین اصل بودکه این همه کمیته ها و دوایر بالاخره تحت یك اداره واحد درگذشته در پهلوی کمیته سرمایه‌گذاری مرکز مشورتی و مرکز تحلیل وتجزیه که‌یکی آن به ریاست اطاقهای تجارت ارتباط داشت باعث بر هم زدن نظم‌ودسپلین گردیده بود.

دریك وزارت جمع شدو تا اندازه مشکلات قبلی ازبین رفته و راه بهتری برای سرمایه گذاری در کشور بوجود آمده است.

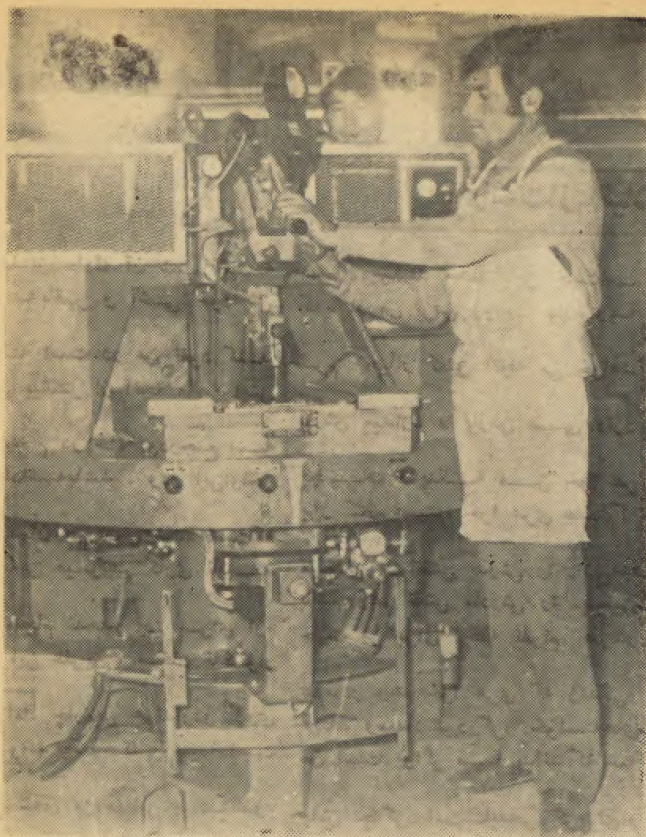
رئیس انکشاف سرمایه‌گذاری چنین ادامه داد.

-در افغانستان ازسرمایه گذاری مخصوصا در سکتورصنایع وقتی زیاد نمی گذرد بانهم نتایج خوبی رامیتوان درآینده نزدیک درین‌مورد پیش بینی نمود درسال ۱۳۳۷ برای اولین بار قدمی برای صنعتی شدن در کشور گذاشته‌شد وبرای تشویق سرمایه گذاری در سال ۱۳۴۵ قانون سرمایه‌گذاری خصوصی روی کار آمد واز سال ۱۳۴۵به این طرف‌سرمایه‌گذاری ها ازطرف سرمایه داران داخلی وخارجی صورت‌گرفته که قرار ذیل است.

درسال ۱۳۴۷(۶۰) ملیون افغانی
درسال ۱۳۴۸ (۴۰۰) ملیون افغانی
درسال ۱۳۴۸(۲۲۵) ملیونافغانی



عده ای زیادی درین فابریکه مصروف کار اند.



یکتن از کارگران جوان در حال کار

ودرسال ۱۳۵۲ (۲۳.) ملیون افغانی درسال ۱۳۵۱ (۳۲.) ملیون افغانی ودرسال ۱۳۵۲(۳.۰.) ملیـــو ن افغانی سر مایه گذ اری شده کـه مجموع سر مایه گذ رای در همین چندسال بیش از یکنیم ملیاردافغانی بوده باتشویق ، حمایه ، رهبر ی وکنترول دولت درسا لها ی‌بعداین یك‌رقم درشت تر خوا هد بود .

ازنخستین روز بو جود آ مدن کمیته سر مایه گذ اری تا ا مروز بیش از(۲۰۰) پروژه قبو ل شده‌که بعضا به فعا لیت آغاز کرده وعده ای‌هم روبه اختتام وبر خی هم تـا هنوز بنیان گذ اری نه‌شده است

ـشاغلی رفیق لطفا درمورد مشکلات حرف‌بزنید.

ـباید گفت که در گذشته‌مشکلات زیادی دامنگیر سرمایه گذ ار ی‌در کشور بود مثلا عدم مو جود یـــت یك اداره واحدو منتظم نمود ن کار **درین سکتور سابقه سـر ما یـــه** گذاری وتجربه کافی نزد سر مایه داران،عدم تحلیل درست ازطر ف **مقا مات دولتی و کمیته های‌مشورتی،**

موجودیت خلا در قانون سر ما یه گذاری وغیره را میتوا ن نـــا م برد.

هما نطوریکه رهبر بز ر گوار ما درشب اول سنبله خطاب بمرد م کشور فر مودند .

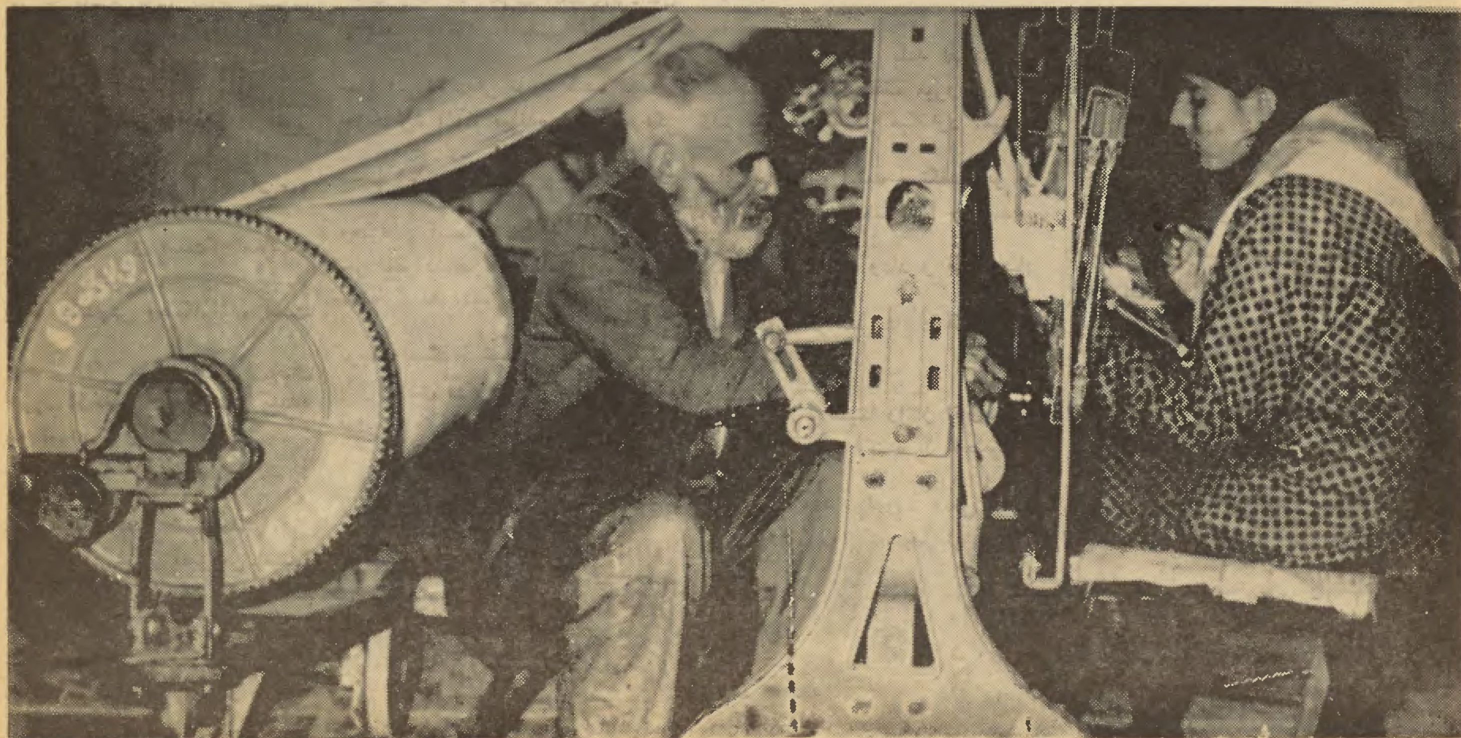
که :« **دولت جمهوری سر مـــایه** گذاری های خصوصی و **تشبثـــات** خصـــو صی را در **رشتـــه ایجاد**

...اری خصو صی
صنایع

صنایع کوچك ومتو سط و صنا یع دستی تشویق ، حمایه ، رهبر ی‌و کنترول خواهد کرد و ... »

دولت جوان دست به یـــــك سلسله اقداماتی زده ود ر رفـــع نواقص که در گذشته مو جود بود پرداخته است مثلا هم اکـــنو ن کمیسیونی ازطرف دولت مو ظف گردید تاخلا های قانونی را پـــرو مشکلات مربو طه راحل و فصـــل نمایدوتصـ امیمی درمورد بعضـــی مسایل دیگر مثل تعر فه هـــا ی گمرکی و جلو گیری از اعما ل‌سوی سر مایه گذاران تجویز گرد یده است.

سرمایه گذ اری در گذ شته و راه های‌حلی که پیشبینی شده کمـــی



... ویك کارگر سالخورده کـه باکارش علاقمند است

روزنه‌ای بسوی تاریکیها

یاداشت از: لیلا ـ تنظیم از: دیدبان

مدت‌ها از حادثه آن شب گذشته است وعمه‌باقهر و آشتی خود ش نتوا نسته است در من نفوذ کند واهمیتی بیشتر از آنچه من برایش قایل شده‌ام در خانه ودرجمع سه نفری ماداشته‌باشد . ودر این‌اواخر حتی‌به همان هم‌راضی شده است‌که جز آنچه‌من میخواهم کاری نکند وعملی انجام ندهد. این برای او، برای این عفریة ، سخت ناگوار است، اما، چاره‌یی هم‌ندارد‌و کاری هم نمیتواند بکند. تنها سیما است که گاه گاهی مزاحم من میشود وروش ورفتار مرا در برابر او، با برداشت کودکانه که دارد ظالمانه میداندوباهمان برداشت ،نه‌صریح ، بلکه دور انداخته از من میخواهدکه بااو رفتار وروش غیر از آنچه در این مدت داشته ام ، داشته باشم‌و احترا مش رامثل گذشته ها، مثل زمانی که مادرم بود، پدرم بود، نگهدارم و تا این حد زجرش ند هم طفلك سیما، حق داردکه چنین‌چیزی ازمن بخواهد و حق دارد که ازتغییر ناگهانی من نسبت به او غرق‌شگفتی شود . چرا ؟ بخاطر اینکه این‌عمه برای او عمه ای است‌که سالهای سال درغم وشادی خا نواده چهار نفری ما همدوش وهمگام‌بوده است وبرای غم ماگر یه کرده‌و برای‌شادی ماظاهرپر ازخنده وخوشحال کننده داشته است . وبرای چنین کسی، کسی مثل عمه ، روش من دور از انصاف وشاید هم ناشی ازقسا وت قلب وبیرحمی غرور آمیز من است. من‌همه اینهارا از نگاهش می فهمم از زمزمه های اعتراض آ لودش می فهمم . سیما اگر نمیتواندراست‌و صریح نظرش را بگویدو در بیان‌برداشتش امساك میکند، حتما باین جهت‌است که‌یا از من ترس وواهمه دارد ویا شرم وحیاازگفتن آنچه می خواهد بازش میدارد ، بازش می دارد بجهت اینکه من خوا هر بزر گش هستم، خوا هری هستم‌که میتوانم هم نقش پدرش را داشته‌را باشم وهم نقش مادرش را .بهمین جهت من برای اوسه نفرام، هم‌پدر هم‌مادر وهم خوا هری که زندگی‌و آینده وسعادتش‌درگرو خواسته‌های من است. واگر سیما بداند که عمه بامن چه‌کرده‌است‌شایدهر گزبرای‌او ناآرام نباشد ودر قضاوت کود کانه اش این چنین زود محکومم نکند.و چه خوب است وچه خو شحال‌کننده است که او از زشتکاری های عمه چیز ی نمی داند و نمیداند که‌این عجوزه چه بلایی برسر من آ ورده است وچه لکه نفرت انگیزی‌بردامان شرافت خا نواده‌ما چسپا نده است، شرا فتی‌که دیگر نابود شده است‌و جزخاطرهٔ ازآن نمانده است . اگر سیما این رابداند و بفهمد،روح‌پاك ومنزه و آسمانی او، از این ضربه خردنخواهدشدو نابود نخواهدنگردید خدایا ! نه .... سیما هنوز خیلی کوچك است ، خیلی ! واگر زندگی باین زودی روبرو یش بایستدوچنگ برویش بکشد سیما نمیتواندتحمل کند. سیما نمیتواند تاب‌بیاو ردودر همان لحظات او ل از پا خواهدافتاد ودر همان در لحظات اول نیست ونابود خواهد گردید. واین آ خرین باز مانده خا نواده ما ... از تصور این مو ضوع پشتم میلرزد وعرق سردی بر پیشا نیم می‌نشیند ، دلم میخواهد سعی کنم حداقل در برابر سیما باعمه خشن وبی اعتناو سختگیر نباشم، اما نمیتوانم ، نمیتوانم کار های نفر ت انگیز اورا فرا موش کنم وبا اوخوب ومهر بان باشم. مثل همین امروزکه قرار است شب ، عده یی بخانه ما بیایند، عده یی که من فقط از جمع ایشان یکنفررامی شناسم‌محسن خان را. وعمه باید برای این مهمانی‌همه آنچیزهایی را که باو گفته بودم ، آماده میکرد و هیچچیز کم و کسر نمیبود . اماو قتی وارد اتاق غذا خوری میشوم ، وقتی میبینم میز آنطور که من خواسته ام مرتب‌نشده است ، بی اختیار فر یادم بلند میشود :

ـعمه ! تو هیچ وقت‌آدم نمیشوی تو هیچو قت نمی فهمی که چکنی، حتی و قتی یکنفر موبه موهمه چیز رابتو بگو ید ...

صدایم هم چنان بلند است که یکدفعه پرده‌اتاق عقب میرود وسیما قدم به آستانه در میگذارد .میدانم برای چه آمده است ، نگاهش‌پر از التماس وو حشت‌است ، حتماحدس زده‌که‌بعد ازخشم وداد و فر یاد چه اتفاقی خواهد افتاد و من باء مه چه خواهم کرد .

میخواهم ، سیما را از اتاق‌بیرون کنم اما صورت آگنده از معصومیت اوزبانم را بند میا ورد سعی میکنم آرام باشم، طوریکه‌سیما این‌آرامش رادر صورتم ببیند ودر لحن‌صدایم درك کند .

بارامی میگویم :

ـکاری داری سیما ؟

سرش را تکان میدهد و میگوید :

ـنه ....

ا ـپس بهتر است د راتاق خودت باشی ، من‌هر وقت کارم تمام شد، میایم پیش تو .

جرات نمیکند حر فی دیگری‌بزند وبی صدا یك قدم عقب میگذارد، پرده رارها میکند واز اتاق بیرو ن میرود .

نفس عمیقی میکشم وسعی میکنم بخاطر سیما آرا مش خودم را حفظ کنم. بعد با لحنی که بنظر خودم عادی میاید دوباره صدا میزنم :

ـعمه ! عمه!

از دور میشنوم که میگوید :

ـآمدم ... آ مدم ..

ولحظه بعد نفس سو خته وارد اتاق میشود.

میز رابه او نشان میدهم‌ومیگویم :

ـدلم نمیخواهد یك حرف را چند بار تکرار کنم . این میز را نگاه کن !

بعدبی آنکه بصور تش نگاه کنم، از اتاق بیرون میروم وهنگا می هم که قدم به‌راهرو میگذارم میگویم :

ـتاعصر، همه چیز باید درست باشد، همه چیز .

آنوقت آرام وشمرده‌گام برمیدارم وبطرف اتاق سیما میروم لبخند تلخی بی اراده لبانم را از هم باز کرده است. به شب فکر میکنم، به کسانیکه به خانه ما خوا هند آمد وبه‌کار هایی‌که انجام خواهند داد. چه‌شب پر از دروغ‌وریا وبیشرمی یی‌در پیش خواهم داشت و چه آدم هایی که دراین دروغ وبیشر می شریك هم خوا هند بود. و نقشی که‌من دراین‌میان خوا هم داشت، با محسن خان وبادو ستا نش که برای من‌بیگانگانی بیش نخواهند بود .

ناتمام



تیاتر هنر مسکو، هفتادمین سالگرد تولدش را جشن می گیرد

تر جمه: کاونده

در پایان قرن نزدهم وآغاز سده بیست ساختمان کهنه و فرسوده نظام اجتماعی، سیاسی روسیه زیر ضربات ویرانگر نیرو های نوین اجتماعی می لرزید • واین نیروی تازه بپاخاسته حزب انقلابی خودرا بوجود آورد• توده هایی‌که نه فقط شکم گرسنه داشتند بلکه به فقرآگاهی ودانش مبتلابودند، باروح تشنه به سوی چشمه زلال دانش نو روی آوردند وبه این ترتیب ابرهای توفان زاانقلاب ۱۹۰۵ نزدیك می شد •

درهمین فرصت که قیام اجتماعی در حال جان گرفتن بوداین تیاتر بنیان گذاشته‌شد• ستنسلاوسکی درماه جون ۱۸۹۸ هنگامی که باهنرمندان آینده این تیاتر گفتگومینمود گفت :

«ماسعی خواهیم ورزیدتا برتاریکی ویرانه های انسانان فقرزده روشنی بینداز‌یم ، وبرای آنان لحظه‌ای ولوکوتاه مدت باشد خوشی وشعف ببخشیم • ماتلاش خواهیم ورزید تااولین تیاتر روشنفکرانه واخلاقی رابوجود بیاوریم • برای رسیدن به این‌هدف ارزشمندمازندگی هایمان راوقف نموده‌ایم•»



پرده ای از نمایش نامهٔ معروف گوگل بنام «نفوس مرده»

استنسلاوسکی :

(بگزارید که آگاهی وخرد کهن سالان راه را (برای نیروی جوان بنمایاند . وبگزارید که زندگی ونیروی‌جوان حمایه گراین آگاهی وخرد باشد.))

● مکتب تیاتری استنسلاوسکی شیوه واقع نگری اجتماعی را بنیان گزارد.

- این تیاتر در توفان حوادث‌اجتماعی روسیه زاده‌شد .

ازعمر هنری تیاتر هنرمسکو اکنون هفتاد وپنج سال می گذرد• این درست همان‌مدتی است‌که بنیان‌گذارآن کنستانتین ستنلاوسکی عمر نمود• پنج سال بعد، درست ۳۰ سال قبل همکار د یگر نزدیك ستنسلاوسکی ولایمیرنیمریچ - دانچنکو نیز جهان راپدرود گفت •

بنیان گذار این تیاتر شکوهمند مردند ولی کارهای شان مخلد وجاویدان باقی‌ماند• این اولین نظری است‌که هنگام یاد آوری روزهاو خاطره های انسانان بزرگ، درمخیله انسان دور می زند •

اکنون این تیاتر خودش به سمبو ل جاویدان بنیان گذاران آن بدل شده‌است• این بدان معنی نیست‌که ستنسلاوسکی و دانچنکو دربرابر شان به عکس العمل های دشوار ، تلخ ودشوار گذاربر نخورده وبه سادگی به ستیغ بلند آوازه وشهرت درست یافتند • برخلاف ، این سمبول پرشکوه در توفان ازبحران نشیب وفراز، اوج وسقوط سیر نموده است وحتی‌لحظاتی رسیده‌که هنر زیر سلطه عوامل نا مساعد «نفس‌های‌آخری» کشیده است •

باآنهم، به مدد بنیان گذاران هنر مندش تیاتر هنر نه تنها «دوران جوانی» باشکوه داشته بلکه درمرحله ای ازتاریخ به‌چرخگاه هنری درهنر تیاتر جهان‌بدل شده است.

یك سال قبل ازگشایش تیاتر یاد شده ستنسلاوسکی گفته بود :

«یك مردنابغه وصاحب ذوق ساده باید باشد واین امر درسرشتش ضمیریافته‌است. یك هنرمند بااستعداد زیر سلطه قوانین ودرچارچوب فارمول‌های خشك بازی‌نمیتواند، اوباید خلق‌کند، بیافریند وبرای نیل به‌این امراوجایی برای تظاهر فانتیزی هاوآفرینش هایش ضرورت دارد •»

وظایف آموزشی که تیاتر جوان عهده دار گردید ، درجریان مبارزات انقلابی به اوجش رسید •

لیکن هنربرای «طبقه نادار» باید ساده ، روشن وقابل درك می بود• روی همین‌دلیل است که باید نام نمایش نامه نویسانی‌چون چخوف وگورکی رانیزدرکنارنام بنیان گذاران این تیا تر گذاشت زیرا ایشان بانوشتن نمایشنامه های مردمی‌این‌کار را انجام‌دادند.

ازروی ستیز این امرنیزطرح شد که یك هنرمند نه تنها «نمایش» دهد• بلکه باقهرمان اصلی زندگی کند، در افکاروریده هایش فرو رود، دوباره آنان رازنده نماید وبه این ترتیب جزواز وجودش گردد •

این هاچگونه برآورده می شد ؟

ستنسلاوسکی نه فقط یك کارگردان و هنرمندبزرگ‌بود• بلکه‌اودرهنرش آفرینندگی وخلاقیت داشت • واین درخشش را حتی تاآخرین لحظات عمرش حفظ نمود •

نبوغ استنسلاوسکی‌در تشنگی‌بی پایانش برای آموزش چیزهای نوواصرارش برای نفوذنمودن در ژرفنای وجدان وآگاهی خلاقه تبلور یافته بود • واین هاهمه برایش‌امکان ایجاد «شیوه» خاص تیاتری اش راکه‌عصاره وثمره سال ها تجارب، مشاهده وتفکر بود، میسر ساخت • تصادف نیك دیگر اینکه



از چپ براست : استنسلا وسکی، ماکسیم گورکی ولیلنا هنر مند معروف‌سال۱۹۰۰



طر ف راست ا ستنسلا وسکی وچپ:ا نچنگو بنیان گذاران تیاتر درسال۱۹۲۸



چخوف هنگام آماده ساختن نمایش نامه‌اش بنام «مرغ دریایی»

امسال پنجاهمین سالگرد نشر کتابش بنام «هنر، زندگی من» که طی آن اصل های شیوه دیدتیاتری اش برای باراول بچاپ رسید، برگذار شد.

استنسلاوسکی طی این نوشته پرده از اساس های زنده آفرینندگی یك هنرمند برداشت ۰ اوپیوند نوینی بین پروسه خلاقه هنرمندی که شخصیتی رابجایش قرار میدهد وقوانین عمری زندگی روح وجسمی انسان، برقرار ساخت ۰

روی همین دلین است که شیوه تیاتری او سهم بزرگی برای نشر فلسفه نوین داشته است ۰ کاربرای تنظیم این شیوه ، تلاش برای رشدآن ونجات آن ازافتادن به کوره راه های انحراف تمام زندگی اورا دربرگرفت. استنسلاوسکی درسن ۷۳ سالگی به همکارانش گفت :

«من به شماوعده میدهم که هرگاه شاگردی که زندگی اش راوقف تیاترنموده ونوآوری جدیدی برای درك قوانین سرشت زنده تیاتر نماید ۰ من دربرابر اوبرای شاگردی زانو خواهم زد ۰»

این راه ستنسلاوسکی برای آموزش ، تدریس ودرك بود۰ هنگام تدریس اوسراپا یك پارچه آتش می‌گردید ۰ اولحظه ای پیوند هنر رابا زندگی اجتماعی فراموش نمی‌کرد ودرغیرآن قدرت ایجاد «شیوه» تیاتر خاص خودش رانمی داشت ۰ این شیوه با بمیان آمدن تغییر بنیادی در جامعه‌شگوفان گردید ۰ هنراوکه ازهمان آوانش دموکراتیك بود درنظام نوین شکل ژرفتری پیدا کرد ۰

وبه این ترتیب تیاتر خودش ایجادگرشیوه جدیدی بنام «ریالیسم سوسیالیستی» گردید۰

دراین راه بودکه تیاترهنر دروجدان و آگاهی میلیون هاتماشاگرش راه یافت ودر پایتخت های چون : لندن، پاریس، نیویارك توکیو، بلگراد، وارسا، بوداپست وبسیاری شهرهای دیگر بااستقبال باشکوه روبروشد۰

اودرسال ۱۹۲۶، زمانیکه برای نسل های مختلف جامعه صحبت می کردگفت :

«بگذاریدکه آگاهی ودانش کهن راه را برای نیروجوان بنمایاند ۰ وبگذارید که زندگی ونیرو جوان حمایه گرآگاهی ودانش کهن باید ۰ وفقط درتحت همین حالات است که آینده تابناك دربرابر مادروازه گشا خواهد شد ۰»

هر نسل جدید وآفر ینده از عقل، خردو تجارب گذشته می آموزد ودررگهای آن خون نوونیروی جوانی رابجریان می آورد ۰

بدون این امرتیاتر نمی تواند در سینه پهناورزمان زیست نماید وجوانی وخلاقیتش رانگهداری کند ۰

افکار ستنسلاوسکی خواهان ایجاد پل تفاهم بین نسل هاست ۰

بعداز سال های ۲۰به اصطلاح «شاگردان هنراستنسلاوسکی» درخارج بخصوص ایالات متحده‌زیرشعار «زندگی روح بشر» ازکار های خلاقه هنرتیاتر استاد بریدند۰ وباواردکردن فشار بربخش نسخه بدل تحلیل روانی امراض ، ارزش های سنگین تیاتررا پایین آوردند ۰ این خودش نامیدی است ۰

ولی درآنجاکارگردانانی یافت می شوندکه آموزش های استنسلا و سکی رابدید خلاقه می نگرند وبرتحلیل های روانی ، اجتماعی فشار وارد می کنند۰ این امرراگروه تیاتری ارناواشنگتن برهبری‌الن شنایدرطی نمایشی بنام «شهرما» به خوبی به اثبات رساندند۰

ستنسلا وسکی زندگی می کند۰ آموزش دروجود روح آفرینندگی تیاترها، هنرمندان، وکارگردانان درسراسرجهان نفس می کشد۰

تیاتر هنر خودش زندگی می نماید، رشد می‌کند ودوباره جوان می شود ۰

تیاتر هنر مسکو هفتادمین سالگردتولدش رادر عمارت جدید وباشکوه برگزار نمود ۰ ولی پرده های‌عنعنوی باشکل «مرغ دریایی» درحال پرواز ، هنوز همانجا آویزان است. هم اکنون نمایش نامه «فولاد سازان» که در آن زندگی طبقه زحمتکش جامعه بنمایش گذارده میشود ، درحال اجراست ۰

این تیاتر با«طبقه نادارش» در گذشته ، رشد نمودوامروزاین طبقه حکمروای سرزمین غنی وبزرگی است ۰

درزیر لستی ازحوادث تاریخی همراه با نمایش نامه های بزرگ می آید :

۲۲ جون سال ۱۸۹۷۰ ملاقاتی بین استنسلاوسکی ونیمرویچ ـ دانچنکو درهوتل سلاویانسکی صورت گرفت که نطفه های تیاتر آینده دررحم زندگی هنری گذاشته شد ۰

١٤ اکتوبر ١٨٩٨ درتیاتر هرمیتاژ از نمایش نامه «تزارفیودور ایوانوویچ» اثر تولستوی پرده برداشته شد ۰

۱۷ دسامبر ۱۸۹۸ گشایش نمایش نامه «مرغ دریایی» چخوف که بعد ها به حیث سمبول تیاتر قرار گرفت ۰

۱۸ دسامبر ۱۹۰۲ گشایش نمایش نامه «دراعماق اجتماع» نوشته گورکی که میتوان آن اعلامیه اجتماعی ، هنری خواند ۰

۱۷ جنوری ١٩٠٤ ، روی ستیژ آمدن نمایش نامه (باغ‌آلوبالو) اثر چخوف،

۲۳ دسامبر ۱۹۱۱، روی صحنه آمدن تراژیدی «هملت» اثر شکسپیر ۰

بقیه در صفحه ٦١



نمایش نامه (در اعماق اجتماع) اثر ماکسیم گورکی

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو ترجمة : دکتور شهسوار

از اینجا با ما همراه شوید

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس ازکشته شدن معشوقش «تسا» دریکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین سازمان سمت مهمی دارد،دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصراراورا وادار میکند تابخاطر صیانت منافع انگلستان دریکی از جزایرنفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی‌را بپذیردواز جان ناکسوس میلیونر یو نانی‌وهسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

ـندرتا . انصافا مبارزخوبی است.
ناکسوس اظهار داشت:
ـکریج هم همینطور است . درسرویس کشتی های شمال کارمیکرد وراستی هم‌خیلی خیلی چیزها ازآنجابرای زدوخورد آمو خته است .

کریج با فروتنی گفت:
ـآن سال هادیگر گذشته است. متشکرم ازاینکه آن روزهارا بخاطر داری .
ـآه مثل این بود که‌بایسکل سوا ر ی کنیم . امادر مورد ضربتی که باین حر یف زدی باید گفت زدن خوبی بود ولی‌ازقاعدهٔ بازی خارج شمرده می‌شد.
ـاگر بسیار مطابق قاعده بازی میکردم، شاید می‌باختم.

کونت تاول روی‌زمین‌ناله میکرد . تبسم ناکسوس نیز کم‌کم ختم شده وخطو ط خشن چهره‌اش دوباره جابجا میشد . غرید :
ـبر ای آخرین مرتبه یادآوری میکنم که بادوستان من نباید زور آزمایی کنی و لی بامهمانها این امکان دارد. بعدا برو های‌خود رابالا برده بااشاره به‌تاول افزود :
ـعجب ، این‌یکی بیهوش شده‌است.

کریج درحالیکه معدهٔ دردناك خودرا مالش میداد، از مقاومتی که بازوانش درین ما جرا نشان داده بود، احساس خو شنودی کـرد وگفت :
ـشاید فر قی راکه بین ماوجود دارد ، نمیدانست.
ـ ولی من‌میدانستم که تو از عهده اش بر خواهی آمد.حملهٔ‌تونه‌جودو ونه‌کاز ته‌بود فقط این رانشان میداد که‌گویی مدت هـــا درکورس کوماندو بوده‌یی . این راکو نت هم میدانست اما بسیار نوشیده‌بودوقدرت‌بپا ایستاده نداشت.

کریج‌باخود گفت :
«پس‌چرا این ماجرا را بامن‌آغازکرد ؟ برای اینکه‌بداند قدرت مبارزه من‌چقدر است یـا اینکه مرابه آخرصف‌بفرستد ؟»

درینموقع ناکسوس تیلفون رابکار انداخته دوکتورکشتی را احضار کرد . بعد به سوی کریج برگشته گفت:
ـ من‌جدا ازین‌واقعه ناراحت شدم جان . ولـــی در هر حالـی این درس برای او هم آمو ختنی بود.

فلیپا که روی کوچ نشسته یك نـخ ابریشم را صا ف‌میکرد مداخلـه کـــرده گفت :
«حمله راکونت کرد . کریج‌توکه‌افگار نشدی؟

کریج درحالیکه روی زمین پهلوی کونت زانو زده پارچهٔ سرد ویخ‌راروی محل‌ضربت میمالید، جواب داد: «متشکرم خوب‌استم ولی درهرحال هستند کسا نیکه خشمگیـــــن و ناراحتند که چرا نگذاشتم کونت رایك لت حسابی بکند.»

مارك گفت : درهرحال او دوست من‌است واز اینکه به‌اینوضع افتاده نـــا ر ا حـت شدم.

کریج جوبداد :
ـتوحق بجانب استی. بعدبسوی پیامتوجه شده پرسید: آیا توبه او گفته‌بودی چنیـــن خبطی بکند.

پیاـ چنین چیزی حتی بعقل منهم خطور نمیکرد . بعلاوه او ازدوستان مـــن کـــه نیست.

مارك داخل صحبت شده گفت و لـــی اویکی ازماهران اشعهٔ «رونتگن »است.
کریج باشگفتی تکرار کرد:رونتگن؟
پیا جوابداد :
ـآری . ولی بهر صورت از درسی که‌به او دادی خوشحالم .

یك‌لحظه‌بعد دوکتور داخل شد .بعد ازآنکه نکاه چپی به فیلپا انداخت پیش آمدونزدیك کونت بزمین زانو زد تا حال‌اورا دریابد .

فصل نهم

وقتی کریج ،باطاق خود داخل شدنخستین کاری که‌کرد بسوی جامه‌دان خود شتافت . مثل این بود که کسی چشم نهانی‌اوراکشف کرده است. اول تپانچهٔ خودرا کشید،بدقت وارسی کرد. سو زنك آن اندکی د ست‌کاری شده بود . نگاهی به‌چشمهای مخفی انداخت کامـلا خالی بود. فقط کاردش در انهیانـــه دست نخورده بنظر می‌رسید. فکرکردکو نت تاول‌اگر مرمی هاراهم میبرداشت ، برا یش بهتر می‌شد. در اثر زدوخورد یـك انگشت تاول شکسته وگردنش نیز درحال حـاضر مصدوم بود . ولی از احساس خودش چیزی بیان نمی کرد. شاید آنچه برسرش آمد ه بود خودرا مستوجب آن میدانست و ما ر ك نیز که شخص ترسویی بود، در حال حاضر عکس العملی نشان نمیداد.

ولی در پشت پرده حتما کسی و جـود داشت که‌زمینهٔ این زد وخودرا مساعد کرده بود، کسی که به خبی میدانست تـاول‌زود خشمگین می شود ودر مشت جنگی هم‌قدرت کافی دارد. معلوم بود چنین شخصی ازبوجود آمدن این صحنه نفعی می برد ومـــقاصد ی داشت. شاید هم منظورش این بود که‌قبـل از رسیدن بمو نیس کار کر یـج سا ختـه شده باشد . کریج بفکر فرو رفت کـــه در میان‌دوستان ومهمانان نا کسو س چه کسی می‌تواند در ایجاد چنین حادثه یی ذ ینفـع باشد این آدم خیلی خیلی زرنگ باشد ! که باکمال مهارت تاول ، مارك وحتی پیارا بسوی او پیش رانده خود به آرامی در عقب جبهه پنهان شده بود .

کریج ، یك لحظه نـخ ابریشمی را کـــه فلیپا باآن بازی میکرد ، بیاد آورد .این یك نخ قرمزی بود که او روی قفل اتاق خودش طورنشانی گذاشته بود . همچنان بیاد آورد که روی آن کوچ قبل از فلیپا کونت تاول افتاده‌مشروب می‌نوشید . جستجوی اتـــاق نیز این رانشان میداد که یکی ازین‌اشخاص جدا مراقب اوست . بعد خندهٔ غول آسای ناکسوس رادر انجام حادثـهٔ بین او وتاول بخاطرآورد.واقعا حادثه کمکی‌بود .یك لحظه اشتهای یك شکم خنده بسراغش آمد و لی دردی‌که از مشت تاول به شکمش عا یـــد شده بود ، این اشتها را ازبین‌برد.

صبح وقتی از خواب بیدار شد داستا ن قهرمانی شبش میان تمام مهمانان وکارکنان کشتی روی زبانها می گشت . سایرمهمانان ناکسوس که ازینو ضع استقبال نشان‌میدادند معلوم میشد چندان‌ازتاول خوششان نمی‌آید البته از کریج هم بدشان می آمد معذ لـــك داستان پیروزی اش برتاول که‌به‌مشت‌باز ی شهرت داشت، نظر دقت همه رابسوی ا و جلب کرده بود . یك چیز دیگر نیزآنروز صبح نظر اورا گرفت .کشتی از میان‌جزایر کیکلات درحال عبور بود واین نشان میداد که‌کشتی فلیپا باسرعتی فی‌ساعت ۱۵ میـــل بحر ی بایدیك زاویهٔ وسیع تر سیم وبعـد بطرف شمالغرب برگردد . باین‌ترتیب‌سه‌روز بعد باید درساحل ونیس پیاده‌میشدند.

کریج ، پس ازصرف صبحانه به‌سو ی حوض شنا که در طبقهٔ اول قرار داشت‌حرکت کرد . آنجاناکسوس با منشی های خودش مشغول صحبت بود. فلیپاهم و قت ازخواب برخاسته بود ونشان میداد که به وقت‌معین شنای خود اهمیت زیاد میدهد . درجا نـب دیگر حو ض پیا تن وبدن گندم ر نگ‌خود راکه در شعاع آفتاب زیبایی‌خیره کننده‌تری بخود گرفته بود، روی یك دیوا ل افگند ه وبسوی کریج دست تکان میداد. پس از دربر کردن لباس شناخود را به‌آب افگنـده شناکنان بسوی زن جوان پیش رفت. باقوت شنا میکرد ولی ازنظر نمایش چندان جالب نبـود .

خودش این عیب رامیدانست و لی‌بخاطر نفعی که‌ازان نوع شنا برای وجود تامین‌میشد دنبال اصلاح آن برنمی‌آمد . او این نوع‌شنا را درآبهای سردشمال آموخته بود. همینکه‌به جانب پیارسید از آب بیرون آمده پهلو ی او دراز کشید . گارسون به او نزد یـك شده یك حوله به‌دستش داد وپرسید :
ـچه می نوشید آقای من ؟
پیا گفت ـ من سهم خودرا با اونیـم میکنم تو فقط یك گیـلاس خالی بیـار، کافیست .

گارسون گیلاس بزرگی آورد و پیامشروب طـلایی رنگ وشفافی راکه روی میز کنا ر او قرار داشت ، دونیم برابر کرد. کر یج سوال کرد:
ـآب نارنج است ؟
ـتقریبا .
ـیعنی چه ؟
ـباندکی شا مپانـــی مخلو ط شد ه است .
ـهنوزهم منصرف نشده یی ،آری؟
ـموردی ندارد . اصلا من دیگر بچـیزی اهمیت نمیدهم .

این را گفته در حالیکه جرعه جر عـــه ازان مایع آتشین می خورد ، نگا هش را از کریج برنمی داشت. درینمو قع پا ی کریج ناگهان به‌گیلاس خورده آنرا به‌حو ض افگند وکریج باتاثر گفت:
ـ آه ، خیلی متاسفم . الساعه یك‌گیلاس دیگر میگیرم .
پیا شانه هایش راتکان داده‌گفت :
ـ اهمیت ندارد . ازگیلاس من‌بخور .
بعد جرعهٔ دیگری از آن نوشیده گیلا س رابه لبان کریج نهاد وافزود :
ـاینطور زیبا میشود ، نه ؟
کریج جرعهٔ خورد . واقعا آب نارنـج و شامپانی بود. کریج گفت :
ـ به این‌ترتیب منهم می آمو زم چگونه زندگی کنم .

دراین لحظه پیا روبروی او نشسته و سنگینی بدن خود را روی دستهایش که از عقب بزمین اتکاداشت افگنده بود واینموقع سبب می‌شد تمام خطو ط زیبا وظریف‌وجودش در برابر دیدگان کریج تبارز کند. بیکنـــی قرمز رنگش هم برای جلب توجه بیشتـرفقط قسمت اندکی از نفایس وجود اورا مستو ر میداشت وبه چشمان حیرت زده کر یـــج فرصت تماشای بیشتر خیالی انگیز تر ی را ارزانی میکرد. زن خمیازه یی کشید ونگاه خودرا درنگاه، سر گردان مرد دو خت کریج گفت :
ـاز لباست خیلی خوشم آمد.

پیا، درحالیکه به‌آواز بلند می خند یـد دستهارا روی شانهٔ کریج افگند خودرا به‌او نزدیك کرد طوری که‌سینه اش روی سینهٔ کریج قرار گرفت . ولبانش بـــرلبان او چسپید . بازوان کریج نیز مشتاقانه آن‌بدن ظریف وزیبا را حلقه کرد. چند لحظهٔ‌کوتاه اینو ضع را ادامه داد وبعد بملایمت او را از خود دور کرده نیمه شو خی و نیمه جدی گفت :

ـحال بگو به‌بینم باکه باید دست و پنجه نرم کنم ؟

پیا جواب داد :

ـ باور کن دیشب نسبت‌به آن‌دوخشمگین شدم ،جان ! دفعهٔ آینده قول میدهم بماو تو نزدیك نشوند •

درینوقت گار سون به‌آنها نزدیك شده ، مودبانه پرسید:

ـ روغن آفتاب احتیاج دارید ؟

این راگفته بو طل کو چکی را بسو ی کریج پیش آورد• کریج آنرا گرفته تشکـر کرد وبعد دوباره روی ز میـن د ر ا ز کشید •

ـموافقی من روغن را به‌پشتت بمالم؟

کریج بالذت جواب داد : چرانی ؟

لحظهٔ بعد لغزش وسردی روغن را در تیر پشت خودش احساس کرد و بعد هم گردش انگشتان ظریف دست پیارا بدنبال آن• این انگشتها بملایمت و آرامی حرکت میکرد تـا موقعی که‌روی ز خم کارد «بویر» تو قف‌کرد وپیا پرسید :

آیا نتیجه یك حادثه است .

ـ وقتی به‌د ریا دایف مـی کـر د م رخداد •

ـمعدهٔ شگفت انگیزی باید داشته با شی که‌باچنین زخمی از هم پاره‌نشده‌است •

ـچیزی مثل کارد برنده بود• راستی تو هیـچ از فلمهایت‌بمن‌نگفتی•

ـبیشتر آنها فلمهای دینی بود وبیشتـر مرا ورول دختر باکرهٔ که‌باید بعنوان قربانی طعمهٔ شیرها شود ، انتخاب میکردند .فلمی هم درهالیود به اشتراك دو شر کت‌انگلیسی از من تهیه کرده اند ولی چندان چیزی ازآب برنیا مد • گویا از فلم های تجربی بـو ده است• ودر انجام افزود «وحال اینست ولی یکروز بخت من تغییر خوا هد کرد هنـوز وقت زیادی دارم وسنم تازه به ۲٦ رسیده است اگر شانس بامن یار باشد حداقـل ده سال دیگر میتوانم در نقش ستارهٔ او ل بازی‌کنم •

ـخوب وبعد ازان ؟

ـاستراحت وتفریح خواهم کرد• هر قدر دلم بخواهد • شاید هم روز هایی در زندگی من پیدا شود که و قتی بیدار می شوم سرتو روی بالین من باشد •

با گفتن این مطلب ناخن هایش‌رابه عضلات کریج فشار داد • کریج نگاهی به سینه‌های برجستهٔ او افگند • زیبایی کامل رانشان‌میداد بحدی که می شد گفت واجد یك جاذبهٔ‌جنسی فوق العاده وو حشت آور بود • کریـج تاموقعی‌که فلیپا نزدیك‌آنهاآمد این سرگرمی لذت بخش را برهم نزد•فلیپاگفت:

ـ جان ، چه بوی‌خوشی از تومی آید : می آید :

کریج بسوی اونگریست • فلیپا یـك پیراهن بی آستین سپید در بـر داشت و عضلات زیبای بازوی سپید ش بکلی ازان پیدا بود• کریج جوابداد:

ـشاید بوی همین روغن ضد آ فـتا ب زدگی باشد•

پیا دخالت کرد:

ـخیر ، آنراعوض کردم• رو غنی که بتو مالیدم مخصو ص خودم بود • تو هم مثـل من خوشبو شده یی ،بو کن ! وشانهٔ برنزه شدهٔ زیبایش رابصورت کریج نزدیك کر د وکریج با شیفتگی عطـر بدن اورا بـاذرات وجود خودش جذب کردخندید واظهارداشت:

ـ اگردر لندن اینطور معطر گردش کنم، مراتوقیف خواهند کرد .

درینوقت پیا از پشت سر اوبچشمان‌آبی وخوشحالت فلیپامی نگریست ومعانی‌پیچده‌یی که درنگاه آن چشمان موج میزد، از اوپنهان نماند بعد از جابلند شده‌گفت:

ـبروم به بینم برای امشب چه لباسی را بپوشم بهتر است• خوش باش،جان!

کریج ازپشت سر بانگاه او را دنبال‌کرد وبیك تعداد آواز پاهایی که دور می‌شدگوش داد• فلیپاگفت:

ـباتو خیلی علا قه می‌گیرد، مگر قصـد داری پرودیوسر فلم شوی ؟

ـاین کار خیلی خطرناکی است •

فلیپا پیراهن تابستانی خودرا بیـرو ن آورد • زیرآن یك مایوی نایلونی سپید و یك تکه دربرداشت که‌پیش روی آن بسته‌واز پشت سرباز بود• بدنش رنگ طـلا یـی موهایش درپرتو خورشید زرد مایل بسپیدی معلوم می شد•

کریج دست بسوی شیشهٔ رو غن ضـد آفتاب زدگی پیش برده آنرا به‌فلیپاتعار ف کرده گفت:

ـمی‌خواهی ازان به‌پشت‌توبمالم ؟

ـ خیر . اول‌شنا میکنم • بعـد از شنا بهتراست•

هردو داخل حوض دایف کردند• درحالیکه پهلو به پهلوی هم مثل مسابقه پیش‌میرفتند صحبت هم داشتند• فلیپا واقـعـا آب بازی کاملی بود• بسیار زیبا وبارعایت باریکی‌های یك شنای هنر مندانه پیش میر فت• کریج برای اینکه پا بپای او پیش برود، اشکـال زیادی حس میکرد• سایر مد عوین نیزکم‌کم پیدا می شدند • کریج از آب بیرون آمد • خود را خشك کرد . جاییکه گیلاس آب‌نارنج ریخته بود ، درپرتو آفتاب روی مرمرحاشیهٔ حوض برق‌میز د• درپهلوی آن یك چیـز درخشان دیگر نیز جلب توجه میکرد •بوتل روغن ضد آفتاب زدگی •

گریج آنرا اززمین بر داشت و با خـود به اتاق خودش برد•

این روغن بوی سرد وخشکـی داشت • رنگ آن نقره یی بود، کریج اندکی ازان در قسمتی از تخت خوابش که از چوب‌جلا دار ساخته‌شده بود ما لید و بعد بدقت آنرا نگاه کرد• تغییری رخنداد•خند ید و برجای خود نشسته مشغول تفکر را جـع بوضع خودش در وینس شد• پوسه را هم باید زیر نظر بگیرد واز اینکه بو سیلـهٔ آندریوس ، گاریرسون رابکمك خواسته‌بود، خودرا راضی می‌یافت •

در میان کسانیکه باید تحت نظر میگرفت اسامی پیا، مارك وتاول در اول لست قرار میگرفت • شاید ایجاب میکرد تعقیب ایـن سه‌نفر رامجمو عا به‌گاریرسون وا گـذا رد• بااین فکر درنظر مجسم کرد لحظه‌یی را که گاریرسون می خواهد با صحبت‌کردن باپیاواز او حرف بکشد• صحنهٔ دلچسپی از عشـق باید بین آنان به‌وجود می‌آمد•

تصمیم گرفت قبل از صرف چاشت کمی مشروب بنوشد• بلند شد دوش گرفت وبعد بپوشیدن لباسها ی خودش پر داخت • درعین حال باگوشهٔ چشم به‌آن قسمت از تخـت خوابش که روغن رابرای امتحان ریخته بود، نگاه میکرد • حاشیهٔ سپید تخت خواب‌درحال قهوه یی شدن بود • کریج پیش رفته از نزدیك بدقت نگاه کرد • و موهای تنش از وحشت سیـخ شد چه آن قسمت چو بی که روغن روی آن دویده بود، مثل چیزی کـه بسوزد بریان شده بود کریج بعجله از روی میز کار یك پارچه کاغذ گرفته آنرا رو ی لکهٔ روغن مالید و باتعجب دیدآن کا غـذ که از جنس اعلی وبقدر کافی ضخیم بود ، مثل‌که‌آنرا روی آتش گرفته باشد ،ازنیروی اسید درهم پیچیده شد•

آنگاه ، نگاهی بساعت خود افگند ، هنـوز از شروع آزمایش ۲۰ دقیقه نگذ شته و لی روغن آلوده به اسید کار خودرا انجام داده بود • بفکر پیا وانگشتان ظر یف ا و فـرو رفت•

فصل دهم

هر کس بیك زبان صحبت میکرد •داتیون بیلز به‌انگلیسی حرف میزد ومردان خودرا نیز بهمان‌زبان امرونهی‌می نمود ولی‌پرسو نـل هوتل بین خود به ایتالوی حرف مـی‌زدند• پوسه نیز گاه گاه ازمداخله در صحبت عقب نمی ماند ز یرا فرانسوی نمیدانست• پوسه وهمکارانش هم برای خود دنیایی بو جـود آورده بودند چه پوسه درانجا یگا نه مردی بود که بیشتر بزنها شباهت داشت • بازنها نیز میانهٔ خوبی نداشت واین معنی آنرا داشت که‌زنهانیز چندان ازاو خوششان‌نمی آید . بعـلاوه پدرش به سلینا تاکید کرده بـود که‌از مردان فر نگی تاحد ممکن کناره گیری کندچه آنها زیاد پای بند آبرو نیستند• راجع به‌پرسو نل هوتل هم معلوم نبود که داتیون بیلز چند مر تبه بوی متذکر شده که آنهـا غلام نیستند حتی می شد گفت که‌در بعضی مواقع اصـلا با دار و آقا آنها بودند• بیاد داشت که روزی خانم اتاقدارش را که بـه تصور اینکه سلینا ضعف کرد• می‌خواست‌با انجکشن اورا‌تقویت کند، ناسزا گفت و لی بعدا چنان در د سری برای او خلق شد کـه ناچار گردید از اتاقـدار رسما معـذ ر ت بخواهد • حتی پوسه مقداری پول هم به‌آن زن داد تاخاموش شود•

چه آب زیادی در ونیس دید. چارجانب هوتل ومیان اکثر خیابانها و بازار از آ ب انباشته بنظر میرسید و شخص ناچار بـود بجای سوار شدن براسپ ، سوار قا یـق شود تا بهتر بتواندگردش کند . در کافهٔ لیدو که‌موزیك و رقص داشت باوخوش‌نگذشت واز نگا های حریص عده یی مردان نیمـه برهنه بسویش جداً احساس ناراحتی کرد • ازقمار هم هیـچ خوشش نمی آمد و لی چه چاره ؟

داتیون بیلز اینطور به او د ستـو ر داده بود •

سلینا غرق این تفکرات به‌پنجره بسته اتاقش نزدیك شد وبه تماشای شهرپرحرکت پرنفوس وچرا غهای ر نگا ر نگ آن مشغول گردید •

پیش چشمش قصر های بزرگ و کا نال وسیع آب هموار شده بود ودر جا نب چـپ تاآنجا کهمیدید میدانهای وسیع حار راهی‌ها نظر او رابخود می کشید • از همانجامیتوانست کلیسای سن مارك وقصر های خیال انگیزدیوك هارا تماشا کند•

نزدیك زینه های هوتل درپایین، یـك موتر مجلل انتظار میکشید تا سلینا رابـه بار هـاری‌در فلوریان ،مراکزصنایع‌مستظرفه وکلیسایی که انباشته از آثار نفیس تاریخی بود ، برای گردش و تما شا به‌برد• سلینا هیچیك ازین هارا خودش نخواسته بود • او دنبال بیابانهای زادگا هش، اسپها و صدای نعل آنها دلش ضعف میرفت •

لحظه‌یی بیاد کریج افتاد که‌گفته بود به زاد گا، اوخیلی عـلاقه دارد • راستی مـرد عجیبی بود• علی الرغم اینکه حال وو ضـع درستی نداشت ، بازهم میتوانست قهرمانانه بجنگد حتی قادر بود باهمان حال دشمن خود را نابود کند• هیـچ چیـز را بنام ترس نمی شناخت ونگاه سردش از تهور و بیباکی مالامال بود•

ناگهان بیش نظر آورد که در پـلاژروبروی نگاه او استراحت کرده است و لی خیلـی زود این فکر را ازخود دور کرد ورویِ‌فیصلهٔ اولش در مورد آن شخص باقیماند • او یك

دروغگوبود زیرا اعتراف کرد که انگلیس است سلینا با بیاد آوردن این قضاوت و احساس ،اندکی ناراحت شد وبعد بسرو قت جامه دانش رفت • چه مصیبتی باز هم‌مجبور بود این البسه اروپایی راببوشد و مجبو ر است چنانکه داتیون بیلز به او آمو خته‌جراب های ابریشمی بدن نما بپاکند• درهرحال‌بعد اینکه لباس پوشید ومو ها را شانه زدنگاهی به‌تصویر خودش در آیینه افگند و احساس کرد مثل دوران سه‌سالگی اش ناگهان‌آرزوی گریه در او بیدار شده است •

درهمان لحظه دایتون بیلز ، دق الباب



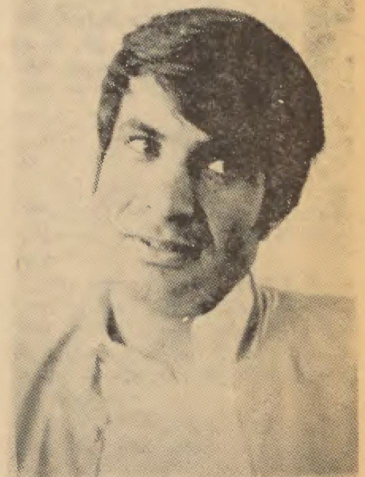
بقیه در صفحه ٥٦

هنرمندان خبرساز

سروراز هنرفاصله گرفته

خان آقا سرورهنرمندی که علاوه از درام های متعدد در فلم روزگاران نیز نقش داشت اخیرا فعالیت‌هنری ندارد .

اوکه ماوور ښار والی کابل است گفت .



سرور

ـ من مدتهاست ازهنرجدا افتاده ام وعلت آن اینست که عواملی علاقه ام رابه فعالیت هنری کم ساخته عرصه را برمن تنگ نموده بود، در حالیکه هنوز هم شعله های عشق وعلاقه به‌هنر در قلبم زبانه میکشد.

سرور در انستیتوت پونه هند تحصیلات هنری خود را تکمیل کرده است، اواز همصنفی های شترو گن سینها هنرمند موفق سینمای هند است .

سرور باتاثر میگوید . متا سفا نه طوری که‌می بینم تحصیل‌در رشته هنر تمثیل روی‌پرده برای من مفید واقع نشده است . او میگو یدنوین نشچل ، جیه بها دری وبعضی از هنر مندان هندی که اکنون شهرت خوبی یافته اند در تحصیل از من عقب بودند ، من پیشتر از آنها تحصیلم را تمام کردم وبه کشو رم باز گشتم .اماغیر فلم روز گا ران دیگر مجال تبارز استعداد برای من میسر نشد .

سرور که پراز گله هاست میگو ید .

زمانیکه هنر مندان هندی بکا بل آمدند تنها هنرپیشه‌های فلم اندرز مادر دعوت شدند تادردعوت‌تعارفی باآنها اشتراك نمایند درین قسمت یکعده زیا دهنرمندان سابقه دار ما فراموش گردیدند ، چنانچه‌کسی از مشعل هنر یار هم در آن محفل دعوت نکرد .

همسر سرور «مزیده» هنوز هم فعالیت هنری دارد و بحیث ممثله درافغان ننداری‌اجرای وظیفه‌میکند.

سرور جوانیست نها یت شوخ بزله گوو صمیمی از ینکه فعلا کار هنری ندارد واستعدادش دروظایف غیر هنری بهدر میرود هم خو دش متاسف است وهم کسانیکه‌اورامی شنا سند .



سرور درهند

سه هنر مند از سینمای شوروی

مارینا نیلواهنرمند معروف‌شوروی انستیتوت مو زیك و سینماتوگرافی وتیاتر شهر لیننگراد رابپا یان رسانیده ودر فلم های قصه ها ی قدیمی درسال ۱۹۷۰ و فلم « سایه» درسال ۱۹۷۲ بازی نموده است .

این هنرمند تازه کار اخیرا مورد توجه بیشتر فلمسازان وا قع شده است .



مارینا



الکسا ندر زاویا لوا هنرمند معرو فی است که انستیتوت موزیك وسینما تو گرافی وتیاتر شهر لیننگراد را بپایان رسانیده در فلم های «مردم بالای پل»در سال۱۹۵۹ به انتظار نامه ها باشید- نان وگل ها- در سال ۱۹۶۰- شعری درباره انگشتر -عشق الیو شه در ۱۹۶۱ سوگند هیپو کرات سال ۱۹۶۶ چهار صفحه از زندگی یك جوان سال ۱۹۶۸- ملا قات در نز دیك‌یك مسجد کهنه در سال ۱۹۷۰ .



شیمون مروزادف (عکس چپ)

انستیتوت سینما تو گرا فی‌دولتی راباپا یان رسانیده ودر فلم های نان وگل در۱۹۶۰- چهار دایه درسال ۱۹۶۲ -بازی مشکل‌در سال۱۹۶٤ پرواز کلاس اول در سال ۱۶۷۲باز کرده است .

شعر تازه ای — ازعارف پژمان

شهرخاطره‌ها..

به گرمی لبت ای عشق جاودانه قسم
به‌سبزه زارنگاهت‌که شهرخاطره هاست
به آن دوقوی سبکبال زیر پیرهنـــت
به‌وعده‌ات که هوسریز ناشکیبایی است
به آن دعاکه بگوش ستاره ها گفتـــی
به‌صبح وسوسه‌سازی‌که میروی مکتب
به‌خنده‌ات که‌چوباران برگ پاییزاست
به آفتاب وگـل وسنگ وآسمان بهار
به پرسشت‌که «چطورآمدی جلال آباد»
به آن شکوفه‌که درباغ خانه‌ات خندید

به آن رمیـدن زیبـــای آهـوانه قسم
وبرده زاغ درآغـوشش آشیانـه قسم
که خفته اند به دریای بیکـرانه قسم
به آن به هم زدن وقهرکودکانه قسم
به آن فرشته‌که موی توکرده شانه قسم
به آن‌کتاب وقلمدان نـازدانـه قسـم
به شعرپیکرت ای واپسین ترانه قسم
به شیوه ای‌که فریبم دهی شبانه قسم
به شیون دل من درپی بهـانـه قسم
به خانه دوشی «پژمان» بی نشانه‌قسم

که بی توزندگیم تیره شام خاموش‌است
که بی تویادمن، ازیادهافراموش‌است!!

جلال‌آباد ۱٤جدی ۱۳۵۲

عطش

تاکه بیرون شود زرگهایم :
عطش عشق پرشراره تو
بازامشب درون خلوت شب
بادل خویش گرم بخوابم :
دل حسرت نصیب وسادهٔ من ،
اودگر دوستم نمي دارد
آه، دیگر طنین آوایش
تخم شادی بدل نمی‌کارد
درنگاهش دگر چو بگذشته
پرتو روشن نوازش نیست
درگل بوسه های شیرینش
اثر ازشعله های خواهش نیست
هرچه ازعشق ودوستی گوید
پای تاسر دروغ ونیرنگ است
تونداني دل هوسبازش
هرزمان ، هردمی به صدرنگ است
توچه دانی کنون جداازمن

بگذراند چگونه شبهایش
توچه دانی جداز لبهایم
بوسه گاه که گشته لبهایش
آه، بگذار ساده تر گویم ،
یاد اورا به خلوت مپذیر ،
عشق اورا زخویش بیرون کن

* * *

لیك اکنون بگوش جان غمین
میرسد شکوه وملامت دل :
گرکه اوحرمتت نمیدارد
بیخبر ازتو وتمنایت
باز هم جای خون به هررگ تو
میدود عشق جاودانهٔ او
یکدم ازعمر پرحسرت خویش ،
نگذرانی توبی ترانهٔ او
پس دگر درپی بهانه مرو

«مهرانگیز»

نجوا

یکی را دوست میدارم
ولی افسو س او هرگز نمیداند
نگاهش میکنم شاید بخواند درنگاهی‌مـن
که اورا دوست میدارم
ولی افسوس اوهرگز، نگاهم را نمی‌خواند
ببرگ گل نوشتم من، ترادوست‌میدارم.
ولی افسوس اوگـل را به‌زلف‌کـودکـی
آویخت.
تا اورا بخنداند
به مهتاب گفتم ای مهتاب
سر راهت بکوی او سلام من‌رسان وگو
ترامن دوست میدارم
ولی افسوس چون مهتاب بروی بسترش
لغزید
یکی ابر سیه آمد که روی ماه تـابان‌را
بپوشاند.
صبا را دیدم وگفتم
صبا دستم بدا مانـت ، بگـو از مـن
بدلدارم
ترامن دوست میدارم
ولی افسوس صد افسوس
زابرتیره برقی جست که قاصد را میان
راه بسوزاند .
کنون واماندهٔ از جاه
دیگر باخود کنم بخوا
یکی را دوست میدارم
ولی هرگز او نمیداند.

زیر نظر گل احمدادبیار

مسافـر

... ومن ، درشهر قلبت -

- بازهم بیگانه خواهم ماند

ودیگردشت های سبزچشمت‌رانخواهم دید

کنارجاده ی خشك‌نگاه خود، نخواهم دید

وروی بسترگرم لبانت، طرح‌گنگ بوسه

هایم را ،

- نخواهم ریخت ...

* * *

تواماه، بازهم پرواز می بخشی

کبوتر های شادان نگاهت را

زدشت‌سبزچشمانت، بسوی‌جاده صدهانگاه

دور

وشاید شهر قلبت، چشم در راه‌مسافرهای

آینده ست

برگ

چون برگ خشك بودم - در رهگذارباد
برگی که باد هم به تهی‌دستیش مباد

* * *

یك شب که چون نسیم
ازیك بهشت گمشده‌می آمدی‌بناز
با شعلهٔ نگاه خود افروختی مرا

آنگاه ، در اجاق دو بازوی گرم‌خویش
با بوسه‌های وحشی خودسوختی مرا

* * *

لبهای تشنهٔ توبمن جان تازه داد
چشمان ساکت تو سرود نگفته گفت
با هر جرقه ای که جهید از لبان ما
صد چلچراغ در شب تاریك‌من شگفت

* * *

پیوند دستها ونفس ها وبوسه ها
گلبانگ نبض ها وتپش ها
پیوند جا ودانی جان من وتو بود

روح لطیف عشق
چون ماهتاب بر سرمابال می گشود
ساز وجود ما،
آهنگهای نغز و دلاویز می سرود

* * *

کم کم چو دود عود
از خود رها شدم
در آسمان خاطره ها بال می زدم
چوبوی گل دوباره بدنیا می آمدم
در زیر چته ماه
در لای شاخه ها وچمن ها وبوته ها
باروح پر گرفته خود آشنا شدم

* * *

دیگر چو برگ خشك نبودم بدست‌باد
موج هزار خاطره بودم که مست مست
بر بال بو سه های تو می آمدم بناز
آنشب دوباره زندگی آموختی مرا

نگـاه...

من نگاه می کنم
من فقط نگاه می کنم
من زروزنی نشسته پشت آن نگاه میکنم
من به آسمان ، به ابرهابه صبح
من به کهکشان ، به اختران به ماه
من به ژالهٔ درون لاله ها
من به عطر خندهٔ بنفشه ها
وسکر جاودان پونه ها
نگاه می کنم نگاه ...

* * *

من نگاه می کنم به ابرها
به ابرهای پاك نقره یی فرشتگان آسمان
فرشتگان نعمت وطراوت ونشاط
الهه گان نیکی وسپیدی وصفا
من نگاه می‌کنم به بارش مفیدشان
وریزش سرشك شا ن
که دشتهای مردی راحیات میدهند
وخاکهای تشنه رانبات میدهند
من نگاه می‌کنم به رویش گیاه
وخواهش طویل آن به رشد
من نگاه می‌کنم به آب
ومیل آن بریختن برروی خاك
وبارورنمودن زمین پاك

* * *

من نگاه می‌کنم به لانهٔ پرندگان
وچوچه های پاك شان
که مظهر حیات وهستی اند
ونغمه های شان، سرود های مستی‌اند
من نگاه می کنم به آفتاب
به آفتاب گرم وروشن وبلند
به آفتاب استوار وثابت وقشنگ

* * *

من نگاه می کنم به پاکهابه خوبها
به شادها ، به زنده ها
به رودها ، به سبزه ها
به ابرها ودشت ها
آری ای خدای خوب من
همیشه من نگاه می کنم
من نگاه می‌کنم به زندگی
من نگاه می‌کنم وزنده‌ام
من نگاه می‌کنم به‌کاینات این جهان
من نگاه می‌کنم که زندگی کنم

«فریدون»

نوشته : ایوان وازوف

برف در توفان

ترجمه : زلمی نورانی

مه غلیظی فضای شهر و ترن را پوشانده بود ، در آن خزان از میان این مه دود گونه قطرات ریز و بسیار کوچك باران به‌ملایمت از آسمان میریخت چنانکه گوئی آهن روی بامها را میخواهد چرب کند . در کوچه گل آلود و باریك به اثر گذشتن کاسکه ها بااسپ های وحشت زده و گاو کراچی هائی که در آن ابزار جنگی را بار کرده بودند و دهاتیانی که شتابزده کوچه را عبور می کردند ، صدای چلپ چلپ و هیاهوی شان سر و صدائی ایجاد کرده بود .

عساکری که لباس جنگی داشتند وشنل هائی یکرنگ بتن کرده بودند و جنگجویان دیگری که پوستین های کهنه بتن وتفنگ روی شانه داشتند و قطار های کار توس روی سینه های شان سنگینی میکرد چو ن سیل خروشانی در حرکت بودند ، در توبره هائی که سرشانه گرفته بودند نان ودیگر لوازم خود را حمل میکردند . بپای آنها پیزار و چکمه های کهنه و فرسوده بودکه در لای فرو میرفت ، هوا سرد و زننده بود عساکر از جنگی پیروز مندانه بر گشته‌اند آنها می‌خوانند آیاخوش هستند .. ؟ . بلی شاید بخاطر موفقیت خود . پیشر وی میخانه صاحب منصبان و د هاتیان بهت زده گذشتن سپاهیان را تماشا میکنند - دم رستوران کوچك زنان و اطفال با لباس‌های ژنده در حالیکه از خنك میلرزند ایستاده اند آنها عساکر را بدقت نگاه میکنند تا پدران وبرادران خودرا که جز این سپاه اند ببینند ، آنها از جنگی برگشته اند واکنون نوبت عقب زدن سرب هاست و باید به‌آن جبهه بشتابند ، یکی از بین جمعیت صدا کرد :

او نه ... سوتکو از فامیل گرگی وی های ... رفیق ساعت های خوش برایت آرزو میکنیم .

دیگری گفت:

اوه . آنجا را ببین . رانگل .

آه . ندیالکین را ببین . هو . اینه ایجا مادرت است .

هر کس که میتواند همبسگان خودرا پیدا کند باشتاب با او بغل کشی میکند ، اشکهای شان جاری میشود و کلمات بریده وجملات نا تمامی بین شان رد وبدل‌میشود و آنگاه زود ازهم جدا میشوند قشون هم چنان در حرکت است .

درین وقت دخترك موی زردی صدا میکند «مادر.. اینه برادرم. » وپسر هشت‌ساله چیغ میزند (لالا ستویان) و از پهلوی‌شان صدای گریه آلود زنی بلند میشود . «پسرم پسر عزیزم ... »

از میان عساکر یك جوان سیاه چشم و کشیده قد برای خود راه باز کرده خو دا بسرعت بطر ف آنها میرساند ، دست زن گریه آلود را که‌مادرش است می بوسدبعد روی برادر و خواهر کوچك خود را که یخ کرده است می بوسد ، باسایر دو ست هایشس بغل کشی میکند ، دختر جوانی می خواهد از میان جمعیت بسوی او راه باز کرده خود رابه او برساند، هنوز به او نرسیده است که صدای فرمانده قشون‌جوان را فرا میخواند ... دختر دستش را بلند میکند و برای اوتکان میدهد. ازمیان لب های یخ کرده آ ن دختر جوان صدائی به گوششس میرسد .

به سلامت . امید وارم زود بر گردی .

این صدا در میان صدا های دیگر گم میشود . ستویان هم در میان سایر عساکر فرو رفت و قشون همگی در میان مه‌غلیظ ازنظر ها ناپدید گردید.

مادر باز هم به همان سمت نگاه میکرد چیزی جز غبار بنظر نمی رسید. دختر- جوان هم دستمالی را که بکمر بسته بودباز کرده بگرد روی گرد و مقبولش پیچاند .

در خانه مادر ستویان با چشم ها اشك آلود لباس های او را ازبکس کشیده روی سینه می فشرد ، پیشروی مجسمه حضرت مریم قرار گرفته دعا میخواند . دعا هائی بخاطر سلامت پسرش .

صدای توپ ها همه جا را بلرزه درآورده بود ، این صدا ها مصادف با ٤ نوامبر سال ١٨٨٥ بود . آنشب ما در ستویان به خواب می بیند :

ابر بزرگی بنظر میرسد ، عساکر بطرف ابر روانند ، ستویان هم در میان ایشان است . آه مریم مقدس . این چقد ر وحشتناك است .

ابر بزرگ تکان میخورد ، چنان تکان میخورد که زمین را هم میلرزاند .

این جنگ است . ستویان در میان ابر ها ناپدید میشود .

او دیگر وجود ندارد . و حالا ..

او تکان میخورد و از خواب بیدار میشود تاریکی شب را می بیند صدای باد را می شنود . صدایی که درخواب شنیده‌بود، صدای توپ ها هم شنیده میشود ، ما در آهی میکشد و ناله کنان میگوید : ای مریم مقدس ». ستویان مرا حفظ کن او دیگر بخواب نمی رود . همانطور بیدار نشسته است تا اینکه سپیده می دمد.

اوبه کاکا پیتر خواب خود را قصه می کند و می پرسد : این ابر را که بخواب دیدم چه معنی دارد .. ؟ کاکا پیتر میگوید:

دو قسم ابر است . یکی آنکه از آن‌باران می شود ودیگر ابری که چیزی را با خود می برد . تو کدام قسم ابررا بخوا ب دیده ای . ؟ زن خواب خود را درست تر تشریح میکند .

کاکا پیتر بفکر فرو میرود ، در کتاب تعبیر خواب او از ابر تذکری نرفته است اماوقتی قیافه نارام زن را می بیند با دلسوزی میگوید :

پریشان نباش ... خوابت نشان میدهد که از پسرت برایت احوال میرسد چهره مادر شگفته شد ، ششش روز بعد یکی از رفقای ستویان که با خود چنداسیر سربی را آورده بود نامه از استویان آورد . مادر نامه را گرفته دوان دوان پیش کاکا پیتر رفت .

کاکا پیتر با خوشحالی گفت :

او هوهو . نوشته جور هستم . زنده هستم . سربی ها را شکست داده ایم . زنده باد وطن .

بعد به دقت نامه رامیخواند : من جور هستم ، رانگل ستویاتف هم جور است‌او و ماما دیمتر هم به مادر های خود سلام می فرستند .

گرچه در پلوتون و زالو پوی هنوز هم سربی ها فیر میکنند ولی تنها از هورا گفتن ما ترسیده اند ، دو دانه چوکا ت من پیش سویته است ، آنرا ازو بگیرید فرداز طریق . در اگومان ما حمله راشروع خواهیم کرد ، از «نیشس» تحفه هائی برای خواهرم کینا با خود خواهم آورد ، برا ی تو هم‌مادر یك لیوا (واحد پول بلغاریه) روان‌کرده‌ام. به‌رادورا بگوئیدتولهٔ‌مشکی‌خودرا زیاد بنوازد و بیشتر یاد بگیرد که وقتی‌آمد برایم بنوازد .

به همه دوست هاسلام می فرستم ، پسر فر ما نبردار تو ستو یان دو بروف.

کاکاپیتر در آخر بعد از امضا این‌سطوررا می خواند:

به کاکا پیترهم سلام میفرستم ، می خواستم تحفه ای برایش بفرستم ولی میسر نشد . مادر . به ستویانکه هم سلام بگو .

خوشی غیر مترقبه ای قلب افسرده مادر را به تپشس در آورد ، زمانیکه از پیشروی خانه آن دختر قشنگ ستویانکه میگذ شت جمله پسرش را بیاد آورد . از نامه ستویان بیشتر از همه ستویانکه خوش‌شده بود . مادر در کوچه با یك عده اسیرا ن دیگر سربی مقابل شد که در عقب آنها یکی از جنگجویان روان بود ، مادر آنا فکر کرد که این جنگجو پسرش است ، خیلی به ستویان شباهت داشت پیش رفت ، می خواست از او هم احوال پسرش را بپرسد اسیران جنگی نظر او را جلب کرده بودند او برای اولین بار اسیران جنگی را میدید اوه خدایا .. سربی ها همین ها هستند .؟ اینها که مردم خوبی اند . حتما مادر های اینها هم منتظرند . آیا مادران شان میدانند که اینها اسیر شده اند ؟ ..

به آواز بلند میگوید . «بچه ها . صبر کنید.» می خواهد یك بوتل عرق به آنها بدهد تا گرم شوند جنگجوئی که اسیران‌را باخودمی برداجازه می‌دهد آنها بایستند.

اسیران بعد از اینکه اندك اندك از آن عرق نوشیدند بزبان خود گفتند.: «فالیم فالیم» یعنی تشکر میکنیم تشکر می‌کنیم جنگجوبه اسیران گفت : یك قطره برای من هم‌بگذارید ، بعد او بقیه عرق را بیکبارگی سر کشید . مادر گفت :

اینها هم بندگان خدا هستند . چرا باید جنگ بکنیم .. ؟ کاشس جنگ نباشد .

صلح بر قرار شد ، سال نو نزدیك میشد ، عساکر دسته دسته رخصت میشدند در وترن هم عساکر از جبهه آمدند ، ولی





در میان ایشان ستویان نیست حتی خبری هم از او نرسیده ، مادر ستویان کم کم پریشان شده رفت افکار بدی درمخیله‌او بجولان افتاد ، روز ها میگذشت و او چشم بدر دوخته بود . رانگل آمد ، پیتر و پسر دینکوف هم آمدند ..

برادران ستاماتوف هم آمدند ، مادر پیش هرکدام رفت واز پسرش پرسید اما هیچکدام چیزی نمیگفت ، میگفتند تامدتی باهم بودیم ولی بعداورا ندیدیم • دل مادر بیشتر بشور آمده بود •

وقتی که از دخترك خود کیناشنید که دیمیتر هم ازجبهه برگشته امیدی در دلش خانه کرد، خودراپیش دیمیتر رساند :

– خوش‌آمدی دیمیتر••• امااین استویان چرانامد •••

دیمیتر هم چیزی نمیدانست •

– نمیدانم ••• شاید اورابه ویدین فرستاده باشند ••• چرا وارخطا هستی ••• بالاخره خواهد آمد ••• اصلامنتظر نباش••• خودرا مشغول بساز •••

درهنگام حرف زدن دیمیتر بقدر کافی دست وپاچه شده بود •

مادر آهی کشید ••! آه ••• خداوندا•• پسرم کجا خواهد بود •••؟ مادر از آنجا بیرون شد• بطرف خانه نامزد ستویان براه افتاد، نزدیك خانهٔ آنها قلبش به تپش‌افتاد خیال کرد نامزدش درباره استویان واینکه اوچه وقت می آید چیزی خواهد گفت• اه اوقتیکه بادختر روبرو شد دید اوخاموش است، حرفی نمیزند اماچشم هایش سرخ و گریه آلود است •

همهمهٔ درقریه افتاده بود• عساکر دیگری برمیگشتند • مادر بازهم درصف اول زنان منتظراست ، درپهلوی او دو طفل نحیف دیده میشوند ، دردست های لرزان اطفال دودسته گل دیده میشود، آنها صبح وقت گل هاراازکوه چیده اند ولی برای اینکه بفکر خود شان‌برادر خودرابازی داده بیشتر خوش ساخته باشند در کاغذی که بدورگل پیچانده اند نوشته‌اندکه «این‌گل هاراازبازار بازار جیك آورده‌ایم •••»

پسرك خرد سال ازکاغذهای رنگه بیرق وطن رادرست کرده تابه برادر خود بدهد، آنهادرهمان هوای سرد منتظراند •

عساکر فاتح جوقه جوقه می آیند واز برابر صف منتظرین میگذرند، مادر باخود میگوید : «شاید اوبیاید ••• ممکن خواسته است خودرا درشب سال نوبرساند ••• چرا اوشب سال نورا دور از مادر خود بگذراند• حالاهم عساکر می آیند ••• تاشب هم آمده میروند ، تاشب اوخواهد رسید ••• او میداند که چشمان منتظری براه اودوخته شده •••

آن روز ستویان نیامد، مادر ستویان روز دیگر صبح وقت به کلیسا رفت ، همان یك لیواراکه پسرش فرستاده بود خرد کرد و چنددانه‌شمع خریدودرمقابل هرمجسمه یك شمع روشن کرد، اوکمی عصبانی هم بنظر میرسید ••• باخود میگفت :

اگر امروز هم نیاید چه خواهد شد ••• فردا جشن است یکبار دلش لرزید ••• او ترسید ••• آه مریم مقدس ••• او را بمن برسان •• ای‌فرشته ها••• حضرت‌مسیح •• مراهم خوش بسازید •» درین وقت کینا دخترش نزد اومی آید واطلاع میدهد که بازهم یکتعداد مردم ازجبهه آمده اند • مادر میگوید : بس است ، ازاینقدر مژده های بیهوده خسته شدم، بروازشان بپرس که از برادرت خبری آورده‌اند یانه •••

هردوطفل ازکوچه برآمده بطرف جاده عمومی ایکه به غرب و صل میشد براه افتادند • مادر بخانه خودرفت وبازهم چشم انتظار ش بدردوخته شد •

بادسردی از سمت کوه می وزید ، قله کوه ودامنه اشرابرف سپیدی پوشانده بود• آسمان صاف بود • زاغهای سیاه ولاشخوار هادرآسمان بپرواز درآمده بودند ، در کنار جاده بازهم یکعده اززنان ودختران منتظر بودند • چون هنوزهم یگان یگان مسافر وعزیزشان برمیگشت • کینا ورادولچوبیشتر ازدیگران بیصبری میکردند ، دسته های متعدد جنگجویان آمدند و هرکدام با دیدن خواهر مادر وبستگان خود باایشان بطرف خانهٔ خود براه افتادند • دوطفل لاغر ومنتظر آرزو داشتند اولتر ازهمه برادر خود را ببینند • باوجودیکه سفیدی برف چشم های شانرا خیره کرده بود خودرا قادر میدانستند تااز فاصله دور برادرخودراتشخیص بدهند• ولی برادرشان هنوز نیامده بود آنها پیش رفتند وخودرا به بلندی رسانیدند تا زودتر برادر خودرا پیداکنند ، در آن بلندی شدت باد بیشتر وسوزندگی آن زیاد تر بود ،

بقیه در صفحه ٦٢

دګلو بڼ

رنګین شعر

که‌په مخ باندی خالو نه عنبرین بڼدی
هو مره داغ‌به‌په خاطرزما مسکین‌بڼدی
دپیالی اوبه خوږی شی تر نباتو
په پیاله باندی چه دواړه‌لب‌شیرین‌بڼدی

خدایه زړه په‌ما دښکلو قهر مان‌کړی
ته په‌زړه‌کښی‌دخو بانو مهروکین‌بڼدی
دواړه زلفی چه ول ول‌سره حلقه‌کړی
په هرول کښی‌یی ګلونه دنسرین بڼدی
ستا دپله خاوری رنځور غوندی اخلم

په هرځای چه قدمونه په زمین بڼدی
ستا تمامه خندابخت دی ځوکیی‌مومی
په دانیمه خندا طفل په پروین بڼدی
آفرین دی په ویلو شه خوشحاله
په‌بیاض باندی عجب‌شعر رنګین بڼدی

«خوشحال خټک»

دستر ګو اثر

ته‌چه مخ له ډیره‌خیاله زر افشان کړی
شر مڼده سپوږمی وستوری‌دآسمان کړی
ستا دمستو ستر ګو څه عجب اثردی
چه‌په تش‌کاته بی عقله‌هوښیاران کړی

که په نورو دی زړه نرم لکه موم‌دی
په ما خوار باندی‌یی سخت‌لکه‌سندان‌دی
زه تاویږم لکه مار هسی له غمه
په‌سپین مخ چه‌تور کاکل پیچان پیچان کړی

خو ژوندی یم دجفا خو یونه‌پریږده
پس له مرګه به بیاته زما ارمان کړی
دوصال وعده دی کړی وه محکمه
نه پو هیږم چه کوم یوه‌پښیمان کړی
چه‌په خوله درقیبانو مخ جار باسی
دکا مګارخاطر په‌سرو لمبوبریان کړی

«کامګار خټک»

دعشق رموز

آیینه غوندی که‌ستر ګی کړی‌بی‌خوابه
لږ به بیا مو می رموز دعشق‌له بابه

له شغله سرپه څله آرزو غواړی

اوبه نه دی چا موندلی له سرابه

برګ و برپیداکا هرچه خاک‌نشین‌شی

بل مسند بهتره نشته له ترابه

چه یی‌ستاښکلی صورت‌په ستر ګوولید
برهمن کړه بتخا نه خپله خرابه

په جهان کښی حکمتونه نورهم ډیردی

عاشقی ده د همه و و انتخابه

صبوری کول په مینه کښی محال‌شی
دښمنی داور همیش ده له سیمابه

معزالله څله وفا له ښکلیو غواړی
دبقا امید به څه کړی له حبابه

«معزالله»

دسخ ډیوه

له‌نازه ډکه په خنداپه موسیدو راغله

لکه غوټۍ دګل‌وروورو‌په غوړیدوراغله

حیا مانع‌شوه‌کنه لاس یی‌په‌تندی‌ایښوده

چه رانژدی شوله دمخ په ټپیدو راغله

چه می پتنګ دزړه سیزلو‌ته‌خان جوړکړورته

دمخ ډیوه یی دښایست په بلیدو راغله

ماویل لاس به‌یی دغاړی هارته‌واچومه

دلیونۍ مینی سودا په‌بو ګنیدوراغله

ماته معلوم‌شوددی خیال‌اوزما خیال‌دی‌ته

چه‌می‌له خنګه پښه نیولی‌په‌دریدوراغلة

چه دنظرلینده می سترګوور‌ته‌راښکودله

دحسن مسته شارانۍ په ترهیدوراغله

چه می په‌برخه‌شودمینی پښتنی‌نازونه

پښتنه مینه می ایله په غزیدو راغله

«نصرالله حافظ»

مین یم

دوچو شونډو په خندا مین یم
دلمدو ستر ګو په ادا مین یم
زه دآشنا په جفا کار نه لرم
خدایږو دخپل زړه په وفا مین یم

دلار و ی نه تپو سو نه کوم
آخر زه څوک یمه په چا مین یم
چه ماته یی ځای دتو بی وښودلو
زه په هغه زاهد پارسا مین یم
داستا دګوتو جوړ می خکه خوښ دی

ای مصوره ! زه په تا مین یم
جدایی غواړم دو صال په بدل
زه په دنیا کښی دعقبا مین یم
چه د دنیا په قارون لاړی ټوکی
زه په هغه مسکین ګدا مین یم
پیر ګو هر وی زه مینتوب نه کوم
اصغره راشه ور وره بیا مین یم

«پیر ګوهر»

تورسنبل

اینبی می په سر دی ستا دمخ‌دمینی‌ګل
بیا می تور لیمه دی ستا د زلفو تورسنبل
ته‌چه آیینه په‌لاس کښی وا خلی حیرانیږی
زه له کو مه را و ړ م صبو ری‌او تحمل
ګرځی په چمن کښی منګول‌می ډکوی‌دګلو
خدا زده چه ګلو نه وړی که زړونه‌پۀمنګول
هم می مشک لیدلی هم عنبردی‌په‌جهان‌کښی
شاباش شیا باش ستا په زلفو په کاکل
نه به ستا دمخ په څیر ګلشن وی‌چالیدلی
نه‌به وی زما په څیر آهو نۀ دبلبل

هسی تغافل کا ستا په‌جورو په جفا کښی
خلق حیرا نیږ ی در حمن په تغا فل

«رحمن بابا»

دوصال خوب

چه ونه ښوده و ماته دل وجان مخ

ځکه لوند می شو په‌اوښکو دګریوان‌مخ

دوصال هوس می لاړ دزړه له غولی

چه ښکاره له دیواله شو دهجران‌مخ

چه ویده زه دوصال په خوازه‌خوب‌وم

بیلتانه یی راښکاره کړ ناګهان مخ

ګل په لړه ژړا وخا ندی شبنم‌ته

یار می ونه ښود داوښکوپه باران‌مخ

چه زما دزړه آ هو له ور ته رسی

ځکه هسی رنګ کبود کړ دآسمان‌مخ

عاقبت شو له ماڼوب جهان دصبر

چه ښکاره می شوداوښکو دتوفان‌مخ

عندلیب په چغو ګړ دخان په ویرشو

دچمن ګلو چه و لید دخزان مخ

محبت دی هسی شندی په ماوکړی

چه می شو لکه مجنون په بیابان مخ

که په وخت دځنکدن یی یار راشی

کا امیر به په‌کفن پټ په ارمان‌مخ

(امیر خان هجری)

نه‌ځم

بیا خو دمینی میخانوته نه‌ځم
دعشق محفل او ترانو ته نه ځم

چه دیاری نه یی زړه‌تور غوندی کړم
ځکه یی‌دحسن ګلخانوته نه ځم
ډیر یی رټلی ، زور ولی یم زه
نور به دښکلو پیمانو ته نه‌ځم

ماته په چل نوروته مل غوندی‌وه
بس دی دمینی یارا نو ته نه‌ځم
له خپله دره یی نا امیده کړمه
هیڅکله نور دی استا نوته نه ځم
بیماره نه ځم نور به لاړ نشمه
ددی بیر حمو مکا نو ته نه‌ځم -

«محمد کا ظم بیمار»



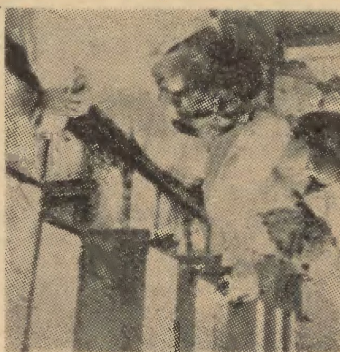
عکسها و مطلبها

مود خیلی بیرحم است، وناگفته نماند که‌مود را زنان باتمام عیب‌هایش می‌پذیرند، اگر در زمستان مینی ژوپ رواج پیدا کندزنان باوجودیکه از خنک میلرزند ازآن روگردان



نیستند چنانچه ماکسی را ممکن است‌در تابستان بپوشند . بهرحال مطلب‌اینجاست که اخیراً بوت های کری بلند باز مودشده‌است اورتوپیدها وداکتران امراض پامعتقداند که‌این نوع بوت ها به‌پاها ضرر میرساند .آیا زنان این مطلب را می‌پذیرند ...؟ خدا میداند . . . .

درجزیره اوتوبوپ بزرگترین جزیره‌مجمع‌الجزایر کورولیست واقع دربحر الکاهل در یائی وجود دارد. که ازآن سالانه هشتاد ملیون ماهی نوع سومانگی که‌گوشت لذیذی دارد برای ادامه نسل بطرف سائیبریا آمده تخم میگذارند. ماهیگیران شوروی از این تخم‌ها استفاده کرده در حوض های مخصوص آنرا نمو میدهند . بعداز ینکه ماهی های چوچه از آن بدست آمد آنها را بدریا می اندازند این ماهی که خیلی‌زود بزرگ میشوند گوشت لذیزی دارند • درعکس‌سورت نمودن تخم های ماهی های مذکور رامشاهده میکنید



عقاب طلایی

دریکی از اتوبانهای شمال‌سو یدن یک تصادف عجیب روی داد. شیشه پیشروی موتر یک‌توریست‌هالندی دفعتا تاریک شدو یک پرنده بزرگ به آینه خورد وطبعا مرد پرنده مذکور از پرندگان‌نادر و عجیبی است که بنام عقاب طلایی معروف‌است.

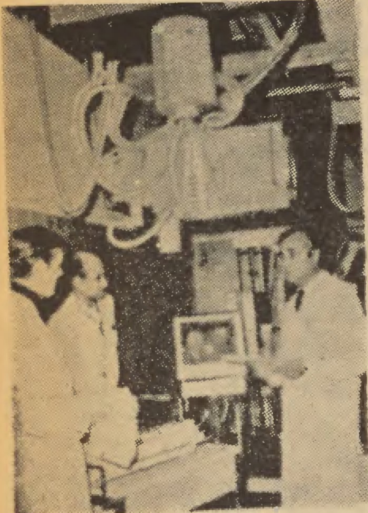




این زنگ های برونزی که در عکس مشاهده میکنید آنقدر حساس است که با کوچکترین تماس صدا میدهند، سازنده‌آن شلینگ زیونی از آلمان شرق است که‌درتمام عمر خود فقط زنگ ساخته ودر این رشته معلومات خود را از دیاد بخشیده است .

کشف بزرگی درعالم طبابت

بزرگترین مرکز کاردیولوژی «تشخیص امراض قلب» درشهرلایپزیک آلمان شرق قرار دارد . درین مرکز ما شینی‌شده که دقیق ترین تشخیص امراض قلبی را بعمل می آورد. بطور یکه یک زره



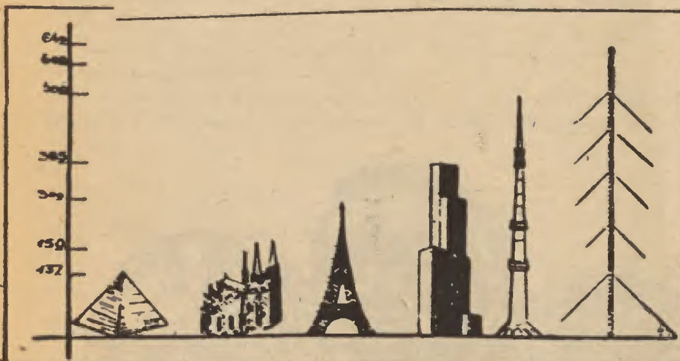
میگرو سکوپی پلاستیکی توسط پیچکاری‌داخل رگ میشود ، واین زره‌پلاستیکی موقعی‌که بقلب میرسد معلومات مفصلی را از وضع قلب از قبیل فشار خون اجزای‌خون و مواد داخل خون رادر مراحل مختلف، مقدار آکسیجن را در قلب بصورت دقیق نشان‌میدهد این تشخیص دقیق و بدون هرگونه عواقب وخیم‌ودر دهاسیت وامراض راحتی در وقتی که ازطرف خود شخص احساس شده‌نمیتواند تشخیص بدهد. این عملیه معاینه های رادیو اکتیوی وانگتن را تحت شعاع قرار داده است.

درعکس پروفیسور داکتر هانس ترنکمن را باهمکارانش در برابر ماشین مذکور مشاهده میکنید .

بلندترین ساختمان آهنی دنیا

در وارسا نزدیک قریه کونستانتینوا ساختن‌یک‌برج فرستندهٔ رادیورا آغازکرده اند .

این برج بلند ترین ساختمان آهنی دنیااست زیرا ٦٤٣ متر ار تفاع دارد. درشکل شما برج تلویزیون وارسا را مشاهده‌میکنید‌که بااهرام مصر (۱۳۷ متر) کتدرال (۱۵۸ متر) برج ایفل«۳۰۰متر» امپایرلیست‌بلدنگ (۳۵۸ متر) برج تلویزیون ماسکو (٥٠٠ متر)مقایسه شده است .



چهار گانگی ها



چهار بچه ایکه‌از بطن‌در شهر برسلونای هسپانیه شش‌سال قبل‌در فامیل کاپسلارس تولد شده بودند حالا بمکتب میروند .درعکس چهار برادر را هنگام درس حساب در روز تولد شان مشاهده میکنید .

مترجم : محمد رحیم اعتمادی

انسانهای اولیه در ادوار زندگی

علمای انسان شناس ومورخین درپیدایش بشر ومسیر زند گی آنها نظریات مختلف ارائه میدارند.

مراد ما از نگارش آن تقدیم معلومات راجع به انسانها ی هزاران سال قبل میباشد.

دراثر کاوش ها وبازرسی دانشمندان باستان شناس وشواهد که بدست آمده مانند استخوان های جمجمه واسکلت های بازو و ساعد که

شباهت بسیار نزدیکی بـه استخوان بـندی انسانهای امروزه دارد .

علمای باستانشناس به این عقیده رسیده اند انسانهایی که تقریباً نیم ملیون سال پیش درزمین بسر می بردند که یقین برای خوانندگان

عزیز ما که بتاریخ گذشته بشر دلچسپی دارند ملتفتند که انسانها از مدت شش هزار سال

قبل که باخط و کتابت آشناشد ، یعنی ازدورهٔ ماقبل تاریخی حجر قدیم و جدید در دورهٔ

خط وکتابت پاگذاشتند توانستند خا طرات اجدادی و نیاکان خود را که از پدران خود

شنیده بودند بصورت افسانوی و فلکلورجمع وبیاد گار گذارند .

اینست که از دورهٔ تاریخی انسانهای اولیه معلومات دلچسپی بدست آمده است . وآنها عبارت از خطوطی است که از شش هزارسال قبل بجا مانده واز تمدن ٦ هـزار سالهٔ مـا

حکایه میکند ومارامتوجه میسازد که انسان های شش هزار سال قبل چگونه زندگی می

کردند و مفکورهٔ آنها چه بوده و تمدن آنها به

چه پایه رسیده و کدام سر زمین ها بیشتر

بخط و کتابت آشنا شدند . ولی از یادبود های بشر ۵۰۰ هزار سال قبل معلو مات

کافی در دست نیست که تاما فهمیده مـی توانستیم که آنها چه قیافهٔ داشتند وخوراک خودرا بچه وسیله دستیاب می نمودند وبالاخره

تمدن ما چه شکلی را بخود داشته است .

انترپولوژیست ها (انسان شنا س ها) از روی شواهد که بدست آورده اند به این عقیده

رسیده اند که انسانهای نندرتال که در حدود ۳۵۰ هزار سال قبل بسر می بردند دارای

پیکرهای نیرو مند ، ورزیده و قیافه های خشن و هیکل های درشت وقـوی بـودند وچون به خطوکتابت آشنایی نداشتندوحتی ٨ از نظر زبانی برای بیان مقاصد خود دچار اشکال بودند در مورد زندگی خود نتوانسته

اند چیزی بیاد گار بگذارند.

ولی انسانهای پرومیتوس که زندگی آنها

از ۲۵۰ هزار سال قبل شروع میگرددزندگی اولیه آنها چون انسانهای نندر تال نبوده

به وسایل جدید تری آشنا شده که به وسیله خود آنها بوجودآمده و مورد استفاده شان نیز

قرار گرفته است و شاید این مردم بوده اند که از روی تصادف قادر به پیدا نمودن آتش

گشته واز آن استفاده کرده اند . یقین از نقطه تفکر انسانهای پرومیتوس بیشتـــراز

انسانهای نندر تال ذکاوت داشته و زندگی بهتری را استقبال کرده‌اند .

ولی انسانهای کرومگنن به مرورسالهای زندگی آنها در بین ٦٠ تا ١٦ هزار سال قبل

از امروز شروع میشود و ممکن زندگی اول در آسیا شروع شده وازان جابه اروپا نقل مکان نموده اند .

انسانهای کرومگنن بیشتربه قیافه انسان های امروزی شباهت داشتند که با سلاح مجهز تر آشنا بوده وبا تیر وکمان و نیزه و سنان برای ازبین بردن دشمنان ورقبای خوداستفاده

می‌نمودند و در پناه و سایل جنـگی بهتری موجودیت خودرا حفظ می‌کردند .

ولی اهمیت بیشتر آنها در این است که دارای شعور هنری نیز بودند وحتی تصاویری که در دیوار های صاف ترسیم می نمودند و

نقاشی هایی که از خود بجا گذاشتند بیشتر میتواند مارا به تمدن آنها آشناسازد .

این نقشها اکثراً رنگین هم بوده وخاطرهٔ ارزنده نیز دارند ، انسانهای کرومگنن بیشتر

آتش‌را مورد استفاده خود قرار دادند و از پوست حیوانات شـکار شده و الیاف نبـاتی

بـرای پـو شا ند ن جسم خـود استفاده می کردند .

مگر انسانهای کرومگنن به مرور سا لهـای

دراز مانند انسانهای پرومیتوس ونندر

ازبین رفته و جای خودرا به مردمی گذاشتند که به مراتب ازآنها متمدن تر و مترقی تـر

بودند که میتوانیم آنـهارا باشندگـان بین‌ـ النهرین وکلده وآشور دانست یعنی درکنار

دجله و فرات بسر می بردند که آنهارا بنام سومری ها نیز یاد می شوند که دارای تمدن

روشنتر ومفکورهٔ تـازه‌تر و نبـوغ بیشتری بوده اند .

سومریها سازمان نسل امروزی بشر راپایه گذاری نموده و انسان را به تمد ن امروزی

متوجه ساخته وبه زندگی شان شکلی انکشاف

یافته وتازه تـری بخشیده است . وگـفته میتوانیم که تمدن امروزی ما میرائی است که از آنها برای ما بجا مانده است .



پدی پیړی کی چه انسانان ستو مانه دی

پکار ده چه تفاهم به پوره پوره توگه منځ ته راشی

زموږ دو لسی ژوند په پس منظر کی ډیر داسی ښکلی او په زړه پوری دودونه شته چه سړی کولی شی پری ویاړی او افتخار وکړی. زموږ په هیواد کی ډیر داسی پیرزو ینی اود خلکو یو تر بله جار یدنی وی اودی چه کولی شی زموږ راتلو نکی ټولنیز ژوندته دسرمشق او نمونی په توگه خپل رول ولو بوی .

دمثال په توگه موږ دخپل ولسی ژوند په هینداره کی وینو چه څنگه زموږ په ټولنی کیدا په زړه پور ی دودو چه که به دکور نیو تر منځـــــه

دخپگان او غوصی کومه ښښه ولیدله شوه نوبیا به دکورنیو مشرانو دا خپله وظیفه گڼله چه ولاړ شی او سره خپه کورنی په خپلو کی پخلا کا ندی

اود هغوی ترمنځه دوروری او مینی شرایط برابر کاندی. داخبره ا لبته ددی لپاره داهمیت وړ گرځیده چه

دکورنیو مشرانو په اتفاق اویووالی باندی ډیره اتکاء کوله اودا ډیره لویه

بی عزتی اوکله کله هن سپکاوی ورته ښکاریده چه ددوی په موجود گی کی دده کورنی او یاددوه کورنیـــــو

دمشرانو تر منځه خپگان موجودوی او نه یی غوښتل چه لدی خبری نـــه

نور ناوړه استفاده وکی. همدا چـه دغسی یوه پیښه به منځ ته راغله نو

به خو تنه مشران سره راټول شول اودا پریکړه به یی وکړه چه سره خپه کورنی به هرومرو پخلا کـوی اود

هغوی تر منځه به دهر ډول خپگان شرایط له منځه وړی .

کوم ټکی چه دلته ډیر په زړه پوری دی هغه داچه چابه لدغو پریکړو او

فیصلو څخه غاړه نشوه غړو لـــی. ټولو به هغه پریکړه منله او که بـه ترینه اوښتل نو داپه حقیقت کـــی

دمشرانو دخبرو تر پښو لانـــدی کول اود هغوی سپکاوی و. او دا سپکاوی هیچا نشو زغملی .

پداسی حا لاتو کی به پر یکـړی ډیری ساده کیدلی. یعنی داچه دغو مشرانو به دیوی داسی کور نی یوه غړی یامشر ته ویل چه موږ در کړه

درڅو یوه ښوروا به پخوی. او بیا به دبلی کورنی خپه او مرور غړی هم له هغوی سره وخو ځید او هلته بـه

ورغلل او وروسته تر یو څو خبــرو اونصیحت نه دپخلا کیدو او یو بل ته

دغاړی ترو تلو پیشنهاد وشو. هیڅ داسی جرات نه و چه دوی دی لد ی خبری نه غاړه وغړوی او هغه د ی ونه منی . هرو مرو به یی دسپیـــن

ږیرو اومشرانو پریکړه اوسپارښتنه منله او که نه نو به ناغه پری را تلله ددی دود اهمیت په ساده تو گه پدی کــی و چه دکورنیو تــرمنځه بــه

دمینی او وروری کلکی او پخی ریښی منځ ته راتللی اوکورنی به هرومرو په خپلو کی سره خوشاله وی. پدی توگه دمینی اواخلاص په زړه پــــو ری

احسا سات دکور نیو او غړوترمنځه پیدا کیدل. اوهم ددغو احساساتـــو په رڼا کی هغوی کولی شول چـــه آرام او هو سا ژوند و کــــړی او دژوند دخوږیدو په شرایطو کی هغوی دهغه په خوندباندی پو هیدل کورنیو

داتفاق ، یووالی او وروری په شرایطو کی ځانونه پـــیاوړی احسا سو ل. هغوی دزیات نژد یوالی اوزیاتـــی

خپلوی احساس کاوه او پدی توگه داسی امکا نات منځ ته راتلل چــه

یو په بل باندی باور و لری، یودبل په مینی او علاقی مرستی او همکاری باندی باور ولری اویو تر بله پـــه لاس اړوسی با ندی باور و لری.اودا هغه په زړه پوری خبره وه چـــــه دکورنیو ترمنځه یی دمینی اووروری زړی کرل اودهغوی زړونه یی یوتربله سره نژدی کول .

که پرون یوی اړتیا، حکم کاوه چه کورنی دی سره نژدی دی، که پرون ژوند پرمخ تللی بڼه نه در لوده، او

کورنیو دنه مصنو نیت احساس کاوه که پرون لا زاړه علایق او دملا کیت

دوروسته پاته ژو ندانه اړ یکـــــی موجودی وی اوله همدی کبله کورنیو سره نژدی اوجوخت ژوند در لود،

نن ورځ اود کاراو زیار اوپـــــراخ فعالیت په شرایطو کی دغه په زړه پوری دود لاپسی اهمیت اوارزښت لری .

نن اود پرمخ تللی متمدن ژوندانه په شرایطو کی دا خبره لاپسی زیت ارزښت او اهمیت لری .

نن ورځ ټول انسا نان دی ته اړدی چه کری ورځ کار وکړی. په دفتر کی

په کروندهیی، په کار خانه کی اودکار بیلابیلو ډگرونو کی نو داخبره ډیر زیات اهمیت مومی. ځکه چه نن ټول انسا نان ستو مانه دی. نن دغـــــه

انسا نان غواړی چه لاپسی هم یوتر بله خواخوږی و لری. نن هغـــوی روحی او معنوی تفاهم اونژ دیوا لی

ته اړ تیالری. نن انسا نان د مینی اومحبت تږی دی. اودا کار په هغه

صورت کی کیدی شی چه یوتر بله نژدی وی ، یوتربله دخپگان په ځای روحی نسل مینه اوعلا قه و لری .

یوتر بله دمرستی او همکـــــاری احسا ساتو ته اړتیا لری. اوغواړی چه سره نژدی وی همدغه اړتیاوی اوددی پیړی دژوند لالها نـدی او سرچور لوونکی شراط دا حکم کوی

چه ټول دی یوتر بله نژدی وی او مینه دی سره و لری. باید دیوه ښه تفاهم په رڼاکی ژوند وکړی یو تــر بله دخپگان اولر یوالی په ځای مینه اونژد یوالی ولری. پکار خو داده چه نن زموږ په ولسی ژو ند کښـــی

هماغه دپخوا زمانو دتفا هم زمینه بیا برابره شی . بیادی داسی عناصـــر

موجودوی چه دکور نیو تر منځـــه دمینی او وروری علایق ټینگ کاندی

هماغه دوستی اویو تربل دجاریدلو احسا سات دی راژو ندی کړی هغه دی وپالی . څوچه دانسانانو ر وحی اړتیاوی لری شوی اوله منځه تللی وی .

که یو ځل بیاهم دغه دود یعنی سره خپه اومرور کور نیو تر منځــــه دمنځگړ توب احسا سات پیاوړی شی

په هغه صورت کی به مو ولسی ژوند په ځلانده تو گه دښه والی خواتـــه ولاړ شی .

د ځوانانو

ژوندون

قسمت دوم

مواظبت های شخصی

لازم بگفتن نیست که مراعات صحت نیز از ضروریات اولیه است زیرا اطمینان داشتن بواجد بودن شرایط تندرستی معالج حقیقی مرض میباشد .

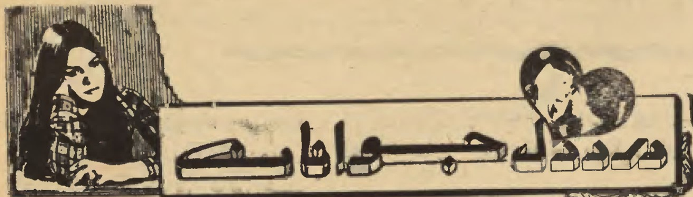
وقتی بیمار از داکتر خودسخنان شجاع کننده و تسلیت بخش بشنود بهبودی محسوسی در خود حس میکند وزمانیکه دوکتور باومیگوید «شما به فلان مرض مبتلا شده اید واین دارو هم آنرا درمان میکند و تندرستی شما را باز میگرداند» از غم واندوه او بینهایت کاسته است، ونیروی وی بزودی بازخواهدگشت.

در حینی که فکر را بطرف عضو مریض متوجه میسازید، میتوانید بتنفس عمیق پرداخته و نیروی پیرامون خود را بخویشتن جذب کنید یعنی به آرامی وبدون عجله وترس بتأنی هوا را تنفس نمائید در حالی که تصور کنید قوای پراگنده در جورابخود جذب میکنید و در موقعی که هوای تنفس شده را دمی درخود نگاه‌میدارید اینطوربیاندیشید که‌قوای محتوی آنرا در خود مستقر میسازید.

سپس هوای درون شش رابیرون فرستید و بخود بگوئید که فقط‌گازها وبخارات مضره را بیرون کرده ولی نیرو ها آنرا در خود نگاهداشته اید. همینکه از این تمرینات‌خسته شدید برای رفع خستگی از عمل دست بکشید و بعد از کمی‌استراحت

بقیه صفحه ۵۸





به مدیریت محترم ژوندون متصدی صفحهٔ جوانان!

من دختر ۲۱ ساله هستم که تحصیلات خود را تا بدرجه‌بکلوریا بپایان رسانیده ام. و آرزو داشتم که تحصیلات خود را در پوهنتون کابل تکمیل نمایم ولی سرنوشت من این نبود و روزگار خوابی‌دیگری برایم دیده بود. درآن روزها که در تلاش آن بودم که داخل پوهنتون گردم ناگهان خواستگاری برایم پیدا شد و بعد از مذاکرات طولانی که بافامیل من نمود بالاخره‌ماباهم نامزد شدیم واین نامزدی مادوسال طول کشید هنوز ازدواج نکرده بودیم که نامزدمن برای تحصیلات عالی عازم یکی از ممالک خارج گردید.

در ابتدا پدرم خواست که پیش از رفتن نامزدم به خارج باید عروسی کنیم ولی فامیل نامزدم گفت که در شرایط حاضر این‌ازدواج ناممکن و غیر عملی بنظر می رسد بگذارید که تحصیلات (نـد) جان تمام گردد. و دو سال بعد که مدت زیادی هم نیست آنها ازدواج‌خواهند کرد.

خوب به هر صورت نامزدم به اروپا رفت‌یکسال ازرفتن اومیگذشت که‌اولین وآخرین مکتوب خود را برایم روان نمود و در مکتوب خود خاطر نشان‌نموده‌بودکه دیگرانتظارمرا نداشته باشد وبعد از یکسلسله معذرت خواستن ها وازین طورگفتار که در میان بعضی از جوانان مارایج است . نامهٔ به آرزوی سعادت من پایان یافته بود . ابتدا مانند شخصیکه گیچ شده باشد از نامهٔ او چیزی نفهمیدم بعد از مدتی بخود

نامه های رسیده

بناغلی عبدالوحید بارز محصل پوهنځی زراعت:

نامهٔ شما به ادارهٔ مجله رسید با آنکه شما در پوهنځی زراعت تحصیل میکنید و رشتهٔ اختصاصی زراعت را دارید باید بگوییم که واقعا نوشته شما خوب است.

ولی برادر عزیز داستان ارسالی شما در ستون محدود این صفحه گنجایش ندارد امیدواریم که همکاریتان را با مجله ادامه دهید.

* * *

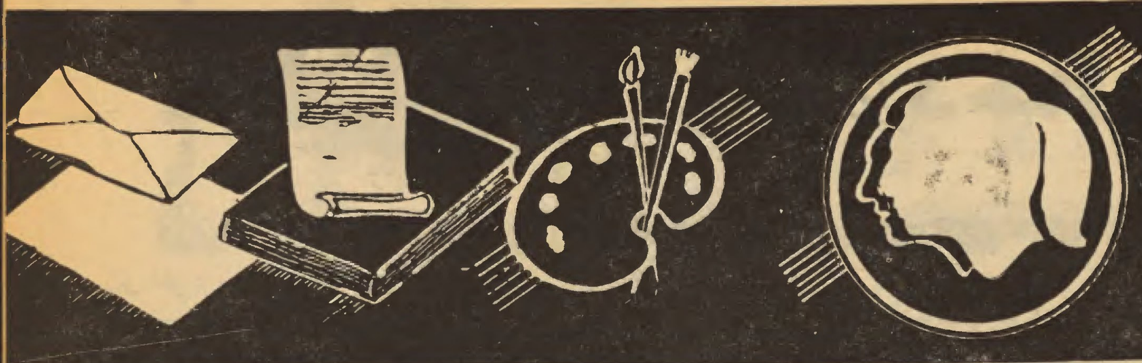
بناغلی محمد ظریف شوریده از تالقان نامهٔ شما به اداره مجله رسید واقعا از وضع شما ناراحت شدیم امیدواریم که کاکای شما و فامیل شان رویه خود را در مقابل شما تغیر دهند شما جوانید میتوانید با رفتار خویش محبت‌آنهارا جلب کنید.

به امید زندگی بهتر شما

* * *

پیغله زینب از لیسه عایشه‌درانی

مضمون بی عنوان شما به‌اداره مجله رسید نفهمیدیم که مضمون را بکدام صفحه و برای چه به ما فرستاده‌اید امیدواریم که در آینده نامه های شما عنوان و موضوع داشته باشد.



آمدم ودانستم که حقیقت از چه قرار است.

به‌هر حال شما را چه درد سر بدهم. او رفت و هرگز باز نیامد من ماندم و سالهای که بخاطر او از دستم رفت سالهای که برایم امید تحصیل بود، سالهای که‌میتوانست مرا در آینده یك داکتر بسازد وبه آرزویم رساند.

متصدی محترم درد دلها!

ببخشید که وقت تان را تلف نمودم غرض من از نوشتن این‌نامه این نبود که چرا نامزدم مرا تنها گذاشت‌و به اصطلاح پیمان شکنی نمود بلکه‌درد دل من از رویه این جوانان بی حس است که نام‌جوانان دیگر ما را بد نموده و تخم عدم اطمینان واعتماد را در بین جوانان پاك ما می کارند. و خود بدون اینکه کوچکترین احساس شرم کنند مثل اینکه هیچ کار خلاف را مرتکب نشده اند به زندگی خویش ورفتار خویش ادامه میدهند.

امید وارم نامه یك دختر رنج‌دیده را نشر نمایید.

بااحترام

(ف ـ ل)

بناغلی محمدنبیل ازلیسه نجات!

نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته بود به اداره مجله رسید . واقعا شما خوب درك کرده اید که وظیفه جوانان درقبال وطن‌چیست؟ امید واریم که این احساس شما را همه جوانان ما داشته باشند.

* * *

بناغلی محمد زبیر از ولایت کندز

شعر شما که تحت عنوان «عزیزم» تحریر یافته بود به ما رسید. از همکاریتان تشکر .

آب، زندگی وعشق

جوانان چکسلواکیا برای تحقیقات علی مخصوصا در بارۀ طبیعت مانند، آب، هوا، جنگل،کوه، دشت و غیره‌بیك مسافرت‌تورستیك وعلمی اقدام نموده‌اند .

این مسافرت جالب که در عین زمان علمی نیز می باشد برای جوانان چك معلومات علمی و فنی‌را داده‌و به آنها نشان داده و خواهند آموخت که قدرت آب، هوا و غیره چقدر بوده وانسان چطور میتواند ازآن استفاده علمی نماید.

همان قدر که این مسافرت برای آنها جالب است به همان اندازه دشوار و خسته کننده می نماید. زیرا کشتی رانی در آبهای جاری که مملو از سنگ هم باشد بر علاوه آن‌که خسته کننده است خطرناك هم میباشد. ولی این جوانان برای جمع آوری معلومات علمی تمام این موانع راقبول نموده و دست به این سفر خطرناك و در عین زمان جالب زده اند.

زیرا آنها مجبور اند که برای ازدیاد معلومات خویش در قسمت طبیعت و استفاده از طبیعت در راه صلح و امکانات استفاده بیشتر از آن در راه تکمیل معلومات خویش به چنین سفر تحقیقی و علمی بپردازند.

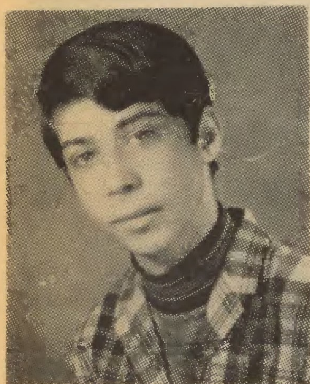
آنها مطمین و معتقد اند که می توانند معلومات خوبی ازین سفر خویش جمع آوری نموده و برای پیشبرد مقاصد علمی مصدرخدماتی گردند .

یکی از جوانان این گروپ‌میگوید: گذشته از اینکه ما به تحقیقات در بارۀ آب ، هوا، جنگل، کوه و غیره می پردازیم آشنایی با محیط برای ما جالب و دلچسپ است. زیرا آشنا شدن محیط خود یك اندوخته علمی به شمار می رود و ما از این سفر علمی و توریستیك خودنهایت خوش هستیم. و امید وار هستیم‌که با معلومات تازه در قسمت طبیعت واثرات آن دو باره به پوهنتون خویش بر گردیم.



کشتی رانی در آبهای جاری،یکی از پروگرام های جوانان چك.

شاگردان ممتاز



نام ـ محمد ظاهر افضل زاده
صنف ـ نهم ج لیسه حبیبیه
سن ـ پانزده‌ساله
درجه‌ـ اول نمبر
علاقه مند ـ به ورزش فتبال
آرزو ـ میخواهم در آینده تحصیلات عالی خود را در پوهنتون کابل تمام کنم .



نام ـ رونا دانشجو
صنف ـ ۱۲ دال لیسه آریانا
سن ۱۹ ساله
درجه ـ سوم
علاقمند ـ به مطالعه‌کتب‌ادبی و اجتماعی
آرزو ـ میخواهم در آینده دکتورس شوم



زیر نظر : سیما غواص

دانستنیهای زندگی :

تلفون کردن



در مکالمه تیلفون باین نکات توجه داشته باشید :

چنانچه در اطراف شما صداهای زیادی است ، **خواهش نمایید کـه** آ هسته صحبت کنند .

در مو قع صحبت کردن باخوش روئی وادب خودرا معرفی و اگر با دیگری کار دارید خوا هش نمایید که باو اطلاع د هند .

اگر شخص موردنظر در منـزل نبود یا پیغام خودرا بد هید و یـا خواهش**نمائید** چنانچه و قت داشت برایتان تلفون کند .

در مکالمات تلفو نی وقت طـرف را در نظر بگیرید .

اگر دو ستان خود را **با تلفون به مهمانی دعوت میکند تاریخ دقیق** واینکه آیا می توانند با خانواده یا **به تنها یی در ضیافت تان شرکت** کنند بیان نمائید .

در پایان مکا لمه تیلفون اجـازه دهید خداحافظی تو سط تـیلفو ن کننده انجام گیرد .

درموار دیکه اشتباه شماره مـی گیرید باعرض معذ رت گـو شك تلفون را ملایم بگذارید .

زمانیکه متوجه شدید در مکا لمه تلفون، بودن شما در اتـاق صـلاح نیست و تیلفون‌کننده درحین جواب

بقیه درصفحه ۵۸

مادر و کودك :

اطاق‌طفل‌شیر خوار

حتی المقدور اتاق کودك بـا ید جداگانــه و آفتــاب گیر با شـد متأسفانه برای بسیاری از خانواده ها چنین چیزی نا ممکن است، ولی نکات زیررا هرمادری میتواندرعایت کند :

۱ـ خواباندن طفل شیر خـوا ر در آشپز خانه مضراست و ا گـر آشپزخانه و اتاق خواب ، مهمانخانه تما ما یك سیت ، اقـلا با یـد موقع غذا پختن طفل را بیرون برد .

۲ـ بایدتختخواب‌کودك را هر چند هفته یکبار طوری تغییرداد که ا گر کودك قبلابرای مشاهده‌حوادث‌درو ن اتاق‌روی دست‌راست میخوابیده حالا روی دست‌چپ قرار گیرد ، عـلتش آنست که کودك تمایل دا ردحوادثی را که دراتاق میگذرد تماشا کند و اگر جایش را عوض نکنید فقط روی یك‌پهلو قرار می گیرد و بمرورزمان استخوان جمجمه و قفسه سینه و لگن خاضره‌اش کج میشود.

چه‌سنی برای ازدواج مناسب است؟



ازدواج همیشه مسئله مورد بحث خانواده ها بوده است واینکه چـه سنی برای ازدواج مـناسب ا ست فکر هر دختر و پسر جوا ن‌را بخود مشغول داشته است .

روانشناسان معتقد اند که‌ازدواج درسنین **کـم و یا خیلـی زیـاد** هردو نا مناسب و زیان آور است .

بقیه در صفحه ۵۸

آشپزی

سالاد کلم :

مواد لازم برای شش نفر : یك دانه **کلم متوسط، دو قاشق نعناء خرد** شده دو دانه مرچ سبز بزر گـ، چهار دانه بادنجان **رومی کلان، نمك،** چهار قاشق نانخـوری **روغـن، دو** قاشق سر که مجددا یك قاشق کوچك نعناء خرد شده .



طرز تهیه : کلم را خورد ، خورد ریزه کنید و در ظرف سا لاد خوری بریزید .

نعنا را ریزه کرده وبادنجان رو می حلقه ، حلقه شده را روی آن قرار دهید .

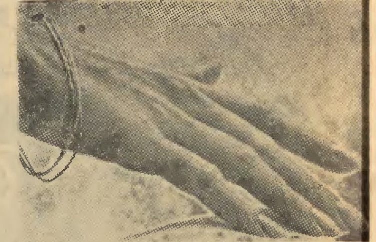
مرچ سبز را بعد از آنکه تخمش را گرفتید به قطعات کو چکی‌تقسیم کرده روی سالاد بریزید . باروغن، **نمك ، مرچ ، سر که و نعناء ،** سس لذیذی تهیه کنید و واین سس را روی سالاد بریزید. سالاد خو شمزه و مطبوعی بدست می آید .



رمز زیبایی و موفقیت :

دستهای لطیف و ناخن های سر تب داشته باشید

اگرشما میرمن خانه دار هستید و همیشه‌ء شغول پخت و پزو کالا شویی ، ظر فشویی ، جاروب کردن، منظم نمودن اتاقها میبا شید و دستهایتان در اثر انجام اینکارها درشت‌کدر و پوسته ، پوسته‌شده اند . وازین لحاظ ناراحتید ، آب یك لیموی ترش را بین ظر فی



محتوی آب‌نیم گرم انداخته‌ودست‌هایتان را مدت پنج د قیقه در آ ب نگه دارید ، خوا هید دیدکه‌دستهای شما بزودی لطافت خویش را بـاز خوا هند یافت .

برای داشتن دستهـای لطیف و ناخن های مرتب به نکات ذیل توجه داشته باشید :

ـ هنگام ظرف شستن‌وکالاشویی از دستکش های مخصوص‌پلاستیکی (بقیمت نازل در بازار و جود دارد) استفاده کنید .

ـ روزی چند دقیقه دستها یتان را از نوك انگشتان بطرف بـنـد دست ها ماساژ بد هید .

ـ بعد از انجام کار های منزل دستهایتان را با کریم ملایمی‌چرب کنید .

ـ همواره ز یر نا خن ها یتان را بابرس مخصوص آن پاك کنید .

ـ پوسته های اطراف ناخن تانرا ابتدا چرب کرده سپس با نا خـن گیر به آ هستگی قطع کنید . ا مـا

بقیه در صفحهٔ ۵۸

زنی که با صرف کردن هشت سال عمر خود ۱۱۷ جلد کتاب برای نابینایان تهیه کرد

در گیر ودار مشکلات‌وبحرانهای دشوار و طاقت فرسا جهان ا مروز بعضاً انسان به ز نان‌و مردا نـی بر خورد میکند که زندگی خـودرا وقف خدمت به جامعه انسانی‌نموده وباتحمل مشکلات و تکالیف زیا دی برای بهبود زندگی همنوع خودتلاش ومجاهدت می نما یند .

از جمله این چهره های‌درخشنده که‌تاریخ زنان هیچگاه فرا موشـش نخواهد کرد میرمن سپتر مادریست نیـکو کـار و مهربان کـه شصت سال عمر خودرا صرف کرده است تاکتاب « نقل قول بزرگان » را در ۱۱۷ جلد بصورت بر یـل (خـط مخصوص نابینایان) تهیه نماید .

وی معتقد است که انسان هـر کاری راکـه میتواند برای بهبود جامعه بشری بایست انجام د هد ، تازندگی جامعه خویش را بـهـتـر سازد دراین میان طبقه بخصو ص بیماران به توجه و دلسوزی‌بیشتری نیازمندند .

بقیه در صفحهٔ ۵۸

دستکس تکه ای برای آشپزخانه

دستکشهای‌تکه ای‌برای‌آشپزخانه بسیار مورد استفاده قرار میگیرند. بخصوص برای برداشتن دیگ گرم از روی اجاق . وشما که میر مـن باسلیقه‌ای هستید باصرف کـمی وقت میتوانید این دستکش ها را خود تان بدوزید . دو طرف‌دستکش باید از زیر استر داشته باشد تـا حرارت به دستها نرسد . د ستکش را متوانید از پارچه ساده بدو ز ید و اگر سلیقهٔ بیشتری بخرچ د هید تکه ای دیگری را بشکل سیب و یا گل ، روی آن تکه دوزی کنید .

مـد :

گرتی و پطلون

باوجود آنکه در کلکسیون هـا ی جـدید سال ۱۹۷٤ مـد سا زا ن کوشیده اند تابرای ایجاد تنـوع ، لباس های «میدی» را به عنوان مـد سال معرفی کـنند، مـد های سال‌انتخاب نموده ایم ، امـا بااینـهم رواج پطلون از بین نخواهد رفت . چه بین خانم های مد پرست‌در اروپا وامریکا هنوز پطلون طرفداران‌زیادی دارد .

در اینجا برای شما دو مـد ل گرتی وپطلون را از میان تازه ترین

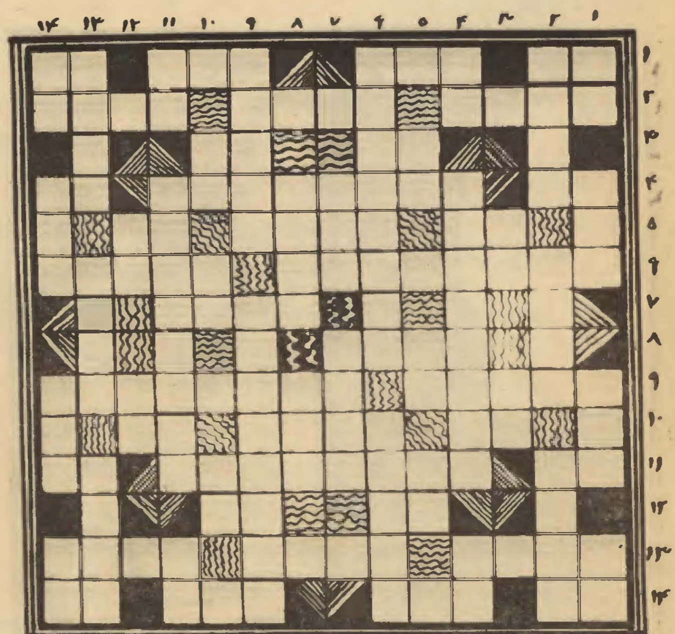


سرگرمی مسابقات

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱ـ یك قسم نبات ـ درآن بـــر ق‌جریان دارد ـ آشنا ـ آغاز وپایان عید ـ
۲ـغم دیده ها می کنند ـ ضـــدمرگ است ـ دروغ گو ـ
۳ـ دام بی پایان ـ ادب نامکمل ـ
٤ـ ضدخوب ـ خانه مور چه‌ها ـ هردو یش یکی است . ـ
٥ـ بین پنج وپانزده ـ از انگوره‌می گیرند ـ در بین زنبیل است ـ
٦ـ در سفارت خانه ها است ـضد ـ
۷ـ تجارت کننده می کند ـ ۸ـ معکو سش کنید تایك رنگ شود ـ



طرح کننده صالح محمد کهسار

۹ـنگهبان دروازه ـ یـك ولا یت کشور ـ
۱۰ ـ دردلدل زار می رو ید ـ از شعرای افغا نستان ـ نه خشك‌ونه تر است ـ
۱۱ـ رعد دوام دار ـ ازشهرهای ترکیه ـ دیوار ـ
۱۲ـ حرف جمع خودما ـ نصف لمبه ـ
۱۳ـ شنونده ـ تمنا مغشوش ـدوازده دانه است ـ
١٤ـ بم سر چپـه ـنصف ـ هم‌خور دنی وهم صرف ـ نودنشده ـ

عمودی :

۱ـ پایتخت‌ارو پایی ـ بالای‌چت ـ به‌آن غرغره می کنند ـزهر ـ
۲ـ پرهیز گار ـ مرکز خارجی ـ ظالم آنرا می‌کشد ـ
۳ـ بابو لت یکجا است ـپایتخت‌ارو پایی ـ
٤ـ زهر ـ اگر آخرش میبود ازوزیران اسرائیل میشد ـ نصـــف عنعنه ـ
٥ـ یك عدد ـ پول جاپان ـسیم‌میان خالی ـ
٦ـ ازو لایت کشور ـ خود بتانم‌است ـ
۷ـ همه اش یکی است ـ اگر نی‌میداشت سمیان می شد ـ
۸ـ تاتر پرا گنده ـ دو نفر درحالت جنگ می کنند ـ
۹ـ دلش نباشدچنین میکند ـمادرشهر ها ـ
۱۰ـ یك عدد. ـ از حروف مجرم ـموسر چپه ـ
۱۱ـ نصف از ســـبزی است ـبین المللی ـ قب ـ
۱۲ـ بیض میان خالی ـ مـــادرعرب ـ
۱۳ـ عذاب خودش ـ بدل نیست ـازفلم های هندی ـ
١٤ـ درب میان خالی ـ شمال ـمربوط یك نفر ـ بین هشت‌ویازده ـ

اعداد نامعلوم

دراین کلیشه هر یك از حروف‌نماینده یی‌یکی از اعداد ا ســت و

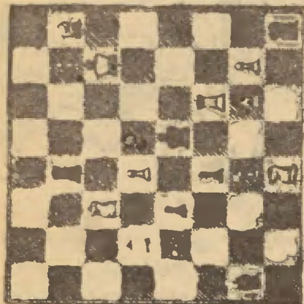
عحل = سح − صصل
+ × :
نع = حق + لق
عیل = نعل + عح

بطوریکه می بینید با آنها عملیا ت‌جمع ،تفریق ،ضر ب و تقســیم انجام داده شده وحا صل عمل هـم‌ثبت شده است اگر اندکی د قـت کنید بدون تردید بیا فتن اعـــداداصلی موفق خوا هید شد، در این صورت نتیجه جستجو ی‌خود را ـبرای ماهم بنو سید .

مساله شطرنج

شماره مهره های سیاه ۱۴ و تعداد مهره های سفید ۷ـ است با وصف این سفید در دو حر کت سیاه رامات میکند .

اگر توانستید به‌حل مسا له‌موفق شوید لطفا جواب خودرا با دا ره مجله بفر ستید وشماره مجله رانیز



حل کنندگان وبرندگان جوایز

حل کنندگان: پیغله سیما متعلمه لیسه عایشه درانی، تاج‌محمد آریا ضیقی، پیغله مسعوده مسعود، ثریا الیاس، محمدناصر کارگرازاندخوی، عبدالرحیم نزهت، محمد یاسین نایاس ،خیرالله غمخوار ،غلام‌یحیی احمد ، خواجه شهسوار از وزارت زراعت، محمد رفیع قیومی ازمکتب شاه شهید،میرضیاء الدین‌انصاری، محمداکبر بدر از افغان مارکیت، محمدایوب قیومی‌ازمکتب شاه‌شهید، محمدجان قاضی زاده، محمدعلی از جمال مینه، مطیع‌الله نزهت‌حسینی، نادره شبرنگ ، علی‌احمد وحید، ترین عظیمی .

برندگان جوایز :

به‌اساس قرعه‌کشی بناغلوخواجه شسهسوار مامور وزارت زراعت و محمدایوب قیومی ازمکتب شاه‌شهید هر کدام برنده پنج جوره بوت پلاستیکی وپیغله مسعوده مسعود و محمدعلی ازجمال مینه هرکدام‌برنده یك سیت جراب اسپ نشان شدند که جوایز خودرا میتوانند از دفتر مجله اخذ نمایند .

چند اختلاف

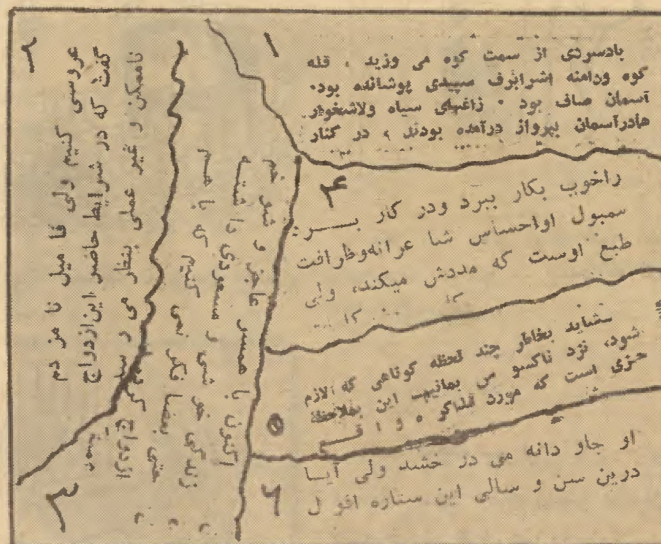
درین دوتصویر بظاهر شبیه‌چند اختلاف وجود دارد. آیا میتوانید اختلافات هردو تصویر راپیداکنید؟ جواب خودرا برای ما بفرستید .

تکت‌شناسی



در اینجا تصو یر سه قطعه تکت‌پوسته دیده میشود که دو لست سویدن آنها را بافتخار بر ندگا ن جوایزنوبل‌سال ۱۹۱۰ چاپو منتشر کرده است وبطور یکه می بینیدنام دانشمندی که برنده جایزه‌شده است دا ازشما همینقد ر میخوا هیم که‌برای ما بنو یسید ، دا نشمندان موصوف هر کدام در چه رشته ای برنده جایز ه‌نوبل شده اند ؟

قطعاتی ازهمین‌شماره



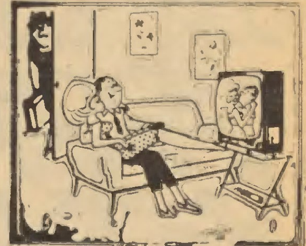
در کلیشه قسمتهای از مضا مین‌ختلف این شماره چاپ شده است که با کمی صرف وقت میتوا نید صفحه مربوط هر بریده را پیداکنید در این صورت شماره هر صفحه‌را برای ما بنو یسید .



درکلیشه بالا شما چندتن از هنرمندان سینمای هندرا یا باخانم شان یا باشوهرشان مشاهده‌میکنید آیا میتوانید همه آنهارا بشناسید؟



گذرگاه تبسم



دختر: ببی چه‌خوب صحنه‌ای ده تلویزیون دیده میشه اینالی حتمایك مزاحم آمده اونهاره اخلال میکنه .

غیبت

دو خانم با هم مشغول صحبت بودند یکی از آنها گفت فکر میکنم عکس ها ئیکه نسرین گرفته خیلی بخودش شبیه است.

ـ راستی تو آنها را دیدی .

ـ نه

ـ پس از کجا میگو ئی .

ـ از ینکه او به هیچ قیمت حاضر نیست آنها را به کسی نشان‌دهد.

بی‌صاحب

مردی را به جرم دزدی موتری در محکمه محاکمه‌میکردند ،رئیس‌محکمه رو به مرد سارق نموده گفت :

ـ آقای رئیس !باور کنید چو ن موتر نزدیك گور ستان بود فکر کردم صاحبش مرده

مثلی‌که مسابقه تلویزیون تمام شده .. !

TENTEZ VOTRE CHANCE

LOTERIE NATIONALE

ـ توهر روز میگی لوحه خر اب شده‌جورش میکنم ... چقدر به ای لوحه علاقه داری .

عشق و ازدواج

زن وشوهر در باره‌عشق صحبت میکردند زن گفت :عزیز میدانی که عشق یك خواب شرین است ؟مرد آهی کشید وگفت: بلی عز یـزم، ازدواج یك ساعت شما رادار است که این خواب شیرین را بهم میزند.



میدانی سگ هم نقطه ضعف او را فهمیده

«دو گروه مردان »

این نکته از «بر نـارد ـشاو » است .

ـ دو گروه از مردان همیشه چند دکمه از لبا سشان افتاده است .

یکی‌مردانیکه زن ندارند و دیگـر مردانیکه زن دارند .



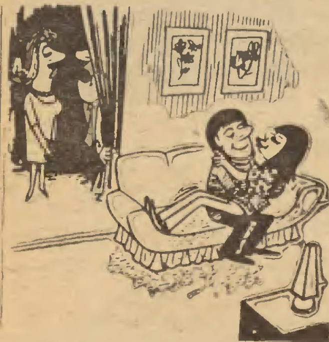
قصه‌بچه‌ایکه حیوانات را دو ست‌داشت

احمد کوچك سر میز غذا در جلو مهمانان بدون اینکه منتظر دیگران باشد خودش ظرف غذا را جلوکشید وشروع بخوردن کرد. پدرش که از این عمل خیلی عصبا نی شده بود با نا راحتی گفت :پسر احمق ،صد بار بتو نگفتم که تا کسی برایـت غذا نداده «پیش‌بزکی» نگو ایـن کاریکه توکردی کاریك‌بچه خر س است .وبعد برای اینکه زشتی موـ ضوع را بهتر به احمد بفهما نـد گفت :میدانی احمد خرس به کـی میگو یند ؟

ـ بله پدر .

ـ خوب به کی میگو یند .

ـ به کسیکه پدرش یـك خر س بزرگ باشد .



مرد : حتما دخترما همراه معلم خانگی خود درس می‌خوانه



یك داستان کو تاه

دو رفیق

دود غلیظی که از لو کو مو تیف بر میخاست ابری ایجاد کرده بود ، بعد ابر مذکور ر میان دره ایسکه قطار از آن میگذ شت پرا گنده و میشد قطار در میان درهٔ بی آ فتاب بیش می رفت .

مردی خیز ز نان ووار خطا بطرف واگون آ خری قطار میدود ، بعد ازینکه کلید را بر داشت صداکرد :

ـ فرار کنید ... فرار کنید .

صدای دیگری هم بلند شد : « فرار کنید »

اما از طرف روشنی یك نفر آمد او دست مجروح خودرا طوری قرار داده بود که تصور میشد چیزی را بغل کرده است . شخصی که‌دروازه را باز کرده بود بوی گفت :

ـ زودتر فرار کن ... ازاینطرف.

ولی آن سمت را که بوی نشا ن داده بود تاریکی بود.

مرد ز خمی باوجودیکه تا جـی خودرا نمی دید باز هم متوجه دست او شد که بکدام سمت اشاره می ـ کند . تمام دست ها در وا گـو ن سیاه بود ، تنها همین یك د ست سفیدبود ... او خواست این دست را لمس کند ... اما نتوا نست، او پیش رفت ، به سمتی که برا یش نشان‌داده‌شده‌بود. وقتی که او از خواب بیدار شد دستش بسیار درد میکرد ، دستش باند پیچی‌شده بود. کارگر قطار حالا بیدار شده بـود و دکمه های کر تی خودرا می بست. از مرد ز خمی ایکه چشمانش‌حرکت نمی‌کرد پر سید : « گر سنه‌هستی؟ حالا برایت می آورم ... به قر یـه میروم ... »

او بعد از یك ساعت بر گشت و پهلوی او نشست . او به مـرد مجروح گفت : « زنم‌پرسیدپیراهنت کجاست ؟ فکر میکنی برایش گفته باشند ... ؟ » بعد بستهٔ را بوی‌داد.

مریض سر خود را تکان داد . مرد هم لبخند ی زد و گفت « جور میشوی » مرد مجروح با لـهجهٔ روسی گفت : « توآدم خوبی‌هستی.»

بقیه در صفحه ۵۹

ماسور وظیفه شناس

یك فروشگاه بزرگ در شر ف سوختن بود مامور ان اطفا ئیـه بشدت فعالیت میکرد ند ،در همین حال ماموران پولیس از نزد یك‌شدن مردم بسا ختمان جلو گیری مـی نمودند یکی از ماموران پو لیس به مردیکه میکو شید‌بسا ختما ن‌نزدیك شود گفت :

عقب بروید .نزدیك شدن به‌آتش ممنوع است .

ولی آقای پولیس من خبر نگـار روز نامه یی هستم وباید حتـی المقدور بیشتر ین اطلا عات‌را جمع آوری کنم .مامور پولیس در حا لی که‌لحن تهدید آمیزی به خود مـی گرفت گفت :

گفتم عقب تیز بروید جز ئیا ت آتش سوزی را در روز نامه ها می توا نید بخوا نید .



نشانه‌حماقت

نوریه در جاده چشمش بدوستش‌نظیفه افتاد ، اوراصدا زد و ضمن صحبت گفت :

ـنظیفه جان شنیده‌ام که با احمد ازدواج میکنی آیا حقیقت دارد ؟

ـ بله‌جانم کاملا درست‌است.

ـولی توکه همیشه میگفتی‌احمـد آدم احمقی هست .

ـبله جانم وتقا ضای ازدواج او از من نشانه بزرگتر ین‌حما قتش است .



چون‌مینی ژوبه خوش دارم سگه‌خوده هم‌مینی ژوبی میسازم.

تاحال‌نفهمیده

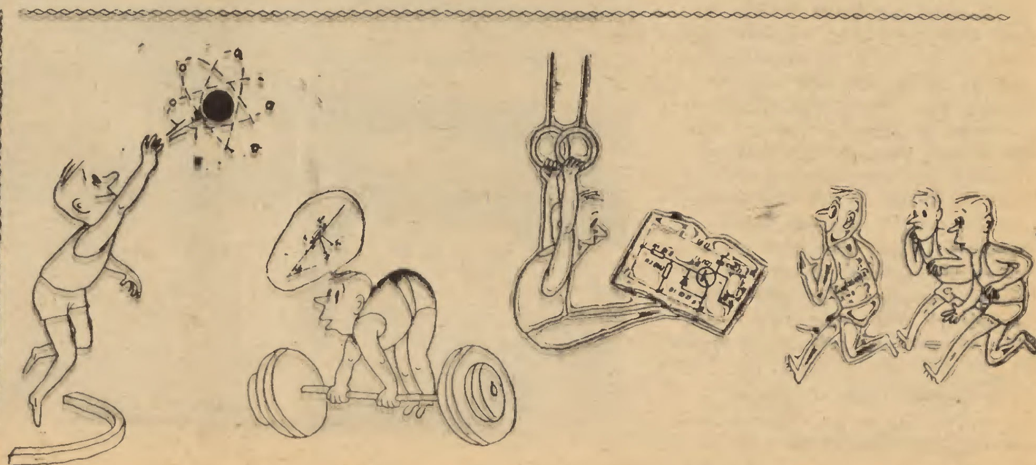
معلم اخلاق برای شا گرد انش‌حرف‌میزد و میگفت هیچ‌چیزی‌بهتر از کانون خانواده نیست ،خا نواده‌یعنی آرامش ، استراحت ، صلـح وصفا ،مثلا «احمد »تو بگو که‌پدرت هر شب بعد از ینکه از دفتر می‌آید کجا میرود ؟

ـتصا دفا آقای معلم ،مادرم هـم خیلی مایل است که این نکـته را بدانند اما تا حال نتوا نسته است‌پی ببرد .

شرین‌شود

احمد : محمود چرا بالای مقالـه هایت شرینی می اندازی .

محمود : بخاطریکه شرین شود . **ارسالی : وستوك کارمل**



وقتیکه ورزشکاران حین تمر ین‌به‌درس های مکتب فکر می کنند

برگزیده

آلفرد هیچکاک



از: جوناتهان کریك

مترجم : نیرومند

دختری از میان مه

برای رالف ایگر دفعتا احساسی دست داد که یك نفر پشت سرش ایستاده وخیره به اومی نگرد • این احساس آنقدر آنی بود که موهای سرش سیخ ایستاد •

اوکوچکترین صدایی را نشنیده ومتوجه نزدیك شدن کسی نشده بود. امایکنفرآنجابود دربن مورد کمترین شك وتردیدی نداشت• باخود اندیشید : بهتر بودکه ازآن محل فرار می کرد• اماخودشرا مجبور ساخت که درآنجا آرام بنشیند و مستقیما به سمت مقابلش نگاه کند • درست در وسط مهٔ غلیظ که درآن صبح وقت درهمه جا افتیده بود چشم بدوزد • مهٔ غلیظ صخره سنگهاو اسجار رابایردهٔ خاکی رنگی پوشیده بود • دربنجا، درهمین نقطه مردجوان باگونه های استخوانی وفرورفته وصورت پراز چین و شیارش که ازمشقت وفشار زندان نمایندگی مینمود یك شب رادر لباس خطر دارددر آنجا به صبح رسانده بود• اوبسیار آرام سر جایش نشسته ، دست راستش باکاردی که درجیب پتلون داشت بازی میکرد •

یك آواز ازپشت سرش شنید که آهسته اوراخطاب کرد: آقا شمابه کارد ضرورتی پیدا نخواهید کرد• این صدایی یك دختر بود • اوازجایی که نشسته بود بر گشته، بی اراده وبی اختیار بصورت صاحب صدا خیره ماند •

آندختر غالبا درحدود ۲۰سال داشت • اوخودش اینطور تخمین کرد• یك دختر با صورت زیباوموهای بلوطی رنگ، چشمهایش تاب خفیفی داشت ومردمك دیدگانش برنگ میشی بود• دختر آنجاایستاده، سرش‌قدری به یك طرف خم گرفته چنان جلوه مینمود که ازایجاد ترس ووحشت دروجود جوان احساس لذت مینمود • وپس از لختی که همدگر رانگاه‌کردند، آن دختر اظهار داشت:

– «راستی من تصمیم نداشتم شما را بترسانم •»

اوآهسته خودشرا نفرین کرد وچشمهارا تیز نمودتامهٔ غلیظی راکه پشت سرآن دختر افتیده بود، بشگافد • شاید اوتنهابود، یا احتمال داشت مردمی دیگرهم همراهش آمده بودند • چطور ممکن بوداین مطلب رامعلوم کند ؟ ولهذاازآن دختر پرسید :

– «شماکسی دیگرراهم باخود آورده‌اید؟»

– «نی •»

– «لطفا ازحقیقت نگذرید • لزومی ندارد بمن دروغ بگویید ! شماچرابی سرو صدا بمن نزدیك شدید • دلیل این حرکت شما چه خواهد بود ؟»

– «من هرگز قصد نداشتم تاپشت سر شما بقسمی بیایم که متوجه نزدیك شدن من نشوبید• مامردم که درآن بالای‌کوهستان زندگی میکنیم همیشه معمولا بی سرو صدا راه میرویم• این‌عادت‌راازسرخپوستانی یاد گرفته‌ایم که دراینجا روبروی مازندگی میکردند •»

– «شمادرینجادرپی چه می‌گردید ؟»

دختر خندهٔ بلندی کرد: من در عمرم بامردعصبی مانند شما برنخورده ام • شما نباید ازیك دختراینقدرترس داشته باشید، یاچطور؟»

– «من‌ازهیچ انسان وزنده جانی‌نمیترسم وازشما پرسیدم که درینجا چه میکنید ؟ بدنبال چه می‌گردید • در جستجوی کسی هستید ؟»

– «من بشماحق میدهم که بنابر دلیلی عصبی باشید • شاید علتی مهمتر ازدگران برای عصبانیت خود دارید •»

دست جوان دوباره در حصهٔ کمربندش تکان خورد• درآنجایی‌که کارد راپنهان‌کرده بود• اصلا قاشقی راتیز کرده‌وبصورت‌کاردی درآورده بود• اواین قاشق رااز مطبخ‌محبس دزدیده بود• مجددا ازدختر پرسید :

– «خوب وآمدن شماراچه بایدتعبیر کرد؟»

– «وشماایگر هستید ، همان زندانی فراری • چطور حقیقت ندارد ؟ من تصویر شمارادر روزنامه خواندم • شمادرراه انتقال تان به زندان نگهبان خودرا کشته و فرار کرده اید •»

جوان لب پایین خودرا دندان گرفته ، بصورت آن دختر نگاه کرد وصدای قدمهای راازمیان مه شنید وگوش دادکه آیا شکستن کدام شاخچه یالگدشدن سبزه رابشنوند••!

دختر اضافه کرد: «حتی درروز نامه نوشته اندکه شماخطرناکترین زندانی در پشت میله های سلول زندان بودید ووحشناکترین فردی برای جامعه قلمداد شده‌اید •»

– «راست میگوید• کی‌اینراگفته است؟»

– «درروزنامه خواند م •»

– «وشرط می بندم که شماهم طوری که ظاهرا جلوه مینمایید، آرام نیستید ؟»

– «آخ، درینجا، درکوهستان اینجا مردان وحشتناکتر و خطرناکتر هم فراوان پیدا میشوند •» دختر روی یك صخره سنگ نشسته پاهایشرا روی هم انداخت وپیهم بصورت جوان می خندید واظهار داشت : «من کمترین احساس ترسی ازشما ندارم•»

مردجوان درجوابش گفت : «شمایقینا برای گردش وگرفتن هوای تازه ازمنزل بیرون نشده‌اید ؟ درتابلوی خود چه نامی دارید؟»

– «اینطور بمن خطاب نکنید • نا م من «دریمامی» است •»

– «یك نام مضحك• «دریمامی» مگر شم میخواهید مرابه روی دستهای خودبردارید• این به یقین یك اسم صحیح نیست !»

– «اما مردانی که درآنجا درکوهستانی ما زندگی مبکنندازین نام خوش شان می‌آید•»

– «خوب، دریمامی• حالاهرچه‌دردل‌دارید• بیرون بریزید ، شمابطور قطع کاری در پیش‌دارید• چه هدفی دارید؟ چه‌میخواهید؟»

– «من شرط می بندم که شما گرسنه هستید • شماازچهار روزبه اینطرف درحال فرار بسرمی برید واحتمالایك پول هم در جیب ندارید •»

– «به این ترتیب موضوع راتغییرندهید• بگویید چه میخواهید ؟»

چه نقشه درسر دارید؟

– «شماعلاوه ازینکه گرسنه هستید ، لباس زندان راهنوزازتن خوددور نکرده‌اید• شمابه این وضع نمی توانیدزیاددور بروید• من حق بطرف نیستم ؟»

– «لعنت بتوای دختر• آخربگو از من چه میخواهی ••؟»

– «اسمم دریمامی است • یك مرتبه‌که بتوگفتم • شماحافظه بسیار بدی دارید و نامهارازود فراموش می کنید• من میدانم‌که شمادرکجا می توانید غذایی برای خوردن پیدا کنید • هرقدریکه مایل باشید • وهم برای پوشیدن لباسی بدست آورید •»

قدری خودشرا بطر ف جوان خم کرده به صحبتش ادامه داد : «وپول هم هرقدر بخواهید • آقای ایگر• پول کافی – پول بسیار • یقینا هزار دالر ضرورت دارید• »

مردجوان غرشی کرد: «دگرچه ؟»

– «همه اش جز حقیقت چیزی نبود که گفتم •»

– «شماکاملا درست جلوه میکنید • اما درآن عمارت یك چیزی صحیح نیست گم شوید ازروبروی من !»

– «لباس، نان وپول شمابیش از ین به چیزی ضرورت ندارید • شما بابدست آوردن این چیزبه فرار موفق می شوید •»

– «وتمام این غنایم درآن گوشه دربالا قرار دارد ومن صرف باید برای برداشتن آنهادستم رادراز کنم • چطور ؟»

– «کاملا صحیح •»

– «من تصور میکنم، دریمامی که درعقب این گفته های تومنظورخاصی نهفته است• شمامی خواهید مرابه سوی یك تلك بکشانید وتمام چیزهای راکه نام بردید درست به روی دامی قرار داده‌اید •»

– «نی •»

– «چیزهایی که گفتید درکجاهست ؟»

– «درحدودیك میل دورتراز ینجا •»

– «یعنی همه چیزبهمین سادگی آماده میباشد ؟»



بقیه در صفحه ٥٤

هزار و یک گپ



مزاحمت

روز ی درخانه نشسته بودم که برایم اطلاع رسید فرزانه خواهر خوانده ام ازسفر چندساله که بسمت شمال رفته بود بازگشته است.

ازین خبر خیلی خوش شدم چرادرین‌مدت طولانی که‌مدت ده‌الی دوازده سال رادر بر گرفته بود از فرزانه هیچ‌اطلاعی نداشتم.

بدون تامل لباسم راپوشیده راه منزل آنها را پیش گرفتم بعداً طی مسافه‌ای‌وارد منزل فرزانه شدم بلی حالا فرزانه شوهر کرده است وصاحب چار او لاد سر ونیم سراست قیافه اش خیلی تغییر کرده است آنوقت که‌من واو دریك مكتب تحصیل میکردیم وباهم رفت وآمد داشتیم خیلی‌جذاب بود .

وقتی چشمم بچشمش خورد بی‌مها باخود را دربغلم افکند آنقدر مرا در بغلش فشرد که گویی روح ازبدنم خارج میگردد ازین احساساتش دانستم که‌خیلی دق شده است وهم خیلی مرادوست دارد وبر علاوه‌درین مدت دوری خیلی‌مشکلات دیده‌است .

خوب باهم یکجا داخل خانه شدیم درانجا جمعی ازدوستان بدیدنش آمده بودند مرا بیك یك ازانها معرفی کرده در گوشه بالای چوکی نشستم .

فرزانه ازهمه دوستان کناره گرفت وبامن پیوست احوالم را درین مدت‌جویا شدوازاو پرسیدم چرا اینقدر تغییر کرده و لا غر شده یی یکبار قطره‌اشکی از چشمانش‌سرازیر شده وبرویم لب خند تلخی زده واولادهایش رایکایك بنام صدا کرده ومرابرای شان‌خاله مهربانی معرفی کرد. خوب ز ندگی چه بازیهایی دارد وقتی انسان دور از اجتماع باشد تنها بخویش بی اندیشد فکرمیکند هیچ تلخی بیشتر ازتلخی زندگی‌خودش وجود ندارد.

دستم راگرفت باخود بیرون برد وآهسته گفت عالیه جان خیلی دردکشیده‌ام خیلی‌تلخی زندگی وناساز گاری روز گاررا دیده ام‌برایت قصه میکنم میدانم این قصه من تراکه عزیز ترین کسم درزندگی هستی ناراحت خوا هد نمود.

بهمه حال ویرا تسلی دادم وگفتم بکمال میل حاضرم حرفهایت رابشنوم ورو یش را بوسیدم ورهسپار خانه‌شدم. درراه خیلی بنظرم گذشت دزمحیطوزندگی ودجتماع‌خیلی چیز هاگفتم وبنظرم خورد که زندگی چه بازیهایی دارد وبه‌بعضی چرابنظر حقا رت می بیند اگر تقدیر چنین است چرا تقد یر بعضی ها خوب وبعضی هاخراب است.خوب ملتفت شدم که‌کلید دروازه را میچرخانم وارد خانه‌شدم رخت هایم رادر آورده روی بسترم کمی استراحت کردم وبر فرزا نه خیلی دلم رنجید باور کنید خیلی ناراحت شدم ومیکو شیدم ازنزدیك باز وبتماس‌شده مشکلاتش را جویا شوم اگر راه‌وچاره پیدا نمایم اورا یاری کنم.

بصدای مادرم همه فکرم‌نقش بر آب شد یکبار خود راتکان داده ازبستر به پائین آمده نزد مادرم شتافتم.

آنروز گذشت وروز های بعدهم پی هم سپری شد تاروزی از فرزانه برایم احوال رسید که‌امروز درخانه تنهاست میتواند مرا بپذیرد . خیلی خوش شدم وفورا لباسم را پوشیده عازم خانه‌فرزانه شدم وبمادرم گفتم امروز مهمانی فرزانه هستم اگر دیرشد پریشان نشوید .

وارد خانه فرزانه شدم اورا شا دان‌یافتم زیرا راستی همان طور که‌گفته بود در خانه تنهابودشوهرش بمسافرت‌یك هفته یی سمت شمال مملکت رفته بود فرزانه رابوسیدم یکجایی وارد خانه شدیم وبعد از صرف‌چای کنا رم نشسته ومرا بگفتارش متو جه‌ساخت او میخواست از اوان کودکی اش شرو ع کندزیرا به این نظر یه‌بودکه من‌یك خبرنگارم ویایك داستان نویس برایش گفتم که تاچه اندازه در زندگی اش واردم ضرور نیست دوباره خودش را بدرد سر بیندازد بلی وقتی انسان باهم آمیزش کرد ازخصو صیات هم آگاه میشوند .

من نیز تا اندازه در خصوصیاتش وارد بودم و خودش برایم قصه کرده بود که چطوراز آوان کودکی نظر به بی تجربه گی خانواده اش او را بدرد سر انداخته اند او را به پسرعمه اش نامزد ساخته اند همه فامیل منتظر این بوده اند تاروزی فرزانه بز رگ شود .

همه متعلقین شان به‌این وصلت خو ش بودند تنها برادر بزرگش که‌ویرا از جان عزیز ترداشت نمیخواست زیرابارمنت‌زندگی پسر عمه‌اش که‌دران زمان‌متعلم مکتب بود خورد ونابود شود .

از آنجا ییکه دختر ك خوبی بو د خواستگارا ن زیادی داشت که ازان جمله تنها بدونفر آن اکتفا میکنیم یکی به اسم احمد که رفیق بسیار صمیمی برادرش بود ودیگر همان پسر عمه اش بـه اسم محمود.

خوب این دو خواستگاران خیلی علا قه داشتند تااز هم جلو بروند وپیش دستی کنند . هردو بنوبه خواستگاری میکردند و میخواستند جای شانرا بیشتردرقلب برادرش باز کنند.

این خواستگار ها تااندازه یی او قا ت برادرش راتلخ ساختند همه فامیل یکطر ف شدند وبرادش به‌تنهایی طرف دیگر چو ن عرصه راتنگ دید بناچار خواهر راگر فته باخویش بجای دیگری برد. دور از نظر دوستان ازوی نگهداری میکرد. تااینجا ی داستان زندگی اش راخبر داشتم و قتی نزدش حکایت کردم و گفتم ضرور نیست از ابتدای زندگی‌ات‌آغاز کنی بهتراست بگویی‌وقتی‌من وتو از هم جدا شدیم وتو پسر عمه ات را گرفتی چطور شد خواستگار دوم چطور کنار رفت برایم قصه کن.

دخترك آهی کشید واینطور آ غاز سخن کرد:

عالیه جان وقتی زند گی به‌انسان ناساز گار بود همه دوستان از انسان میگریز ند . زندگی بامن هم بنای مخالفت را گذ اشت . وقتی ازتو جداشدم وشو هر کردم‌وتشکیل خانواده دادم همه‌اش داستانی جا لبی دارد .

خوب همه خواستگار ان راجواب رد داده تنها دربین شان دونفر رابر گز یدند یکی احمد ودیگری محمود پسر عمه‌ام.

چون از خوردی با پسر عمه ام نامزدبودم هیچ قدرت تنها زیستن رانداشتم مکتب میرفتم وخانه میامدم وبه اندیشه فر و میرفتم .

برادرم خیلی مرادوست داشت روی همین دوستی اش بود که خانمش بامن سرمخالفت راگذاشته بود.

هرقدر با اودوستی میکردم نمیشد حر ف اویکی بود وگفتارش یکی خصو صا و قتی باخانواده مامایم رفت وآمد داشت خو بتر میتوانست بامن مخالف باشد و قتی پرسیدم مگر مامایت وخانواده اش چرابا تو مخا لف بودند آهی کشیده ادامه داد در اول گفتم‌وقتی انسان بدبخت شد همه بااو مخا لفند.

از قضا احمد دو کتور خوبی شدو دریکی از شفاخانه ها شامل وظیفه شد وپسر مامایم که در آن وقت مریضی دا منگیر ش بود او رادر همین شفاخانه بستر کرد ندو تحت معالجه وی قرار گرفت احمد بر ای اینکه خدمتی بخانواده ماکرده باشد واضافه ترصداقت وراستی خودرا برای ما وبرادر م نشان بدهد از هیچ‌گونه کمك وجانفشانی در حصه اش در یغ نمیکرد وبر علا وه شب نوکر ی هاوخدمتی‌بخودش سپرده میشد شبهای دیگر رانیز در بالین بستر پسر مامایم صبح مینمود تا اگر بتواند ویرا از مرگ نجات بخشد .

اما ازبخت بدم اونیز نتوانست در علاجش موثر واقع شود دریکی ازشبهای که‌خانواده شان در مزار شریف بود واورا تنها درکابل بستر کرده بودند دور از نظر پدر وما در درایام جوانی چشم ازجهان بست.

احمد تاتوانست زحمت کشید اشك ریخت ومتاثر شد وقتی مرده را بخاك سپردند دنبال احمد را گر فتند بلی خواستگاری دومم یعنی محمود و خانواده اش برای لکه دار ساختن احمد مدعی شدند که داکتر اورادوای ضد مرضش تزریق نموده از بین برده‌است.

این حرف نبود برای داکتر بیچاره بلائی‌بود که دامنگیرش شد . او را تا اندازه بدرد سر آورد همه گریبانش راگرفتند و تمنا کردند تاپسر شانرا برایشان باز گردا نند داکتر بیچاره چه میتوانست بکند . اگر او از تداوی اش دریغ میکرد حالا مسئول بود اگر ازمن خواستگاری کرده اینکه گناه‌نیست هر دختری‌را هر کس خواستگاری‌میکند.

من مدتی انسبت این جار وجنجال که دامنگیر خانواده ماشده بود مریض شدم در بستر مریضی هم‌مرا آرام نماندند برایم ساختند که‌بااحمد سر اوسری داشته است‌در خفا دور ازنظر مادر وپدر با او رابطه داشته اینکه مریضی دا ر همه اش انسبت دوری داکتر ومشکلا تی که‌عایدش شده‌است میباشد زیرا قراریکه معلومات اکر ده ایم از داکتر لکه برد امانش نشسته او رارنج میدهد.

این گفتار ناعادلانه مرا وادار بمر گ ساخته بود خواستم انتحار کنم اخصو صا وقتی اطلاع یافتم از زبان من‌نامه عنوا نی داکتر فرستاده اند وگفته اند که عز یزم خیلی ازدوری ات رنج میبرم چرا مرایکبار ترك گفتی چرا احوالم رانمیگیری من در بستر مریضی افتاده ام همه وقت چشم‌بدر دارم آمدنت را روز شماری میکنم ازتو که یگانه حامی ومدد گارم هستی‌تمنامیکنم هرچه زودتر خودرا بنزدم برسان احوالم را جویا شو طفلی که‌از تو در بطل داشتم ضایع شد مادر وپدرم ازین اورویه من وتوبی‌اطلاع است پسر عمه ام باز دوباره خواستگار ی را پیش گرفته است مراهمه اوقت اذیت‌میکند.

سوال کردم خوب مضمونی این نامه راچه دانستی که‌چنین میگویی فورا از لای‌سینه‌اش نامه کهنه را بدر آورد ونشانم داد وقسم خورد که‌این نامه نامه من نیست من هم تاجاییکه همیشه نامه هایش را میخواندم‌واز نزدیك مراقب تحصلیش بودم این خط را ازراه میرسد نامه را ازصحن حویلی‌میگیرد

خوب خط را هم خواندم همین مضمو نی بودکه فرزانه برایم گفت. و قتی گفتم‌چطور نامه بدست تو افتاد برایم گفت که نامه را در لای سینه شان گذاشته اند و قتی خانه عمه ام رفته اند در موقع مناسب آنرا ازسینه خارج کرده در صحن حویلی شان افکنده‌اند پسر دوم عمه ام یعنی برادر محمود وقتی ازراه میرسد نامه را ازصحن حویلی میگیرد فورا نزد مادرم شتافته قضیه را باو ی درمیان میگذارد مادرم تاجاییکه به عفت و مردانگی من ایمان داشت این خط را نادیده گرفته التجا میکند که‌شخص نویسنده اش باید یافت شود ونامه رابرای من‌بدهیدتااورا ازبین ببرم .

خوب درانوقت که‌خانواده عمه‌ام ازخداوند چنین دست اویز را میخواستند حاضر نشدند نامه رابرای مادرم بدهند ونیز گفتارش ر ا نادیده گرفته توجه به‌وی‌نکردند.

بقیه در صفحه ۶۳

سکی در کشور ما



بناغلی محمد امین کارگر سکی‌باز معروف

رایج ترین بازی درموسم زمستان بازی است بنام سکی، که خا صتا درغرب عمو میت زیاد داشته و در کوهپا یه های پر برف دیگر مما لك هم اجرای آن توسط سپور تمین ها صورت می گیرد که در کابل نیـز این بازی در سا لهای اخیر به‌صورت مسابقات در چوك ار غندی صو رت گرفته است و کلپ اتفاق یگا نه‌کلپ است که در راه تر ویج این ور زش زمستانی بذل مساعی کرده وبا تیم های ور زشی معارف و پو هنتون‌نیز درزمینهٔ این‌ورزش کمك‌کرده است. وهمچنان باید یاد آوری کرد که‌بانی ورزش سکی در کابل کلـــپ اتفاق بوده و تابحال مو فقیت های‌بینظیری بدست آورده و تا بحال برای خود درین ورزش حریف ندارد.

عکس یکی از سکی با زان ر ا نشان می دهد که در حال اجر ا ی يك مسا بقهٔ سکی می باشد.

استدیوم‌شهر مسکو

استد یوم ها، که برای بر گذاری‌مسابقات ور زشی در کشور ها ی مختلف وجود دارد ، بعضا به‌قدری‌بزرگ وو سیع است که هزار ها نفر در دندانه های آن نشستـــه ومسابقات ور زشی را مشاهده مــی کنند که یکی هم ازین جمله‌استدیوم‌های بزرگ، در ما سکو مو جو د است که در روزهـــای مسابـقه ازهزار ها نفر پذرائی می کند.

این‌ستدیوم تا امروز بزر گتریـــن‌مسا بقات‌را شا هد بوده ازآنجمله می‌توان مسابقه میان تیم شو رو ی‌وبرازیل را یادآورشد

درخشانترین کلپ‌ورزشی‌دراروپا

جو نتو س در خشـــان تر یـــن‌ستارهٔ ورزش در ارو پا بحساب‌رفته واین ور زشکار در راه سپـــو ر ت‌ایتا لیا خد مات قابل قدر انجام‌داده است‌گرچه برای‌مدتی ا ورزش کناره‌گیری کرده بود اینك بـــاز هـــم پس از باز گشت در مـیدان ها ی‌ور زشی ارو پا و جود وی احساس گردیده و با اعضای تیم اش دیـده‌می‌شود،وسر حیوانات سمبـــبو ل است که این تیم را برای مشا هده‌کنند گان معر في ميدارد.

ورق بزنید



درعکس جو نتوس را با چند نفراز اعضای تم اش مشا هده‌می‌کنید.

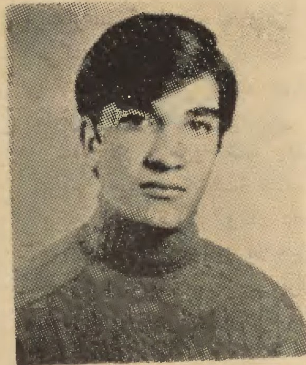
قهرمانان فوتبال کشور



در آخرین تورنمنت فوتبال که به اشتراک ۸ تیم آزاد در غازی ستدیوم برگزار شده بودبالاخره تیم اتفاق مقام قهرمانی را حاصل نمود، گرچه تعداد گول های که به نفع تیم اتفاق به ثمر رسید نسبت به تیم پامیر کمتر بود ولی چون باخت نداشت و تنها دو مساوی داشت لذا مقام قهرمانی را حاصل کرد ، تیم پامیر با یك باخت درمقابل اتفاق دوم شد در حالیکه تعداد گول هایش نسبت به اتفاق زیاد تر بود تیم تاج باوجود آنکه با تیم اتفاق مساوی شد مقام سوم را حاصل نمود در عکس رهبر کلپ اتفاق بناغلی کارگر در حالیکه بیرق المپیك را در دست دارد دیده می‌شود ، این بیرق که صرف تا دایر شدن وبه‌نتیجه رسیدن‌تورنمنت آینده دراختیار کلپ اتفاق است به این اساس اگر در تو رنمنت آینده تیم اتفاق بتواند قهرمانی را حفظ کند بیرق را نیز حفظ و در غیرآن به تیم دیگری تحویل خواهد داد.تا هنوز معلوم نشده که بعداز سه‌مرتبه قهرمان‌شدن بیرق به کلی به اتفاق تعلق میگیرد ویا خیر ؟

چهره های ورزشی

بناغلی حسن یکی از ورزشکاران است که دارای اندام زیبا بوده وعلاقه زیادی به ورزش فتبال دارد از چند سال به اینطرف همواره درمسابقات فتبال دار المعلمین ومکتب تجربوی شامل بوده و فعلا عضو تیم دار المعلمین و سر تیم فتبال‌مکتب‌تجربوی است که‌اخلاق را دریك ورزشکاراز همه چیز مهمتر میداند .



محمد حسن:



شهناز دختر یست ورزشکار وعلاقمند به ورزش که در صنف نهم لیسه رابعه بلخی در تیم باسکتبال آن شامل بوده ودومت دارد، یك ورزشکار خوب ودرآینده قهرمان بوجود آید. وی ازهمه‌مهمتر برای یك سپورتمین اخلاق سپورتی راعمده‌شمرده وخودش‌هم‌این‌سجایارا دارد که قابل یاد آور یست.

تیم شکست ناپذیر برازیل

تیم فوتبال برازیل که یکی از شهیر ترین تیم های فتبال در جهان محسوب میگردد، اخیراً به نسبت نکردن تمرین‌زیاد نتوانست موفقیت های راکه در مسابقات قبل بدست می آورد، دوباره بدست بیاورد، ازینرو قبل از اجراء مسابقات جهانی با مایوسیت تمام مربیون تیم ملی برازیل اظهار کردند که به‌نسبت ملحوظات خاص ما نمی توانیم موفقیت های سال های پار را از نظر سپورتی بدست بیاوریم.

با این هم گفته میتوانیم که برازیل در جهان حریف نداشته ونخواهد داشت .



تیم برازیل در یکی از مسابقات‌دراروپا

مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق‌پولیس‌به تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌راازکف‌داد. الك معاون کمیسر پو لیس‌به‌تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلندپیرکه‌مردمرموزی‌است‌میپرداید . رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار میکند،به‌اثر تشویق لولا بسا نـوایارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار او نزد ماتیلند به کـدام‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت يك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر قت‌میرود

معاون الك طبيعت خشنی داشت . بالار بانهايت بد خلقی زبـان بـه شکایت گشوده‌گفت. موسسه‌ریکارد نسبت به تمام اعضای دستگاه پولیس مشکوك است. ولی‌من توانستم يك بار دگر شامه قوی خودرا مقابـل ریکارد ثابت بسازم. مبا رزه بیـن بالدن‌وریکارد سابقه ندارد .ریکارد اصطلاح مخصو صیست‌که به یکی‌از شعبات پو لیس اطلاق می شود. این شعبه مامور ثبت وجمع آ وری‌سوابق جنا یتکا ران بوده، برای هر یکی‌از آنها دوسیه های جدا گانـه می اندازد .

مامو ران شعبه ریکارد نسبت‌به سائرین هیچ احترام وارزشی قایل نبودند . وحتی بارئیس پو لیس‌که علیه دسپلین انعطاف ناپذیر آنهـا اعتراض مینمود،مخالفت می کردند. الك پرسید ، باز چه وا قع شـده است .

بالار پاسخ داد. شما لابد هنـوز بخاطر دارید دوسیه آن مردرا که از آرشیف ریکارد جهت مطالعه شما گرفته بودم . نام آنمرد رانمی‌توانم درست ادا کنم . لی ...

الك حرفش را تکمیل کرد. لیم.

ـ «بلی ، همینطور يك نام داشت. اماحال معلوم‌شده‌که‌یکی ازعکسهای این دوسیه مفقود شده است. دیروز عصر پو لیس ازینکه شمادوسیه‌راز نظر گذ شتاندید، من مجددابه‌شعبه احصائیه مرا جعت کرده، اسناد را مطالبه کردم. به این تصور که‌شاید به سوابق آن‌مرد دو باره ضرو ر ت پیدا کنید وبهتر دانستم اسنادروی دست باشداما شما اتفاقابه آن‌احتیاج پیدا نکردید ومن آنرابه شعبه‌واپس سپردم اکنون ماموران ریکاردمدعی هستند که يك عکس وار قام‌مربوطه به‌قدو اندام را از دوسیه بر داشته اند . »

ـ یعنی شمامی‌خواهید بگویید که ارقام وعکس را دزدیده اند ؟

بالار که هنوز بالحن عصبی حر ف می‌زد پاسخ داد. اگر ارقام و عکس گم‌شده باشد، اعضای ریـکارد را مسول فقدان آن میدانم . و لی‌آنها غالبا درباره هویت من مشکـــوك هستند و مرا چیز ی شبیه بقه‌می پندارند. آنهاپیهم بالای‌من اعتراض می‌کنند که‌من مامور بر داشتن‌نشان انگشت اشخاص مورد سوظـــن، منحرفین و جنایتکا ران می باشم .

ـ« بالار ، من‌به شما وعده کرده بودم که‌یکبار به شما شانس‌بزرگ برای اثبات لیاقت وکار دانی بدهم وحالا شما می توانید از چین‌فرصتی استفاده کنید. شما آخر ترفیع هم نکرده‌اید پسر کم.زیرا آمران مافوق تصور مینمایندکه شما اعتصاب‌اخیر رادرجمله‌اشخاص دیگررهبری‌میکردید من احساس شمارا درك مینمایـــم. آنهاباعث ناراحتی بدون مو جـــب عده‌یی ازما موران فعال ومـــورد اعتمادی‌می‌شوند وحالا شماحاضرید ازین فر صت بزر گ برای اثبا ت لیاقت وصداقت خود استفاده‌کنید؟» بالار نفس را درسینه اش قیـــد کرده بااشاره سر موافقت خود را برای‌پیشنهاد الك اظهار داشت .

الك گفت : هاگن دریك سلـول مجرد زندانی است . لباس ملکـی می‌پوشید وقیافه خودرا با گریم‌يك مقدار تغییر بدهید تا شنا ختـــه نشو ید .

من‌امر می کنم شما راهم درهمان سلولی بیندازند که هاگن نشسته است . واگر از هاگن زیاد و حشـت می‌کنید. تفنگچه تانرا هم باخـــود بردارید من ترتیب آنرا میدهم تـا شمارا حین ورود به سلول زنـدان تلاشی نکنند.سعی نمایید تاباهاگن گرم بگیرید واورا برسر حـــرف آورید. به او بگو یید که شمابه‌علت کشتن‌يك نفر دردندی زندانی شده اید . اوشمارا نخواهدشناخت.بالار تایك هفته دگر فیته ترفیع سربازو رادر یافت خواهید کرد .

بالار باتکان دادن سر جواب مثبت دادو همینکه آغاز سخن کرد، لحن صدایش نسبت به پیشتر کـــه خصو مت آمیز وخشو نتبار بودتغیر نمود. آقای‌انسپکتر، این‌شانس‌است ومن ازشما آقای انسپکتر تشکـر می کنم . »

يك‌ساعت بعدیك خفیه پو لیس، محبوس خشنی رابزندان کا نن رو آورد . درسلول ا نفر ادی کـه انداخت که هاگن‌نیز در آن جاوجود داشت . یگانه کسی که توانسـت هویت حقیقی زندانی تـا زه واردرا بشناسد ، سرا نسپکتر بـود. او انتظار ورود این زندانی را داشت. يك‌طعمه . سرا نسپکتر او را شخصا تامقابل سلول مجرد همراهی کـرد ووقتی اورا به داخل سلول فر ستاد اظهار داشت . سلام بقه !»

بالار جوابی نداد . وقتی الك‌از قرار دادن معاون خود درسلول‌هاگن اطمینان حاصل کرد، به دفتر خود مراجعت نموده در وازه را عقبـش بست و گو شك تیلفون رابرداشته به‌روی میز گذاشت سپس به ر وی آرام چوکی‌دراز کشیده‌سعی نمود، یکی‌دوساعت خواب‌شود. اماخواب‌به چشمش راه نیافت. رشته افکارش ازبالار به دیك گاردون کشا نیده‌شد وبه لولا وهم به مرگ میلز به‌تفکر پرداخت .

موقعیت خودرانیز شدیدادرمعرض خطر می‌دید امادرك این مو ضـوع باعث کمترین ناراحتی او نشد .

اوبه مایتلند وار تباط او باسایـر بقه‌ها می اندیشید که اکنون غیـر قابل انکار جلوه مینمود پیر مرد يك زندگی دوگانه راپیش می برد ودر دوقالب تبارز مینمود از طرف روز يك تاجر ورئیس شر کتی بود که کار کنان موسسه مثل بید از اومی ترسیدند . از طرف شب با دزدان‌و اشخاص بدتر از يك سارق‌همکار ی میکرد امابقه بزرگ در کجابود .او يك چار مغز کور کی دگر بود.

الك گفت . جز يك چـار مغـز کورکی چیزی‌بیش نیست . اودستها رازیر سر گذاشته، با چشمهای‌باز به سقف می نگر یست، زیـــرا استراحتی راکه می طلبید، برایـش میسر نبود، سر انجام از جایـش برخاسته عازم کانن رو شد .

زندا نبان به‌او گفت که محبوس تازه وارد يك مقدار کافی با ها گن صحبت کرده است والك از شنیدن این خبر تبسمی از روی ر ضایـت خاطر نمود .

او اظهار امید نمود که زندا نی تازه وارد ، ازو ضع و پیشا مـد پولیس باها گن سر شکـایـت را نکشوده باشد .

درساعت سه‌و ٤٥ دقیقه در اتاق انسترو منتها در عمارت اد میرال همر اه‌بادیك گاردون بود. يك آله مخابره در اختیار شان گذ اشته‌شد وآنها پیش ازبه‌کار اندا ختن‌دستگاه بدور میزنشستند. وسپس‌دکمه‌های دستگاه مخابر ه‌را روشن کردند.و دیك‌با تعجب و حیرت فرا وا ن‌آواز مخابره کشتی هایی‌را شنیده‌وشوخی های فر ستنده های ایله گـرد رانیز توا نست بشنود دفعتا یـك آواز بسیار خفیف شبیه قرقر بقه بگوشش رسید. این آواز بحـدی ضعیف بود که کاملا مطمئن نبودآن آواز را جدا شنیده است .

مخابره کننده اظهار داشت .کاپ ریز-شما تایك‌دقیقه ،دیگر‌ازشیکاگو

می شنوید .درهمین لحظه معین همیشه شما می توانید با شیک آنر تماس بر قرار کنید . وقتی عقربه ساعت بسه نزدیك شد، دستگاه مخابره بتغییر موج شروع کرد. پخش پیام به کسانی که منتظر دریافت آن بودند. درست یك دقیقه بعداز ساعت سه دفعتا صدایی شنیده شد . اینجا ال.دی. ام. بی صحبت میکند .

دیك به آوازهایی شفر گوش داد که گفت . تمام بقه‌ها از مرگ میلز اطلاع حاصل کردند. نمبر ۷ به حیات اوخا تمه داد .

نمبر۷ جایزه در حدود صد پوند دریافت کرد .

صدایی که‌ازطریق دستگاه‌مخابره شنیده شد واضح وبصورت غیرعادی خفیف بود . آن‌صدا مربوط به یك زن بود .

بیست وسومین نا حیه با یــد طوری تر تیب بگیرد که نظر بــه هدایت نمبر ۷ درمحل معینه حاصل بدارد . قلب دیك مانند چکشــی صدامیداد . اوگوینده وصاحب آواز راشناخته بود.دیگر جای برای تردید باقی نمانده بود. او آن آواز گیرا ولطیف را بدرستی می شنا خــت. آواز از ایلا بنت بود. دفعتا و ضع دیك برهم خورد واحساس ناراحتی شدیدنمود . چشمهای الك بصورتش دو خته شد و او فو ق طــا قــت انسانی سعی نمود بر خودش‌مسلط بماند .

میخانیکر دستگاه. پس از چنــد لحظه انتظار اظهار نظر نمود .

ــطوری معلوم می شود که‌راپور دیگری را هم پخش میکنند . دیــك گوشی رادیو را ازگوش‌خودبرداشته ازجایی که نشسته بود بلند شــد.

ــما باید صبر کنیم تازیگنا لهای مخابره کننده ثبت شده ومر کــز مخابره بما اطمینان دهد .

سرانجام معلو مات راجع به‌سمت پخش اخبار هم برای آنها رسیــد. افسر مربوط گزارش مرکز مخا بره رازوی یك نقشه قید کرده وبه کمك درجه‌ها سمت مرکز انتشار هدایت راتعیین نموده بود .

افسر موظف اظهار داشت .مرکز مخابره رادیو یی در لندن واقعیست ومن تقریبا ادعامی کنم کــه تمام خطوط درقسمت غر بی شهر هر گر راقطع میکنند وبه احتمال قوی در قلب شهر قرار دارد. وافســـر موصوف پرسید.شما جریان مخابره راچگو نه شنیدید . به نظرمن مرکز پخش ونشر در فاصله نسبتانزدیك به‌این محل و جود دارد .

الك پرسید. به‌نظر شما‌در کدام قسمت شهریابهتر گفته‌ایددرحوالی کدام ناحیه ممکن است دستگــاه نشر الصوت نصب شده باشد .

افسر کشانی یك خط را نه بــا پنسل روی نــقشه کشیــده بــود داده درپاسخ گفت. تقریبا روی‌همین خط.

ودیك که از روی شانه افسر به نقشه میدید با صدای خفه گفــت. عمارت کاور لی در ینجا وا قعست.

اومایل بود زود تر بهوای آزاد بیرون رود. وباو صف آنکه‌صاحب صدا راشنا خته‌بود، معهذا سخـت نیاز مند اندیشه و چرت زدن‌بود. آنها به واتیو ال رسیده بودند که بالاخره الك لب به سخن گشود .

ــآواز چنان بگرشم آشنا آمدکه مربوط به یکی از آشنا یان‌ودوستان بسیار نز دیك باشد همینطورنیست آقای کاونل گار دو ن .

دیك هیچ پاسخ نداد .

الك بحرفش ادامه داد. بسیــار شبیه‌به اوبود . مثل آنکه اوخودش حرف بز ند.

دیك آهی کشیده پر سید.چرااو اینکار را نکرد ؟بنام‌خدا چرا اوباید ان کار را بکند

الك گفت . من ایــن‌آواز را از سالها به این طرف می شناسم‌اودر سابق در تیاتر کار میکردو هنــوز دختر کو چکی بیش نبود .

دیك گار دون ازحر کت بازمانده باد هان بازبه صور ت‌الك‌خیره‌ماند.

الك به ادامه حر فها یش گفت: (من یك چیز رادرك کرده ام اقا ی کلونل گار دون اگر شما یك ذر ه بین رابر داشته به کمك آن‌مسامات روی جلد تانرا مشا هده کنید ، در آنصورت جزیی تر ین خرا شه رابه روی‌پوست بدن تان‌میتوا نیدملاحظه کنید.

همینطور نیست کمیسر گاردون این‌مخابره بی سیم به نحو ی‌شبیه همان‌ذره بین برای من کار داد و توانستم ضعف صدا را دریا بم. او ضمن مکالمه چندین بار کلما ترا جویده اداکرد ومن فورا متو جه آن شدم.

بقیه‌درصفحه ٦١



سرنوشت

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر یست که‌در شرکت عطـرفروشی یك وکیل دعوی بنام(ژیو) کارمیکند. یکی از همصنفی های دوره شاگردی اش‌است میرود ،وتصادفاً درآنجا یك همصنفی سابق دیگرش راکه «موریس» نام دارد وراکه‌یك‌بچه دلپسند است نیز ملاقات‌میکند. (موریس) و«واندا» متقا بلتاً به یکد یگـرابراز دوستی نموده وبعد از چندی باهم ازدواج میکنند . یك روز «واندا» مـیگویـدکه انتظار طفلی‌را دارد و دیگر نمیتواند‌کار کند. اما «موریس»بخاطر معیشت خـو دوهمسرش در پهلوی درس، بعداز چا شت کارمیکند چندروز بعدطفل تولد میشود . اما(ایرین) همینکه میشنود «مو ریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد . واینـك‌بقیه داستان :

باید با مشترکاً عمل کنیم

میدانید من سینما بیدار خوابی کشیده ام ... به همه چیز فکر کرده ام...

و بالاخره از این فکر و خیال به چه نتیجه رسیدید ؟



ستاد ژیلا به کار ملاقات مشغول هستند
و گفتار زیبو، هیچ اثری نکرده است
کاملاً
۲۵۳



گفتار شما قاطع است!
۲۵۴
شاید من برای شما دختر عجیبی باشم اما از دیر زمانیست که آنها را میشناسم... آنها دوستان صمیمی من هستند.



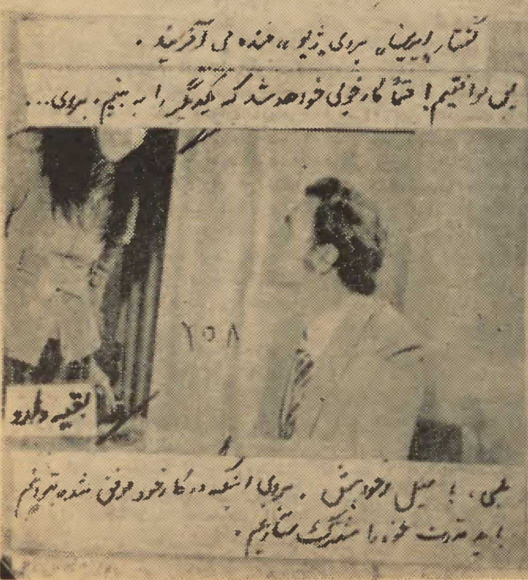
ـ دوست داشتم.
مدتها کاملاً شما به آینده و اینها امید داشتید...
۲۵۵



شاید، همانطور که به شما گفتم، من کارم را یک شغل رسمی نمیدانستم و اینها برای من عشق و کیف خودم است. حتماً به گفته هایم باور می کنید؟
بلی باور دارم.
۲۵۶



پس بنظر خود عمل کنید، کاری نشود که آنها همدیگر را ببینند و زندگی خویش را دنبال کنند، من هیچ چیزی نمیدانم. شما کوشید برای ملاقات ما تعیین کنید.
۲۵۷
بلی باید کار قانونی بشود. کاری مشکلتر از این نیست که بعضی کسان که علاقه به انجام کاری دارند، معطلش ساخت.



گفتار ایلیانه برای زیبو خنده می آفریند.
پس موافقیم! حتماً کار خوبی خواهد شد که یکدیگر را ببینیم، برای...
۲۵۸
بقیه دارد
بلی، با میل و خواهش. برای اینکه در کار خود موفق شده بتوانیم باید قدرت خود را مشترک بسازیم.

بقیه صفحه ۴۷

دختری از میان

– «نی – آنجایك تعدادخانه هاست .»
– «اجناس دریکی ازین عمارات است؟»
– «بلی .»
– « وشما می خواهید مرا تاآنجارهنمایی کنید ؟»
– «بلی .»
– «چرا ؟»
– « برای اینکه شما در اذای اینهمه کمك بمن خدمتی انجام دهید. »
– «می فهمم . هواروشن میشود . چه خدمتی ازمن توقع دارید ؟ دریمامی ! من چه‌کاری برای شما باید انجام بدهم ؟»
– «شمابايد يك نفررابرای من بکشید.»
– «عالی شد ، شمایك دیوانه هستید.»
– «ارزش کشتن رادارد . اونسبت بمن کار وحشتناکی کرده است . عمل بسیار ترس آور .» چشمهای دریمابهم نزدیك شدند . «شمابايد اورا بخاطر من بکشید آقای ایگر. برای مردی مثل شمااین کار مشکل نیست .»

مردجوان لختی بصورت آن دختر خیره دید وآنگاه دوباره به روی صخره سنگ نشست اظهار داشت : «شمادرین پیشنهاد خودجدی هستید، بلی ؟»

– «طبعا جدی چنین تقاضایی رااز شما بعمل می آورم . من میخواهم که این مرد بوضع بسیار فجیعی بمیرد، آقای ایگر .»
– «این مرد... درهمین عمارتی‌که ازآن نام بردید زندگی میکند، ونان، لباس وپول مربوط به او می‌باشد ؟»
– «همهٔ این چیزهایی‌که‌گفتم به اوتعلق دارد. لباسهای اوکاملا بجان شمابرابراست. ودریك خریطه بوره درزیر چپرکتش دو هزاردالرمخفی کرده‌است . همه اش بانکنوت است .»
– «پولها راچطوربامن قسمت می‌کنید؟»
– «من نمیخواهم سهمی برای خودم بردارم . شمامی توانید تمام پولها را برای خود حفظ کنید. من صرف میخواهم اوبمیرد همه اش همین است .»
– «واین مرداتفاقا شوهر شما میباشد یاچطور ؟»
– «نی .»
– «پس اوکیست ؟»
– «رفیق منست – يك وقتی بود.»
– «واوعمل وحشتناکی رانسبت به شما انجام داده است وحال میخواهید ازاوانتقام بگیرید ؟ منظورشما همینست ؟»
– « ماکه درینجا درکوهستان زندگی‌میکنیم همین روش ماست .»

مردجوان جواب داد: «برای من حکایت کرده‌اند خبردارم که مردم درینجا چگونه زندگی‌دارند.» درختم صحبتش ازجابرخاست واحساس ذله‌گی شدید نمود «خواب دیمامی بااینهم اگردامی سرراه من گسترده باشند، شمایگانه کسی هستید که خواهید مرد . فهمیدید که چه گفتم ؟ واگردرراه من تله نگذاشته باشند، به این معامله موافقه‌دارم. درست است ؟»

آن دخترازجایی‌که نشسته بود به یك جست بلند شد. چشمهایش بنای درخشیدن راگذاشت وباهیجان فریادزد :«پس شمااین کاررامی کنید ؟»

– «چرانی. شماحق بطرف هستید. برای مردی مثل من انجام این عمل هیچ اشکالی ندارد .»

آن دختر بامسرت زاید الوصفی اظهار داشت : «همه‌اش آسان است . بدست آوردن پول، لباس وغذاهم کدام پروبلمی بشمار نمیرود .» سپس پیشاپیش مردجوان ازوسط مه براه افتاده ضمنا به حرفش ادامه داد: «اوهم اکنون در حال نشه میباشدو درخواب است . تاابدطول خواهد کشیدکه اودوباره بیدار شود .

– «ازکجاشمااینقدر دقیق میدانید ؟»
– «شماغم مرانخورید . صرف به داخل عمارت رفته اورا بکشید .»
– «عمارت مورد نظر شماازینجا چقدر دور است ؟»
– «صرف يك میل . لطفاازنزدیك مرا تعقیب کنید ؟»

آن دختر بسیار چست وچالاکتر از ایگر بود وهمیشه بیك فاصلهٔ معین پیشتراز او حرکت می‌کرد وهمینکه فاصله بین شان‌زیاد می شد می ایستاد منتظرمیماند تا ایگر به اوبرسد . معهذاراه رفتن درراه باریك پراز سنگ وپرپیچ وخم کوهستانی کار آسانی هم نبود. تقریبایك ساعت وقت بکار بود تاپیاده آن فاصله راطی کرد .

دریمامی دفعتا ازحرکت بازایستاد ، به طرف يك کلبهٔ کوچك نیمه شکست کرده که ازلای مه نمایان شد، باانگشت اشاره نمود واظهار داشت : «مابه هدف نزدیك میشویم عجله کنید آقای ایگر !»

ایگر غم غم کرد: «همیشه خونسردباشید وهان، يك موضوع‌دگر. شماهم بامن به‌کلبه وارد می شوید . نه به این علت که بشما اعتماد ندارم، اما ...»

دریمامی بسیار هیجانی بود وجواب داد: «البته باشما به‌کلبه می آیم . من میخواهم وقتی شمااورامی کشید، ناظرمرگش باشم!»

ایگردرحالیکه هردوبه طرف کلبه پیش می خزیدند باخودگفت : من زهر میخورم اگرتوآن دل وگرده راداشته باشی که‌صحنهٔ مرگ اوراتماشا کنی . امادریمامی ، این آخرین صحنهٔ خواهد بودکه درزندگی خود خواهی دید. اگرخجلت آوراست که دختری به‌زیبایی وجوانی تو... امامن بهمین‌سادگی نمی توانم قبول‌کنم‌که یکنفر شاهدرابگذارم زنده بماند !

دریماباحتیاط تمام دروازه راباز کرد و هردووارد کلبه شدند . کلبه صرف يك اتاق داشت که هنوز بوی کباب وویسکی استشمام میشد. يك مردکه لباس کامل به تن داشت به روی يك بسترافتاده ، نفیر خوابش شنیده می شد .

دریمامی آهسته‌گفت : «پول درزیردوشك اواست .

ایگر پاسخ داد: «می فهمم .» سپس‌کارد راازجیب پتلونش بیرون آورد . تابه بستر دوقدم فاصله داشت . بافرود آوردن چهار ضربه محکم کارشرا تمام کرد .

اوکارد رابه روی زمین گذاشته ، سپس جسد بیجان مقتول راازروی چپرکت پایین انداخت وآنگاه دست خودرابه زیر، دوشك فروبرد. پول هادرست ازهمانجایی که دریما گفته بود پیداشد : يك‌خریطه سفید رنگ عوض بوره بابانکنوت هاپرشده بود .

درحالیکه لباسها را به روی میخهاوکوتبند زیروروممی کرد، خریطه رابه‌دست چپ‌گرفته بود . بعداخودراخم کرد تاکارد راازروی زمین بردارد. اماصدای زاری واستغاثهٔ‌دختر راشنید ، بهرحال واکنون نوبت دریمامی بود که باید به خطرناك بودن ایگر باورمیکرد.

ایگر چرخی زدوپشت سرش رادید، از شدت حیرت دهانش بازماند .

دریمامی آنجانبود. گرچه اووقتی رفیقش کشته میشد فرار نکرد واین موضوع راایگر میدانست . عرق سرد، روی پیشانی ایگر نشست . پوست بدنش ، خصوصا حصهٔ هردوشانه والاشه هایش بی حس شد ، مثل آن بودکه کسی داروی بیهوشی به او زرق کرده باشد. هابه نظرش آمدکه خریطه بانکنوت هایك خروار وزن دارد .

ابتدا يك قدم به طرف دروازه برداشت. امادروازه بصورت خود کار بازشد ودونفر وارد کلبه شد. هردومردقوی هیکل وبلند قامت بودند.هردویونیفورم پوشیده وتفنگچه بدست داشتند ، آنهاسینهٔ رالف ایگر را هدف گرفته بودند .

مسن تر آندو بالحن خشکی اظهارداشت: «هرکوششی برای بیرون رفتن ازینجابیهوده است . جوانك کارد رااز دستت به زمین بینداز وهردو دست رابالای سرت بگذار!»

رالف که هنوز نتوانسته بود، غایب شدن دریمامی وپیداشدن پولیس هارابه‌آن سرعت نزدخودحل کند. دراجرای هدایت پولیس تعلل کرد .

پولیس جوانتر گفت : «به هرچه مامور نظمیه می‌گوید حمل کن . عجله کن اگر نه باخالی کردن‌یك مرمی کاسهٔ سرت راسوراخ می کنم !»

رالف ابتداکاردازدستش به زمین انداخت. سپس خریطهٔ پول راازدستش رها کرد و آنگاه هردودست‌رابالابردمروی سرش‌گذاشت. رالف صدای خودرا شنید که ازخودش می پرسید :

دختر، دخترکجا رفت ؟

مامور نظمیه سوال کرد: «کدام دختر ؟ هارف ! توکدام دختررادیدی ؟»

هارف پاسخ داد: «من ؟ چطور؟ والت! اصلاتومتوجه هستی که ماچه کسی رادرینجا گرفتار کردیم ؟ این مردهمان زندانی فراری است که محافظ خودراکشته است . این رالف ایگر نام دارد !»

مامور نظمیه گفت: «چه عجب هارف ؟ چه اتفاق هیجان آور؟ بیابرویم درمیان بته ها می نشینیم وآنقدر صبرمی کنیم تامه وغبار برطرف شود . وآنگاه به طرف کلبه حمله می آوریم . اماکی ازین رفیق مامواظبت می‌کند !»

سپس ازمقابل رالف ایگر گذشته از گوشهٔ چشم مقتول رادیدکه دروسط خون غلتیده بود. پس ازدیدن جسدبیجان مقتول گفت :

– «فکرمی‌کنم مابا«یود» هیچگونه مشکلی نداریم ، هارف ! این رفیق ماکارش راتمام کرده ومادرنتیجه يك زندانی فراری را گرفتار کرده ایم .»

هارف غم‌غم‌کرد : «باوصف اینهم، حیف که اومرده . من تصمیم داشتم وقتی با او روبرو می‌شویم چند دندان اورا بشکنم . وقتی بنظرم می آیدکه اوبارفتار دورازاخلاق به يك دخترپاك تجاوزکرده است انگشتهای من تکان میخورند .»

مامور نظمیه جواب داد: «من احساس ترا درك می‌کنم . بهرحال رالف ایگر رااز نظر دورمکن . يك مردکه به دختری تجاوزکرده اوراباردار بسازد وآنگاه اورابه قتل برساند سرنوشتی جز مرگ ندارد.» سپس سرش راتکان داده آب دهانش رابیك گوشه اتاق انداخت .

– «آری چنین مردی باید بمیرد.»

رالف ایگر خیره بصورت مامور نظمیه دیده دومرتبه سعی‌کرد، حرف بزند، اما زبانش یارای حرکت نداشت . درنوبت سوم توانست زبانش رابه حرکت آورد .

– «این مرد، اوراکشته است ؟ شماهمین لحظه گفتید که این مردیك دختررادر آنجا به قتل رسانده است ؟»

مامور نظمیه باحرکت دادن سر حرف‌اورا تایید کرد: دیروزشام ، بلی دیروز شام اوراکشت .»

هارف فریادزد، «هی ، رنگ صورت تو ازخریطه بوره سفید ترشده است ؟»

رالف زیرلب اظهار داشت : «لطفا بمن بگویید ، نام دخترچه بود ؟

مامور نظمیه پاسخ داد : «نام دختر دریمامی هاریس بود. امااین موضوع به شماچه ربطی دارد ؟»

بقیه صفحه ۹

۱۳۰۰۰ طیار.

پرواز طیارات در میدان هوا یی کندهار ۹۵۹ پرواز احصا ییه داده شده است.

معاون هوا نوردی در مورد میدان هوایی که‌در آینده درلوگر اعمار میگردد .، بروی پلان ها ی طرح شده، این‌طور توضیح داد:

–اگر این میدان د رسال ۷۸ ۱۹ تکمیل گردیده و مورد استفا ده‌قرار گیرد۹٦۵۰ طیاره ودر حدود ......۳ نفر مسافر استفاده خو ا هد کرد.

پنجسال بعد از تکمیل این‌میدان تعداد طیارات‌که ازین میدان استفاده میکنند به(...۱۳) پرواز و تعد اد مسافرین به(...٦۸۵) نفر پیش‌بینی شده است.

سوال دیگری رابا معاو ن‌مدیریت هوانوردی هوایی ملکی اینطو ر مطرح میسازم.

احصا ییه پرواز های عبو ری از فضای کشور چگو نه است ؟

وی‌میگو ید:

–قبل ازسا ل ۱۹۷۱ –درماه..٤۰ تا٤۵۰ پرواز عبور ی در فضا ی کشور صور ت میگر فت، اما از آن تاریخ‌به‌بعد نظر به تغییری که روی بعضی عوا مل در کر یدور فضا یی بین‌المللی صور ت گر فت، پرو از های‌عبوری (۱۳۰) پرواز تقلیل‌یافته است.

ازهر پرواز عبور ی ۲۵ دالر اخذ میگردد.

بقول معاون مد یریت هوانور دی درکشور ٦میدان پخته و۲٤ میدا ن خامه‌وجود دارد که ازآن هااستفا ده میگردد.

قرار است آخذه **اطلاعات فضایی** درکابل اعمارگردد درین باره‌بناغلی ملیار اینطور تو ضیح مید هد :

–هوایی ملکی ،کنتر و ل پرو از های ملکی را،نیز در فضای کشور به‌عهده دارد.

بقیه در صفحه۶۰

نوشته‌ی : خان آقا سرور

بولیت



محصول مشترکی از کمپنی های برادران وارنروسون آرتس، بطریقه ۳۵ میلمتر تکنی کلر،

پرودیوسر : فیلیپ دی انتونی •

فلمنامه نویسان : الان آرترست مین – هری کلیز.

کار گردان : پیتر یاتز •

فلمبردار : ویلیام ای فرانکر •

و موسیقی از : لالو شیفرین •

باشرکت: ستیف مك کوین – جاکلین دی‌ست– روبرت ووگن و..

با روی پرده آمدن اکثر پدیده های‌مدرنی بخصوص از سینما ی غرب، مفکوره‌ای دست میدهد که دیگر آخرین قدر تهای چشمگیر تخنیك که همزمان با هنر سینما آمیز شی یافته است تحت تسلط‌هنرآفرینان در آمده و ژرفترین زوایای هنر هفتم‌کاویده شده است •

ولی در هر بر خورد با نو آوریهای بکرتر و ممیزات دست نا خورده تری روبرو میشویم که بیانگر تلاشهای پیگیر آنعده کسانی مینماید که بواقعیت میخوا هند ، از (لنز – دور بین) کوچك کمره • مزایایی بهتر و ارزشمند تری در مسیر ارتقایی و گیج کننده ی هنر سینما و فلمسازی ، ردیف سازند •

فلمسازان غرب ،زمانی‌با ساختن فلمهای کمر شکنی چون مای فیر لیدی – کلیوپاترا مسقوط امپراطوری روم ، تورا توراتوراوغیره تماشا چیان سینمایی را به شگفت و حیرت و امیدا شتند و گاهی هم با تهیه

فلمهای دست دوم یعنی کم مصرف چون آخرین مبارز ، ازدواج بسبك ایتالیایی‌وهم طلاق بطریق ایتالیایی – بارا باس – آخرین زن بطرف تپه و غیره ، در حالیکه

کمره محض فلمبر داری میکرد ، هنر می آفریدند و مجذوب میساختند ولی دیگر اکنون فرصتی فرا رسیده است که‌همزمان با ثبت صحنه یی ، نو آوریها در طرز

فلمبر داری و دایر کشن بکار رفته، و تلاشی های برای بهتر جلوه دادن کار هر یك از اعضای یونت یك فلم که یکی بهتر از دیگری اندوخته های خود ها را

برخ جهانیان میکشند، بامصرف کمتراز پیش پدیده سازی نمایند •

فلم بولیت که از همین دسته فلمهابوده ودر بکار بردن کمره بخوی آرتستیك توانسته است تماشا چی راجزو گرمو

بازیگران پیوند زند ، در واقع یك نو آوری جالبی پذیرفته شده میتواند چه در سرتا

سر فلم هر گاه در تلاشی (ماسترشات) و یا بهترین شات فلم بر آییم صحنه های (موتر دوانی که کمره همان ۲۴ فرم، فیشانیه فلمبر داشته و از هیچ ترکی‌استفاده نکرده است، با صحنه‌ای که درشروع‌ازبالای یك اپارتمان آهسته وبدون تکان بصحن‌جاده پایین میشود) و چند صحنه‌ی دیگر، هریك از دیگری بهتر جلوه کرده و در انتخاب

ماسترشات فلم تشویشی را بمیان می‌آرد همچنان دایرکت این فلم که در انتخا ب زاویه های کمره دستی توانا داشته است و بخصوص ثبت صحنه‌ی (دعوت که ازپاهای

دختران جوان فرم کمره را تزیین کرده و ادخال (بولیت) را در میان آنها بقسم دور نمایی مینما یاند نمایشگر خوبی‌ازفکر جوان دایر کتر شده میتواند •

نگاهی بچگونگی فلم

فلم بولیت که‌از دسته‌ی فلمهای‌پولیسی سینمای امریکا میباشد ، با وصف آنکه‌هنر

بی ساخت و طبیعی هنر پیشگان مو فق و شناخته شده یی همانند (ستیف‌ام‌سی‌گوین‌و

روبرت ووگن) را همراه دارد ولی چون‌شیوه خاص پولیس را تعقیب میکند ، کمتر از مزایای هنری بر خور دار بوده و نباید نیز

از یك فلم کاملاپولیسی انتظار هنری بودن را داشت ، چه در طرز کار آن فاصله یی موجود است ولی رویمهرفته فلم در خدمت

توضیح مطلبی بکار برده شده است ، که از آمیزش قدرت خلاقه‌ی کمره مین‌با قوه‌ی

واقع گرایانه‌ی آفرینش ذهن دایر کتر ، چه پدیده یی گیج کننده بمیان می آید چه

فلم طوری ترتیب‌و تدوین و دقیقانه‌پیریزی شده است که همگام با واقعیت ها جلوه

کرده و با تماشا چی ارتباط مستقیم می گیرد •

همچنان دایر کتر برای اینکه تماشاچی

را بحد اعلی آن در هیجان نگهدارد همزمان با مسیر اصلی فلم ، بعضا حوادث تازه

تری را نیز در لابلای فلمش نوید میدهد، تا باشد کنجکاوی بیشتری را بر انگیخته

باشد که این خود اسلحه یی دیگری برای اثبات‌قول‌دایرکتر شمرده میشودولی هنگامیکه فلم بطور غیر مترقبه یی بپایان میرسد نه‌تنها از حادثه منتظره خبری نیست بلکه

فیصله‌ی دایر کتر نیز که عبارت از (ترك مسلك بولیت قهرمان فلم بمنظورزندگی بی سر و صدا تری با یگانه همسرشی) می

باشد نیز تا حدی بقضاوت عامه سپاریده میشود تا هر کس بخواسته‌ی خودش از فلم نتیجه گیری نماید •

فشرده‌یی از داستان:-

افسر جوان و کار آزمو ده یی بنام (بولیت) مامور میشود تا از یگانه عضو زنده‌ی (سندیکای جنا یتکاران شیکاگو)که

بدست پولیس افتیدمو بایست برای چهل وهشت ساعت دیگر زنده نگهداشته شود تا در محضر قضا به پرونده یی شهاد ت بدهد که از طرف ،«ملز» آفیسر پولیس مطرح میشود ، نگهداری کند •

ولی چون بولیت میداند که محبوس در محل مطمینی قرار دارد ، ازطرف شب پولیس را برای حفاظت وی توظیف‌داشته

و خود بمنزل میرود • در نیمه ی همان شب پولیس موظف توسط همین جانی که اکنون در سانفرانسسکو زندانی شده است مورد فیر گلوله قرار گرفته و خودش نیز توسط رییس باند بقتل میرسد •

اینجاست که تلاش برای بدست آوردن

قاتل فلم را در مسیر اصلی کشیده و این تلاشها تا زمانی ادامه یافته وفلم رابنقطه‌ی اوج پیش میبرد که (قاتل شاهد) میخواهد پولیس مجروح راکه تاهنوز در شفاخانه

بسرمیبرد ونمرده است از بین ببرد تا مشخصات وی افشا نگر د یده باشد، ولی غافل از آنکه قبلا بولیت از چگونگی اطلاع یافته و در تجسس دستگیری وی است

تا اینکه بزحمت زیادی بولیت جوان‌موفق میشود او را با موترش طعمه حریق‌سازد •

اکنون اگر چه فلم ختم شده مینمایدولی از آنجاییکه از یکطرف وقت مقرره فلم بسر نرسیده است و از جانبی هم ازگفته شیکسپیر که میگوید نمایشنامه‌یی ختم‌می میشود نه اینکه زندگی بشر خاتمه یافته باشد ، پس بایست در ختم هر نمایشنامه اندکی از ادامه ی حیات تذکری بعمل آید، استغاصه نموده باشند قتل تازه تری‌درسر راه بولیت جوان سبز میشود ، که با چند صحنه سازیهای دیگر قاتل دومی نیزکشته میشود وفلم انجام می پذیرد.

بولیت که دیگر کاملا خسته شدهٔ است بمنزل باز میگردد واز دیدن خانمش روی بستر که به تنهایی خوابیده است بیادگفته هایی می افتد که خانمش وظیفه‌ی او را نمی پسندد ، پس افسر جوان با کنار گذاشتن تفنگچه و مرمی هایش که کمره بار دوم نیز داشت نمای آنرا ثبت میکند، میفهماند که دیگر از وظیفه دست میکشد •



استیو مك کو ئین در صحنهٔ ازفلم

بقیه صفحه ۱۰

هنر بالت و فلم

(زیبای خوابیده) ، (دریاچهٔ قو) و (چار مغز شکن) او طرف علاقه مایا قرار دارد . واین زن هنر مند باظرافت و زیبایی در نقش قهرمانان بالت های یاد شده ظا هر گر دیده است اگر به سخن درست بگو ییم تمام ز ندگی خلاقه هنری او بـا موسیقی چایکو فسکی همرا هـی دارد . روی همین دلیل است کـه بدون شگفتی و تعجب او در فلـم چایکوفسکی ظا هر گردید. و ظیفه سنگین او در این فلم با ظا هر شدن درنقش الیزای سراینده نمایی جدید برول های گذشته اش افزود .

برا ی او ایفای این نقش عـا دی بود زیرا اومدتهاست که دربرابر کمرهٔ فلمبرداری قرار گرفته است .

فلم چایکو فسکی بانقش جـدید انا کار نینا ساخته الکساندر زارخی برای مایا راه های جدید هنـری گشود .

او دراین فلم نشان داد که دست چیره و توانایی در ظاهر سا ختن احساسات لطیف هنر بالت در فلم دارد .

به این ترتیب کاری که د ر هنر بالت و فلم کس نمی توانست حتی اندیشه اش را در ضمیرش راه بدهد ، با مهارت انجام گـرفت . هیچکس باور نمی کرد که اناکارنینا بتواند با هنر بالت روی ستیژ بیاید مایا بود که مرز های ایندو هنر را در هم نوردید و بین آنها پیونـد جدیدی ایجاد نمود.

درفلم اناکار نینا به صو ر ت بالت برای اولین بار شیوهٔ تو قف ناگهانی فـلمبر داری بـه صو ر ت عالی آن بکار رفت تادر آن خودکشی قهرمان به صورت عالی آن به نمایش گذارده شود .

همچنان برای بار اول در هـنر بالت تکنیك سر عت زیاد عکا سی بکار رفت تابه صورت درست خوف ترس ، سر سام وهذ یان گو یـی آن بمایش گذارده شود .

همانطور برای برای بار اول در هنر بالت حر کت دینا میك سینما مبنی بر پیوند حوادث ضمنی بکار می رود .

برای باراو ل در هنر با لت ، ما چیزی را مانند بزرگ نما دیده می‌توانیم واین در حالاتی است که روشنی بر چهره و دست هـا ی شخصیت اول فلم تو قف می نماید و برای تماشاگران اجازه می د هد تااحساس او را درك نماید .

مایا می گوید :

بدبختانه ، سفر های ز یـا د و پروگرام مصروف کننده تیاتر کمتر فرصت آنرا میدهد تا به سینـمـا بپردازم . و لی عشق من به جها ن سینما هم چنان پایدار مـا نده است و بخاطر اینکه من یك بالرین هستم در مورد فـلم احساس بخصو ص دارم .

سینما به هنر بالت ورقص امکان درخشیدن جدید را داده است و باین سبب من ستا یشگر آن هستم .



مایاپلیز تسکایا بالر ین معروف بالشوی تیاتر

بدتر از مرگ

کرد. از روزی که پوسه بدون دق الباب وارد اتاق سلینا شده تن نیمه عریان اورا دیده بود قدغن کردکه دیگر هیـچ کس حق ندارد بدون اذعان قبلی وارد اتاق او بشود.آنروز باشانه‌موی نقره‌اش به‌پوسه حمله‌کرد. شانه او نوعی سـلاح هم شده میتوانست • همینکه پوسه خجالت زده ومضرو ب سر برداشت دایتون بیلز قهقه زنان‌دیانا ، یك دختـر رزمنده و تسلیم ناپذیر را بیادآورد.

سلینا اجازه داد ودایتون بیلزواردگردیده گفت :

کسی راکه در جستجویش بودیم امشـب خواهیم دید.

سلینا دردل احساس خـوشی کرد. پس میتواند بزودی بکشورش بر گردد.

دایتون بلیز ادامه داد :

ـمن وتو باهم میرویم وبدون و جـو د شخص چارمی بااو داخل مذ اکره میشو یم هیچکسی نباید در این کار ما مداخله داشته بـا شد •

سلینا درحالیکه بسوی دایتون‌نگاه میکرد برنارد را دگر باره بخاطر آور د (کریـج خودرا بنام برنارد معرفی کرده بود) مـر دی نیرو مند ، باعضلا تی قوی وبهم پیچیده‌ولی سریع العمل وفرز • آری آن درو غگو هم‌مثل دایتون قوی بودولی باوجود این یاد آوری ها ی غیر ارادی بازهم دردلش علا قهٔ بیشتری نسبت به این مرد احساس نمیکرد • همـا ن روزی که دایتون برای نخستین مرتبه بحرم واردشده بود، معلوم بود که اینمرد جـز خودش دیگری رادوست داشته نمیـتواند • صدای دایتون رشته اندیشه های اورا قطع کرد :

ـبااین شخص که ناکسوس نام داردصحبت یکنیم وسعی خواهیم کرد به خـریدا ر ی جنسی که‌پدرت خیال فروش آنرا دارد ،راضی شود. بعد ازان هم بکشورت مرا جعت‌خواهی کـرد.

سلینا پرسید:

ـچرا ؟ چرا این شخص آنقدر بخر یدن آن جنس علاقمند است ؟

ـبه خاطر آنکه جنس رابد یگری بپـو ل بیشتر بفروشد • یك شخص اهل تجا ر ت ومعامله است • بیشتر ازین چیز را بتـو توضیح داده نمیتوانم •

ـولی اگر نخواهد بخرد چی ؟

ـخوا هدخرید • لازم است خـر ید اری کنـد.

دگرباره صدای دق الباب بلـند شد و اینبار پوسه بود • دایتون‌بلیزگفت به او اجازه بده ، شاید لبا سهایت را آو ر ده باشد.

ـلباسهای من ؟ کدام لباسها ؟

ـ جائیکه امشب می رویم یك مجلس بالماسکه ترتیب داد ه است. تودر لبا س یك کنیز شرقی ظاهر خواهی شد. و قتـی دید دختر جوان نگاه های حیـرت زده و استفهام آمیز میکندبه‌توضیح بیشتر پرداخت وبا دستهایش به اشاره وتمثیل آغاز کرداما درنخست سلینا این کار های او بنظر ش بی معنی می آمد ولی کم‌کم بفهوم آن‌پی‌برد و ازاینکه در نقش کنیز دایتون بلیزظاهر خواهدشد ، بی محابا بخنده افتاد و لـی وضع دایتون بلیز کماکان جد ی می نمود، پرسید :

ـناراحت نشدی ؟

ـنمیدانم ولی در هرحال بعد ازدیـدن لباس میتوان تصمیم‌گرفت.

پوسه، داخل شد. مثل یکی از کشیشانی که‌درموقع ایراد موعظه باشد جدی می‌نمود • لباس رومانیتیکی دربرداشت و لی همینکـه صدای فریاد سلینا راشنیداز وحشت‌یك‌قدم عقب‌رفت‌وجای‌ضربت‌شانه‌موی‌سلینا برچهره‌اش، به درد آغاز کرد. سلینا که از لبـاسها ی کنیز انه خوششش نیامده بود وآنـرا بسیار عریان میدید ،پرسید :

ـاگر کسی مرا چندك بگیرد چی ؟

رنگ پوسه مثل برف سپید شده‌بود. او فکر کرد واقعا اگرروی پل اکادمی کسـی چنین جراتی بکند چه واقع خواهد شد. این دختر که‌به نزدیکترین مرد بخود هـر روز، پرخاش میکند، باآن ناشناس گستاخ چـه سینمایی تدویر خواهد کرد. دایتون بلیـز بفریاد او رسید وجواب داد :

ـ کسی تراچندك نخواهد گرفت ، اینهـا انسانهای عادی نیستند.

ـامیدوارم اینطور باشد • و لی‌پوشیدن‌این لباسها در هرصورت چه‌معنی میتوا نداشته باشد ؟

ـشاید بخاطر چند لحظه کوتاهی که لازم شود، نزد ناکسو س بمانیم. این بملاحظهٔ چیزی است که مورد مذاکر ه و ا قـع خواهد شد.

ـچرا ؟

ـاین انگلیس تصو ر میکنم این روز ها بیمارشده باشد اگر نشده ایجاب می کند اورا به‌قتل برسانیم.

ناتمام

مرا بنام داکتر «باسکر» همان فـــلم صدا میزدند، علاقه میگر فتند همرایم صحبت نموده و امضایم را مطا لبه می نــمو د ند تصو ر من بیقین مبدل شده وآرزویم از ینکه یك هنر پیشهٔ سینما یی شده بو دم بر آورده شده است.

سپس فلم «بمبئی توگوا» ببازار آمد واین فلم عقیدهٔ مردم را درحصهٔ من تاریك ساخت زیرا ایشان مـــی خوا ستند من برای همیشه در فلمها رول دکتور با سکر را ببازم و لــی اینبار هیرو بودم!!

هی‌هی چه دنیا ییست؟ مردم‌تاچه حد کو تاه نظرند! من همین حا لاهم مانند همیشه احـــترام آ ر تیستان پیشین و آنا نیرا که حتی دورو ز بیشتر از من بروی پرده آمده ا ند دارم، ولی تا حدی آن هنر مند ا ن از من خو ششان نمی آید. زما نـــی باین عقیده خود را تسلیت میدهـــم که شاید همین بیرو بار مردم وچراغ های خسته کن کمره نامه نگا را ن ویا اینکه شامل شدن ایشان بمجالس مزد حم ما نندا ینکه مرا خسته‌ساخته است، از حوصله آنان نیز کا ستـه باشد !

داستان عشقی:

قبل برینکه پیرا مـــون ار تباط عشقی وی با جیه بها دری‌سوالاتی مطرح سازم او قیا فهٔ خیلی جـدی بخود گرفته و پیهم کر تیکر ها ی سینما یـــی را بباد انتقاد کشیده ومیگفت این اشخاص قطعا حتی در وظیفهٔ خود ها هم وا رد نیستـــند چه رسد باینکه ز حمات ما مردم را ارزیابی نموده و کر تیك نما یند .

آنها کرتیك را صرف بمعنی منفی‌آن بکار میبرند. مـن شخصا باز ر س خوبی در وظیفهٔ خودم شده میتوانم مکراین‌اخبارنویسان مخصوصاهندی زبان، خیلی ز شت و نا مـطلو ب حر کت کرده‌بدون ازینکه ذره یی‌هم از هنر سینما بدا نند همو ا ر ه درپی نوشتن انتقادات بی اساس خود ها بسر میبردند.

آنها بهتر است از یك شات‌خوب کمره، یك حرکت مقبول هنر پیشه ویا یك ابتکار دایر کـتر نیـــز در انتقادات خود ها بگنجانند و...

همینکه تا حدی احسا سات و ی داشت پا یان میگرفت باز هم بــــه آواز بلند گفتم لطفا کمی در مو رد اینکه چطور با جیه بـــهادری آ شنا شده، سپس عا شق هم و در پا یان از دوا ج نـــمو دید ؟ محبت کنید میگویند شما بار اول در پو نه فلم انستیتوت ملا قات نموده اید آیا درست است و یا چطور؟

ـ نخیر، زما نیکه بفلم انستیتوت جهت یك با زدید کو تاه رفتم، د ر آنوقت من بصفت یك اکتور معر فی شده بوده و مجلهٔ ستا را یند ستایل عکسها یم را نشر کرده بود. و لی جیه بها دری از همان هنگام بدون اینکه من او را دیده باشم مرا دیده وحتی پسندیده بود، مگر همینکه وی از انستیتوت فارغ شد از او لیــن مصا حبه اش در مطبو عات و یـــرا پسندیده و با دو ستا نی چـــو ن شتروگهن سنها و غیره پیرا مو ن وی صحبت نمودم. او شان درحالیکه احساسات مـــرا بـــجا و پسندیده میگفتند ، بشوخی علاوه میکردند که «دختر خوبی‌است ولی بر ای‌تو خیلی کو تاه است و شا ید همیش ترا «لمبوجی یعنی دراز» صدا کرده واذیت کند.

من که جوابی در برابر او شان نداشتم، باین جمله خود را تسلـــی میدادم که هر گاه جیهٔ مرا لمبو جی صدا کند من هم او را «گیتکو یعنی پستو» یاد میکنم.

«بیم‌سند جوشی» را بشنود... من‌هم یکی از مد عوین بودم. همینکه‌ساعت دوی بعد از نصف شب را اعلام کرد مجلس ختم شده و هر کس روا نه منازل خود ها شدند. چون منز ل‌من وجیه بها دری مقابل هم واقع شده بـــو د از و ی خـــوا هـــش کردم کـــــه بمو تـــر خود ویرا بخانه‌اش برسانم. او این تقا ضا یم را پذیرفته وبامن همراه شد ولی من که ا ز سر شب تا آندم جز بوی شـو خیـــهـا وطنا زیها یش بچیزی نمی اندیشیدم آرزو میبردم که راه طولانی‌وطولانی‌تر شود.

چون فر دای آنروز یعنی سا عت هفت دو باره با هم شو تنگ‌داشتیم ناچار ویرا بمنز لش بدون اینکـــه کلمه یی هم گفته با شم ر سا نید م تا فردای آن برای شو تنگ فلـــم «ایك‌نظر» آماده با شیم.

فر دا باز هم ما نند روز ها ی‌دیگر سپری شد ولی همینکه به پو نـــه جهت شو تنگ ر فته وو قت زیادی را آنجا میبو دیم، یکی از شبها‌باطاق نمبر ۲۰۱وی در «هوتل بلودایمند» یا الماس آبی با صطـــلاح صد دل

در بمبئی رفقای فلم«زنجیر» فیصله کردند که‌هر گاه فلم زنجیر یك فلم خوب عایداتی از آب برآیدهمه رفقای یونت یك سفـــر خارج از کشـــور مینماییم. همان بود که فـــلم حسب دلخواه پذیر فته شده وما برای یك سفر به لندن دعوت شدیم.

اینوقت جیه به کلکته بود، و لی من فورا تیلفونی باوی تما س‌گرفته گفتم من وتو باید فورا از دواج کرده واز سفر لندن منحیث ماه عســـل استفاده نماییم. و ی که چنین‌روزی را از خدا میخوا ست فر دای آن به بمبئی آمد ومجلس عـــر و سی مان متعا قبا صورت گرفت.

ـ خوب آیا پس از ازدواج بکدام مشکلی مواجه شده اید؟

ـ در اوایل خیلی میتر سیدم که این ازدواج کدام سرو صدایی را در فامیل مان باوصف اینکه درهمـــه جوانب بفیصله ر سیده بو د یم ، ایجاد نکند، مگر هیچ کدام جنجا لی روی نداد.

اکنون با همسر عاجز و شو خم زندگی خو شی و مسعودی دا شتـــه حتی بعضا فکر نمی کنیم که با هـــم ازدواج کرده ایم چه‌ما ننددو همکار همینکه از همد یگر جدا میشو یـــم دستهای خودرا بعلامت خدا حا فظی بلند میکنیم.

بقیه صفحه ۱۹

امیتابه‌چن کیست

این علایق دوری ر فته رفته‌هنگامی راستی راستی اوج‌گرفت‌که ما با هم درفلم «گدی» مقابل هم قرارگرفتیم.

ـ پس شما در دیکور فلم گد ی باهم مقابل شدید! آیا و یرا چطور یافتی؟

ـ من او را کاملا پاك، بی آلایش و فرشته خـو یافتم، که این صفات وی آمیخته بازیبا یی و طرا وت‌جوانی وی نیز همراه بود، مگر پسا نـهـا طوری این احسا سات ما اوج گرفت که خودم نیز فهمیده نمیتوانم.

ـ آیا گفته میتوا نید که‌این عشق شما چطور آغاز یافت؟

ـ خوب... من اصلا نمیدانم، مگر صرف اینقدر گفته میتوا نم که بودن باوی احساس آرامشی مرا تحـریك مینمود.

هوتل بلو دا یمند:

یك شب جیه در منـزل «وسنت دیسایی» با تفاق دو ستا نش دعوت شده بود تا مو سیقـــی پـر کیف یکدل ساخته وداخل شدم.

امیتابه، اینجا خندهٔ بلندی کر ده علاوه کرد «هوش کن فکر غلطی‌بخود راه ندهی، ما صرف خوا سته ها ی قلب ما نرا در میان گذا شتیم» ا و بعداً چنین ادامه داد:

ـ همان بود که او هم اعتر اف کرده و هر دو باهم دو ستی راآغاز کردیم. باید علاوه کنـم که از آ ن تاریخ به بعد، هو تل بلودایمند را مکان میمو نی میخوا نم.

ـ واز دواج؟ چه وقت با یـــن تصمیم متو صل شد ید؟

ـ اگر راست بگویم ما هر گـز باین مفکوره نبودیم، حتی که برای انتخاب ملکه زیبا یی و اشتر ا ک‌در نمایش لبا سها بکلکته هم ر فتیم. مگر پس از چند روزی در همانجـا باین مفکوره شده وتصمیم برآن‌شد تا ازدواج نما ییم ولی تاریـخ آ ن معین نشده بود. سپس به بمبئـــی برای شو تنگ آمدم و او به کلکته جهت شو تنگ فلم دیگری تو قـف کرد.

در موقف فعلی از رفقا د و ر ی جسته وصرف مشا هدهٔ تلو یـز ن مصروفیت جالبی برای ما میبا شد زیرا اگر بیرون برویم و یا جای‌دیگر از چشم مزا حمین خلاصی نداریم. خلاصهٔ کلام که زند گی ما فوق‌العاده دو ستدا شتنی است و لی یك‌مشکل فوق العاده یی دارم که آن عبارت‌از «کوتاه بودن چپر کت جیه بهادری» میباشد.

امیتا به بچن از نگاه همسر ش جیه بها دری:

ـ پیرا مون هنر مندی و استعداد وی چیزی نمیگو یم زیرا بهتراست مردم، د رمورد وی قضا و ت کنند.

ـ خوب چه چیز وی‌شما راتحریك کرد که باهم دو ست شده واز دواج کنید؟

ـ خوی آرام و چشمان سحـــر آمیزش، همچنان قد بلند وی که اورا اکثراً «لمبوجی» صدا میز نم،اگرچه خسرم مرا از صدا کردن و ی‌بچنین اسمی مما نعت میکند مگر من دیگر چه میتوا نم او را خطاب کنم.

ـ زما نیکه شما او را لمبو جـی

بقیه صفحه ۵۹

بقیه صفحه ۳۸

مواظبت های شخصی

دوباره فعا لیت رو حی خودرا بسوی عضو مریض متوجه سازید و دو باره خیال کنید که بز ودی وضع معمولی را بد ست خوا هید آورد.

دور وبل دستور مید هد هما نطور که با خد متگا ران خود صحبت میکنید با اعضای بدن خود حر ف بزنید وبه آرامـــی وثـبات قـدم درستگاری وصحت عمل را با آنها دستور دهید.

در این مو ضوع چنین مینویسد «چندین بار در روز مخصوصا درشب قبل از خواب یا در هنگا می که دچار بی‌خوابی شده اید تنهائی اختیـار کنید سپس عضلات را سست کرده باوضع آرامی با سلول ها وا عضای بدن بصحبت پر دازیدتابد ینوسیله برحسب اقتضا آنها را تحریك یاآرام سازید و خیلی متعجب خوا هید شد از اینکه اعضای بدن فر مانبر دار شما بوده ومطابق میل شما تحریك یاآرام خوا هند شد.

درامراض حاد که نخستین بحران بادرد های شدید همراه است وتقریبا از شخص سلب اراده میشود نمی تواند بتلقین بنفس بپر دا زد اما بااینحال میتواند خیالات دلسـردی اندوه خشم تر س را معدوم نما ید وافکار مخالف آنها را جا گزیـــن سازد.»

همانطور که در فوق اشاره کردیم پرورش اراده در هنگام مر ض تاثیر ونفوذ اخلاق را بر جسم تسهیل میکند ما اضافه میکنیم بمحض اینکه تقویت

رو حـــی بدر جهٔ متـــو سطـــی رسید فوراً شخصیت آدمی ازتألمات وتأ ثرا تیکه برای او اتفاق می افتد تجزیه میشود «شخصیت» درهنگام

مرضی مانند آنست که بوسیله یـك عامل فلج شده باشد .

امراض مز من که مت آنها طولانی است باز هم مهلت کما بیش درازی بانسان مید هند تا بتوا ند دروضع خود بر ر سی کرده و حا لت خو د را درست بسنجد و بو سیلـــهٔ

تجسمات رو حی که شرح آنرا در پیش گفتیم خود را بهبودی بخشد. از طرف دیگر هر اندازه شخص مرد

باشد همینکه فکر یا حتی اراده‌اش را بطرف خیال تسکین درد و شفامتوجه سازد نتایج نیکو ئی در در مان مرض خواهد داشت.

بقیه صفحه ۴۱

چه سنی برا ی

در صور تیکه زن و یا مردی نظر به عللی زود از دواج میکند وقبل از

وقت معین مسئو لیت های ز نـــا شویی و زندگی مشترك را می پذیرد

پس از رسیدن به سن رشدمشاهده میکند که کار مناسبی نکرده ا ست

و همسرش مطابق میل و خواسته اونبوده‌از بسا جهات باهم اختلاف نظروعقیده دارند ، پس بـــر ا ی

جلو گیری از این نا بسا مانی هــا و مشکلات باید زن و مرد در سنی ازدواج کنند که ازهـ ر حیث بــرای

قبول و پذیرش مسئو لیت هـــای بزرگ ز ندگی مشترك آما د گـی کا مل داشته باشند .

سن د لخواه و مناسب بــرا ی از دواج از نظر روانشنا سان برای دختران بین ۱۸ تا بیست و پنـــج سالگی است ، چه در اینصو ر ت

دختر از لحاظ جسمانی وهم ازلحاظ اندیشه و فکر به مر حله ر شد و کمال میرسد ، واما در صو ر تیکه

در کمتر از هژده سالگی از د وا ج میکند ، عمل غلط و اشتباه آمیز ی را مرتکب شده و کمتر دیده شد ه کسانی که دراین سن ازدواج کرده اند ، زندگی مو فقیت آمیزی داشته

باشند . برای مرد بهترین‌سن برای ازدواج بین بیست و پنج تـا سی سالگی است . زیرا دراین مر حله

جسم و عقل او به حد کافی نــمو کرده ،ازهوس‌های جوانی به دور است و قدرت و اراده آنرا دارد تا مسئو لیت های زندگی زنا شو یی را قبول کرده و خانواده بـــو جود آورده واطفال خودرا درست تر بیه نمائید .

بقیه صفحه ۴۰

زنی که باصرف کردن ...

این زن نیکو کارکه عضوافتخاری جمعیت صلیب سرخ ا مریکـاست غیر از این اقدام ، فعالیت هـــای دیگری در زمینه تر جمه آ ثـا ر برجسته ادبی برای‌استفاده‌نابینایان انجام داده است و رئیس وا حـد ترجمه کتب کلاسیك بصورت بریل برای نابینایان است. ترجمه‌مجموعه (نقل قول ها) پر ز حمت تـر ین وطولانی ترین فعالیت او در این‌زمینه بوده‌است . این مجموعه که نه تنهادر جامعه امریکا بلکه در تمام نقاط جهان شهرت بسزایی دارد شا مل همه نقل قو لها و ضرب المثل های معروف جهان است و ۱۶۱٤ صفحه دارد و نقل آن به بــریل بصورت (۱۱۵۰۰) صفحه در می آید که د ر ۱۱۷ جلد جمع آوری گردیده است.

میرمن سپتر میگوید : « ازموقعی که چهار فر زندم تحصیلات خود را تمام کردند و خا نه را بـــه قصد تحصیلات عالی ترك گفتند ، متو جه شدم که وقت‌زیادی دارم وچه بهتر که آنرا برای خدمت‌به نابینـــا یا ن صرف کنم از آ نجهت دورهٔ شش ماهه خواندن و نوشتن بـریل ر ا گذراندم و شهادتنا مه گرفتم و تـا بحال چندین کتاب را به این خـط منتقل نموده ام و آرزومندم تا ا ین کار من مورد قبول افرادی کـــه از نعمت بینایی محرو مند واقع گردد .

بقیه صفحه ۲۰

تیلفون کردن

مکث میکند ، برای چند دقیقه اتاق را ترك گوید .

گاهی اتفاق می افتد بمنزل‌کسی کـ ه درهمسایگی دوست یا فا میـل شما هست تیلفون می کنید و از او می خواهید به شخص منظور نظـر شما ا طلاع دهند که با شما صحبت کند ، البته تو جه داشته با شیـد که این عمل تکرار نشود واگر کار فوری ولازمی ندارید از چنین عملی خود داری نمائید زیرا ممکن ا ست مستخدم کسیکه به او تیلفون میکنید در منزل نباشد و خود صاحب خانه مجبور شود شخصاً این کـــار را انجام دهد .

بقیه صفحه ۵۷

امیتا به چن کیست

خطاب میکنید او چه عکس العمـل نشان مید هد؟

– از عصبا نیت زیاد مرا «پستو» صدا میزند، مگـــر من از طـــرز عصبا نیتش خو شم می آید.

– مصرو فیت تان در منزل چـی بوده و روی کدام مو ضو عا ت‌سخن میزنید؟

– در منزل همینـــکه از دیـدن تلویژن فارغ شویم، دیگـر در باره طفل و اطفال سخن میز نیم، ا و خوش دا رد صاحب فر زندی شود، چنانچه همواره عکسهای ز یبا ی پسران و گد یهای متنو عی را بخانه می آورد و پیرا مون آن سخـــن ها میزند، مگر من خو ش دارم صاحب دختری شویم زیرا خ ودم در فامیلی بدنیا آمده ام که دران دختران‌زیادی بود .

ماباهم زندگی مسعودی داریـم و آرزو میکنم که «لمبوجی صاحب»پدر دختری بشود.

بقیه صفحه ٤١

دستهای لطیف و ناخن

مواظب باشید که‌اینکار را بملایمت انجام دهید .

– برای پاك کردن رنگ نا خـــن از مقداری پنبه واستیون ا ستفا ده نما ئید . و برای پاك کردن‌هرناخن پنبه آ غشته به اسیتون را بد مدت ۲۰ ثانیه روی نا خن بگذارید و بـــه آرامی فشار د هید .

– ناخن هایتان را طوری سوهان بزنید که نوك آنها گرد شود وازدو

طرف ناخن به یك اندازه ویك شکل باشد .

– هر چند یکبار نا خن ها یتا ن را بدون رنگ نـــا خن بگذارید .

– زما نیکه میخوا هید ناخن‌هایتان را رنگ نا خن بزنید ا بتدا وسط ناخن را بایك حر کت‌آرام و د قیق ر نگ بز نید و بعد بقـیة قسمت ناخن را با دقت رنگ کنید .

بقیه صفحه ۴۵

دو رفیق

کارگر قطار آهن خندیده گفت :
« عیناً مثل بلغار ها گپ میز نی
زبان ها ی ما شبا هت هائی دارد »
مرد ز خمی باولع خاصی غذا میخورد
چنانکه گوئی چندین روز است‌غذائی
نخورده و کار گر خا موش و متبسم
بطرف او می د ید ... او گفت :
« موهای زرد داری ... از کجا
هستی... ؟ » مرد مجروح بمشکل
از خوردن باز ایستاد و بطرف‌کارگر
نگاه کرد وکوشاه و سریع پاسخ
داد : « از لیتوانی »

– او... فهمیدم ... از آ نجا ؟
نزدیك بحر ... روسی را در کجا
یاد گرفته ای ... ؟ مرد مجروح
پاسخ داد :

من معلم هستم ... اطفال را در
یك قر یه لیتوا نیا درس می دادم .
کارگر قطار برای مرد مجروح از
بته‌ها مخفی گا هی درست کر ده
بود و رو زانه چندین بار بد ید نش
می آمد . آنها مدت ز یادی درکنار
هم ماندند . و هر کدام آزادی خود
را بخاطر آن دیگری از دست‌داد .
هرساعتی که میگذشت آ نها درآن
درهٔ پر علف و سبز با هم بیشتر
دوست میشدند . کار گر فکرمیکرد
که بدون این شخص در قریه اش
بر شاگردان او چه خواهد گذشت .
او متوجه شد که در دست مر د
مجروح یك کتاب کو چك و باریك
است ، راجع به کتاب از اوپرسید،
مرد مجروح گفت :

– این کتاب را چون قلبم دوست
دارم .

کارگر تعجب کرد . او پر سید :
– مولف آن کیست ..؟
مرد مجروح جواب داد :
– یك زن دهاتی که با عا لمی
از مشکلات ز ندگی میکرد ... ا و
زندگی سختی داشت ... شاید مثل
تو ...

کار گر راه آ هن با تعجب و
کنجکاوی پر سید !
– پس تو چرا هر روز آ نر ا
– برای اینکه هر روز خودرا در
لیتوانیا احساس کنم ... بمجردیکه
آنرا باز میکنم چنین بنظرم می –
رسد که در کوچه های لیتوا نیا
قدم میز نم . فصل اول آن چنین
عنوانی دارد ، و لی بزودی آنرا
می خوانم و تما م میکنم ، بعد
دو باره آ نرا از اول شروع میکنم
تا دو باره در آنجا سیر کنم‌واو مرا
باز می‌برد .

او کیست ... ؟
– بخاطری که بتوانی نام او ر ا
بخاطر بسپا ری ، باید او را درك
کنی و باید بفهمی که بخاطر چه
می خواهی او را بشناسی ...

کارگر کتاب را باز میکند... مرد
مجروح از او می پرسد :
– همه چیز های آنرا میفهمی ؟
– نی بگیر خودت آ هسته آهسته
بخوان .

او کتاب را می گیرد و میگوید
« بلی آهسته آ هسته میخوا نم
چون نمی خواهم زود تمام شود ..»
او دوباره شروع کرد به خواندن‌آن.
منظرهٔ آ نجا هم خیلی قشنگ بود،
مرد مجروح پر سید :

– چیزی را که میخوا نم می –
فهمی ...؟
کارگر گفت :
– قدری آ هسته تر بخوان
– خیلی خوب ... آ هسته تر
میخوانم .

روز دیگر کار گر راه آ هن‌گفت:
– چرا این کتاب را بمن میدهی.
من آنرا در حافظه ام دارم .

دست آدم مجروح اندکی بهتر
شده بود ، کا ر گر که میگفت
من دیگر کتاب را از بر دارم چیز
دیگری فکر میکرد :

مرد مجروح گفت :
–توزندگی دوباره بمن بخشیدی
من چیزی دیگری ندارم که برا یت
بدهم ، تو این کتاب را بگیر ...
این کتاب عقیدهٔ من و تو ز ند گی
من هستی ... میخوا هم ز ند گی
و عقیده ام یکجا باشد آنها با هم
دست میدادند ، گر چه بین
کف دست هر دو کتاب حایل شده
بود باز هم گر می دست‌های‌همدیگر
را احساس میکر دند ، او کتاب را
به کار گر قطار داد :
– اینرا بگیر ...

مرد دیگری که از آن دو فا صلهٔ
زیادی نداشت با سر فهٔ آنها را از
وجود خو یش با خبر سا خت،کارگر
راه آ هن در کف دست خود کتاب
را می فشرد و بطرف مرد مجر و ح
میدید او گفت :

– و قتی که باسایر پار تیزانها
میروی مرا فرا موش نکنی .

–ترا همیشه بخا طر خوا هم
داشت .

مرد مجروح ودوست پار تیزانش
دور شده بودند ولی کارگر قطا ر
آنهارا همچنان نگاه میکرد . کتاب
کوچك در دست او بود .
« پایان »

بقیه صفحه ۲۳

استغفرالله، استاد

نرفته بطور کشاده گفت که وضع
دشواری دارد و لی بجای ا ینکه
کار کوچك بگو ید و آنطور عذر
خواهی کنند تقاضا کرد اگر او را
بعنوان مصحیح ا ستخدام کنند .

صاحب امتیاز روز نا مه باکمال
فروتنی گفت :

–پناه بخدا ا ستاد من ، این
چگو نه امکان دارد ؟ مگرمصحح‌شدن
شا یستهٔ مقام شما هست ؟
استغفرالله .

نو یسنده اصرار کرد خوب یك
کار دیگر و لی صاحب امتیاز نا له
کنان گفت:

– این در حد مانیست ا ستا د
محترم ، چگونه کار دیگری بشما
بدهم ... مرا از خجالت‌آب کردید .
بیك روز نامهٔ دیگر هم رفت و در
آنجا صراحتاً از پریشانی و ضع
اقتصادی خود صحبت کر د و ا ز
بیکاری شکایت برد و گفت هرکاری
باشد عیبی ندارد زیرااو تقریباً در
تمام رشته های کار مر بوط بیك
روزنامه تجربه و سابقه داشت ؟
بازهم بااحترام بوی گفتند :

– این امکان ندارد . شاید شما
مقصد دارید ما راا تو هین کنید .
ما استادا . استغفرالله این چه‌معنی
دارد ؟ مگر ممکن است شماو قبول
هرکاری که به شما محول کنند؟مگر
شخص ارجمندی مثل شما ...
باز هم دست از تلاش نکشید
وبیك روز نامهٔ دیگر رفت . د یگر
لازم‌نبود مشکل خودرا مثل دفعا ت
گذشته تکرار کند ز یرا تمام‌دریشی
ها واشیای باارزش خانه را فروخته
بود و جز همان لباسی که فقر ازان
پیدا بود ، چیز دیگری نداشت .
تقاضا کرد کاری در امور تصحیح
یا شبکاری چیزی بوی محول کنند .
همان سا زباز هم بصدا درآمد:

– استغفرالله استاد ... مگراین
امکان دارد ؟ نویسندهٔ معرو فی
مثل شما و تقاضا ی چنین کا ر
کو چك این بشما تو هین است ...
استغفرالله استاد...

ولی مصیبت استاد به اینجا ختم
شد وی بمرور ز مان به شنیدن این
تعارف عادت کرد و هر چند و قت
یکبار ولو میدانست کاری به ا و
نخواهند داد میرفت تقا ضای کار
میکرد تابگویند :« استغفرالله‌استاد»
واو حظ ببرد .

ترجمهٔ راننده

انکشاف وتشویق سرمایه..

درمورد تعرفه های گمرکی باید گفت: که‌این تعرفه ها وقتی در افغانستان بوجود آمده بود که‌نه ازصنعت نامی‌بو ونه از سرمایه گذاری مثلادر قوانین گمرکی چنین گنجانیده شده که از اموال پخته (۱۰) فیصد محصول گرفته شوددر حالیکه‌از مواد خام همان شی‌در حدود پنجاه فیصد محصول گرفته میشود هنگامیکه میعاد - معافیت یك فابریکه بعد از پنج سال سپری می گردد دیگر مجال چرخاندن همان فابریکه ازجانب سرمایه دار مقدور نیست امید واریم در آینده نزدیك نواقص وخلا های قانونی در ین موردجبران شده‌و مشکلات از ین ناحیه رفع گردد.

درمورد مسله دومی که عبارت ازسوی استفاده سرمایه گذاران ماست‌باوبوجودآمدن‌قوانین جدید و طرح‌راه های که کنترول آنها را دولت بدست گیرد به نحو بهتر عمل خواهد شد. مثلا در گذشته فابریکه ای مواد خام رابا استفاده ازمعافیت ها وارد وبدون آنکه‌آنرا درفابریکه به مواد پخته تبدیل نمایند به‌بازار عرضه و بدون تکلیف مفاد سرشاری ازین طریق بدست می آورد که از این عمل نیز با ایجاد کتب به سیستم جدید وبدست آوردن‌راپور های هر فابریکه تا اندازه جلو گیری خواهد شد.

یکی ازنکاتیکه باید یاد آور شد مشکلات قرضه برای سرمایه گذاران بود که این مشکلات نیزبا بمیان آمدن بانك صنعتی رفع گردیده است.

درحالیکه آرزوست تابا تطبیق همچو پلان ها روزی دارای همه گونه فابریکه هابرای رفع‌احتیاجات داخلی‌وصادرات داشته باشیم از همه اولتر نه تنها این فابریکه ها رادرشهر کابل درنظر باید داشت بلکه درولایات کشور نیز مثلیکه آرزوی‌جمهوریت جوان ماست صنایع توسعه یافته مخصوصا فابریکاتی که امکان احداث آن درهر نقطه ازکشور موجود باشد تاسیس گردد مثلا پارك صنعتی‌نه‌تنها در کابل بلکه در سر تا سر افغانستان مثل بلخ- کندهارهرات وغیره احداث خواهد شد تا برای توسعه صنایع کمك نماید .

امید است آنطوریکه پالیسی دولت‌جوان ماست تا صنایع را در کشور تشویق حمایه رهبری و کنترول نماید وصنایع قدم های مثبتی درین راه بردارد زیرا در افغانستان این سکتور اقتصادی هنوز به‌طفلی می ماند که به حمایه ضرورت دارد تاباواقعیت های اجتماع افغانستان و آنچه دولت جمهوری میخواهد تطابق حاصل کندوبه کنترول ضرورت دارد تا آنطوریکه اطفال زود منحرف می گردند از مسیر خود که عبارت ازرفع احیتاجات مردم‌افغانستان وبلند بردن سطح حیات مردم این کشور است منحرف نگردد .

باپیشبینی های که از طرف کمیسیون درین اواخر صورت گرفته تاپنج سال اخیر پنجاه هزار نفر ازسکتور صنایع‌خصوصی جلب وجذب خواهد شد و همچنان طوریکه تصور میشود در آینده نزدیك مقدار سرمایه هاییکه درین راه به مصرف خواهد رسیدبالغ برسه ملیارد افغانی خواهد بود

ازبناغلی رفیق رئیس انکشاف سرمایه گذاری پرسیدیم که بعد ازین‌به‌کدام‌پروژه هاحق اولیت رادولت قایل‌خواهدشد که جواب جنین گفت.

-بعد ازین به‌آن عده دستگاه ها اجازه داده خواهد شد که در قدم اول‌احتیاجات داخلی را رفع و صادرات رابیشتر سازد .

بقیه صفحه ۱۳

شعر لطیف ترین...

زندگی‌انسان،ازرنج‌ها، تلاشها،شکست هاودر نهایت ازبدبختی های‌انسان این موجود در حصار کشیده شده حکایه میکند .

فارانی در شعر تاج الماسش واقعیتی را بیانگر است تلخ واندوه او، زنی‌را روی‌پرده های شعرش ترسیم میکند ، باکودکی‌که‌شریك بدبختی های مادرش است وشاهد مرگ جانگداز مادرش .

سرما، فقر، تنگدستی و بینوایی درهر بیت شعر نمودار است،شاعر از محیطش برداشتی نموده، آنرا درقالبی ریخته که خواندنش هر انسان صاحب احساسی‌را میلرزاند وانتخاب تاج الماس بر فرق زنی‌که یك عمرجز رنج چیزی نخورده وچار چوبی که‌سر پناهش باشد،نداشته پاره‌یی برای پوشیدن نداشته،خیلی جالب است . »

در باره شعر زیاد گفتیم- اجازه بدهید در محدوده شعر خوانی ودکلمه صحبت نماییم، دکلمه شعر ازنظر شما یك هنراست یانه ؟

-من شعر خوانی رابی آنکه قصد ستایش از خود راداشته باشم هنر میگویم ودلیلم این است که اگرشعر خوان نتواند احساس شاعر ،درد شاعر وتاثر شاعر رابدیگران‌انتقال دهدو القاعرا آسان سازد، البته هنرمند نیست ولی برای اینکه دراین رشته موفق باشد بایدشناخت شعری داشته باشد از احساسی شاعرانه برخوردار باشد، بر موز شعری واقف باشد وبتواند همه خصوصیت یك شعر رابا آواز خود انعکاس دهد ودراین باز تاپی‌شنونده ارتباط میان تاثر خود و شاعر را تشخیص دهد ودریابد واگر شعر خوانی تااین مرز پیش برود باو هنرمند میگویم وهنرش‌را ستایشی میکنم .

*کدام یك از نطاقان شعر خوان رادیو ازنظر شماهنرمندند ؟

-من‌از صدای عبدلله شادان بیش ازدیگران لذت میبرم در صدای او تموج خاصی وجود دارد که دل انگیز است و خواستنی د علاوه ازآن اوشعر رادرست تر وخوبتر می‌خواند و شنونده شعر میتواند باسانی تاثر گوینده شعر را در صدای او باز شناسد .

فریده انوری، دکتو راکرم عثمان واقلیما مخفی نیز از نظرمن شعر خوانهای موفقی میباشند وشعر را خوب وبا احساس دکلمه میکنند .

* تشکر، شماکه غالبا شعر های عاشقانه رادربروگرامتان‌میشنوانید میتوانید بگویید شناخت خود تان از عشق چگونه است ؟

-عشق ازنظر من یك حالت‌است یك حالت سازنده درتمام لحظات زندگی ، حالتی که دردش نیز خواستنی است واندوهش لذت آفرین، من در قاموس که میشناسم کلمه ای زیباتر ازاین سراغ‌ندارم.

*شما این حالت سازنده را در لحظاتی از زندگی‌خود احساس‌نموده اید ویاگفته شما بازتابی است از شناخت دیگران از این حالت.

- من‌عشق‌را میشناسم ،امانه‌بان مفهومی که عده‌ای دیگر بان‌قایلند عشق ازنظر من چیزی است سوا

بقیه در صفحه ٦٢

بقیه صفحه ٥٤

۳۰۰۰ طیاره

برای جلو گیری از تصادمات فضایی بین طیارات و تعیین خط السیر های اساسی به دستگاه های فنی عصری احساس ضرورت می شود.

فعلادر کابل و کندهار، دو مرکز اطلاعات فضایی فعالیت میکنند اما این مراکز با موجودیت طیارات سریع السیر ومدرن که ایجاب می کندتاثانیه به‌ثانیه وضع جوی و - مسیر های طیارات در فضای‌کشور وممالك همجوار مطالعه گردد،ناکافی به‌نظر میرسد .

وی افزود:

-یك مرکز عصری اخذ اطلاعات فضایی در کابل اعمار میگردد که بامدرن ترین دستگاه های مخابره‌و فورکاست مجهز می باشد .

این مراکز آخذه لحظه به لحظه پرواز طیارات،ارتقاع آن هاباشرایط جوی درسراسر کشور تعیین کرده ودر مورد خطالسیر طیارات در تمام‌ممالك که طیارات آنها،ازفضای افغانستان عبور میکنند و با طیاره های افغانستان به آنصوب پرواز می‌نمایند با اوضاع جوی معلوم به‌پیلوتان مخابره میکند ، تا با پلان منظمی پرواز کرده واز هر گونه خطرات فضایی جلو گیری کرده بتوانند .

بقول بناغلی ملیار امور دیزاین وانجنیری این مرکز تا اخیر سنبله ۱۳۵۳ تکمیل وامور نصب دستگاه هاوساختمان آن درغرب میدان‌فعلی کابل‌آغاز میگردد.

بقیه صفحه ۱۵

هنر سرخپوستان

بانظر داشت این نکته که این نقابها در جامعه‌یی کوچك ودر میان دسته‌یی از مردم نسبتاً همانند ساخته شده ، گوناگونی‌اشکال این نقابها شگفتی انگیز است .

اسکیمو های الاسکا که سرزمین کوچکی را اشغال کرده اند ، تقریباً به اندازهٔ سراسر افریقا نقابهای گوناگون به وجود آورده‌اند.

درکرانه های شمالشرق ، به خصوص‌در میان گروه های شمالی ، طبیب مسؤول معامله بابیماریها بود . هر طبیب یك‌یادو صورتی داشت‌که به او توانایی درمان‌دردها رامیبخشید یاوی را در پیدا کردن اشیای گمشده کمك میکرد ، یا حتی به او قدرت میداد که‌آینده راپیش گو یی‌کند . این صورتها به او آهنگ لازم را می آموختند و در بارهٔ روسری، عاج جادویی و نقاشی روی کوس به‌وی هدایت میدادند برخی ازین صورتها ونقابهای جادویی در جملهٔ بهترین کار هایی به شمار میرود که درین منطقه به‌وجود آمده است .

در جنوب ، درمیان مردمانی‌که‌به زبان«سالی» سخن میگویند ، اشکال بخصوص چوبهای رقص ، عصاها یا نقابها رایك موجود خیالی به دارنده‌هدایت میداد. درین بخشها، تقریباً هرکس موجود خیالیی‌برای خودش داشت‌که این موجود خیالی مظهر یك مددگار روحی برای او بود .

درسراسر مناطق هموار، طر حهای روی سپرها را تصور های همین موجودات تخیلی تشکیل میداد .

درمیان‌سرخپوستان شمال نیویارك وبخشهایی ازکانادا ، به‌نظر میرسدکه نقابهای چوبی کنده کاری شده از خیلی پیش رواج داشته بوده است . این نقابها در مراسم شفا بخشی به کار میرود و این مراسم از افسانه ها ریشه گرفته است . هر مردی که چنین نقابهایی رابه خواب دیده باشد ، به عضویت گروه طبیبان نقابپوش شامل میتواند شد . همچنان‌کسانیکه به‌دست اعضای این گروه درمان شده باشند، به عضویت گروه پذیرفته میشوند . اشکال این نقابها ، در چار چوبی‌که قبلا شناخته‌شده بی نهایت است ، زیرا شکل نقاب با رؤیای افراد پیوند دارد . اعضای این گروه نقاب هایشان را در مراسم سالانه میپوشندتا دهکده را از وجود بیماری و اهریمن پاك سازند . در غیر این مراسم ، برای در مان بیماری های افراد نیز نقاب می بندند .

روزگاری این نقاب هارا برتنهٔ درختان‌تازه کنده کاری میکردند ، ولی در حال حاضر این کار صورت نمیگیرد . بسیاری از اعضای‌قبایل نقابها را برای استفاده در مراسم میسازند .

اما گوه دیگری به کار ساختن نقاب برای فروش سوگرم هستند .

نفوذ نوین فرهنگی

فراورده های هنری تا زمانی که در خدمت جامعه میتوانست بود، ادامه یافت ، سرازیر شدن اروپاییان به امریکای شمالی، بر فرهنگهای محلی تاثیر بزرگی داشت . این

مهاجرت‌اروپاییان‌انگیزهٔ آن‌شدتاسرخپوستان ازسر زمینهای پدری شان به محیطهای تازه‌یی بکوچند. برخی از قبایل، چون قبیله«کی‌کاپو» به‌سختی پراگنده شدند ، دسته هایی ازین قبیله ،که اصلا در «ویس‌کونسین» زندگی میکردند ، به میسوری و تکساس رفتندواکنون در مشیگان ، کنساس ، اوکو هاما و مکسیکو بودو باش دارند .

فرهنگ این قبیله ها در محیطهای تازه، به نسبت مواد تازه‌مبادلات فرهنگی باسرخپوستان

دیگر ونفوذ عناصر غیر سر خپوست دگرگون شد .

یکی از عواملی که انگیزه درهم ریختن فعالیتهای عنعنه‌یی مذهبی و نابود شدن پیشه های بسیاری از قبایل شد ، این بود که پیدایی دگر گونیها ضرورت مفاهیم کهن را از میان بر داشت .

در بخشهای هموار ، هنگامی که مناطق سرخپوستان در دههٔ ۱۸۶۰ تثبیت شد ،نیاز به جنگهای دفاعی و جادو های دفاعی از میان رفت .

جنگ کاملا نابود شد و شکار به پیمانه کوچکی کاهش یافت ، آزمون های بصری ارزش خود شان را از دست داند و سپردیگر به‌درد نمیخورد . گروه های نظامی نیزازمیان رفت، زیرا کار سود مندی از دست شان ساخته نبود .

سرخپوستان از سپید پوستان تکنیکهای نقره‌کاری را آموختند و شروع کردند که‌برای خودشان جواهرات بسازند . ما غالباً ازنقره کاری «عنعنه‌یی» ناواجو سخن میگوییم.حالانکه این‌کار در حدود سال ۱۸۵۳ آغازشد .بااینهمه قبیله ناوجوا تنها به‌حیث قبول کنندگان‌عنعنه دیگران شناخته نمی شوند ، بلکه خودتازه آوربهایی کرده اند .

مفهوم جواهرات نقره یی که قبیله ناواجو از سرخپوستان مناطق هموار واسپا نیائیان آموختند ، به زودی دگرگون شد و شکل بیهمانندی به خود گرفت .

این نکته درباره پیشه های دیگر قبیله ناواجو نیز صدق میکند . این قبیله غالبانظرات دیگران را میگرفتند و سپس این نظرات را چنان دگرگون میساختند که خاص خود شان می شد .

به طور فشرده میتوان گفت که‌سرخپوستان علاقه داشتند هرچیز مورد استفاده را تاآنجا که‌وقت و مواد اجازه میداد ، تزئین کنند. انگیزه های تزئین . در میان سرخپوستان منحصر به سرخپوستان نیست .

نیرو مند ترین و اصیل ترین پدیده های هنری سرخپوستان همان پدیده ها ییست‌که بامذهب پیوند دارد و معمولا از تصورات ریشه گرفته است .

در میان بسیاری از سرخپوستان یك‌عملیه دوامدار و آهسته پذیرش فرهنگ دیگران‌دیده میشود که‌این عملیه سرانجام به حل شدن کامل در فرهنگ دیگران ونابودی اشکال سرخپوستان پایان خواهد یافت .

درحال حاضر ، تمایلی وجود دارد تابا کار برد میراث کهن سرخپوستان اشکال تازه‌هنری به‌میان آید ، ولی این کار بر پایهٔ تکنیکها و مواد غیر سرخپوستان صورت خواهد گرفت.



نمایش نامه «ارواح مرده» اثرنمایش نامه‌نویس معروف گوگول .

بقیه صفحه ۲۷

تیاتر هنر مسکو

۲جون ۱۹۱۸ نمایش نامه « دهکده‌استپانچیکوف» اثر داستایوسکی .
۵ اکتوبر ۱۹۲٦ ـ نمایش نامه «روزهای‌نوربین» و «نسل دوم» .
۸ نوامبر ۱۹۲۷. «محکمه نظامی» اثرولود ایوانوف .
۲۱ اپریل ۱٤۳۷. نمایش‌نامه «اناکارنینا»اثرلوتولستوی .
۷ آگست ۱۹۳۷، «دشمنان» اثر چخوف.
۱۲ جنوری ۱۹٤۲ «آهنگ های کرمیلین»اثرنیکولای پوگودینن .
۳۰ اکتوبر ۴۹۷۳. نمایش نامه «ومردان‌عاقل نیزخطامی کنند» اثراستراووسکی .

مردی با نقاب بقه

شما شاید به‌آن تو جه نکرده باشید.امامن تقریبا گو شهای حساسی دارم ومیتوانم گفت که گوینده پیام زادیویی حرف (اس) رابدرستی تلفظ نمیکر د وهر باری حرف(اس) درپیام می آمد، آ نرا جویده‌ادامیکردشما امرو زبه دقت آواز پیام دهنده راشنید ید ؟)

دیك‌گا ردون باتمام حوا س خود مثل الك به‌آواز گوینده پیام گوش داده‌بود و خمو شا نه این موضوع این‌راتصدیق کرد.

الك به‌حر فش ادا مه داد:(د ر بعضی موارد من چطور بگو یم با اشتباه نمی کنم.

شاید نتوانم ارقام واعداد ر ا ـ درست به‌حافظه بسپر م و مثلا به‌صورت دقیق نتوانم گفت که ویلهیم فاتح درچه تار یخی بد نیا آمد.گذشته ازین به تار یخ‌تو لدی ارزشی قایل نیستم : اماصدا ها و بوی ها رابه دقت تمام به‌خا طر می سپرم!)

آنها در رهرو تار یك د فتر سکاتلند یاردقدم گذ اشتند. د یك بالحن متر ددانه اظهار کرد:(طبعا صدای خودش بو د! اما من هر گز

بقیه در صفحه٦۲

بقیه صفحه ۳۳

برف در توفان

طوریکه استخوان شانرا بلرزه درآورده بود. آنها دونفر را دیدند که چون آدم های برفی به نظر می رسیدند:
ولی ازین دونفر هیچکدام برادر آنها نبود. دخترك از آنها پرسید :
– کس دیگری هم می آید کاکاجان ...
یکی ازآن دومرد گفت :
– نمیدانم دخترجان ... شمامنتظر کی هستید ...؟
پسرك گفت :
– منتظر لالای خود هستیم ...
دوعسکر خسته وسردی چشیده تا جمله پسرك تمام شد ازپیشروی آنها گذشته بودند .
کینابازهم میدید، اوبشدت میلرزید ... پسرك درحالیکه ازسردی دندانهایش بهم میخورد بریده بریده گفت :
– اگر برادر خودرا باخود بخانه نبریم مادرم خفه میشود، شاید گریه کند، باید منتظر باشیم .
کالسکه ای ازدور هویداشد ... دخترك میان سرك دویده جلوکالسکه ایستاده شد، کالسکه چی جلواسپ هاراکشید وکالسکه‌را متوقف ساخت ، دخترك پرسید :
– آقا... ازآنطرف دیگران هم‌می‌آیند... هنوزهم کسی می آید ..؟
مردی که پوستین بتن داشت از کلکین کالسکه سربدر کرده باتعجب پرسید :
– چه میخواهی کبوترك ... نمیدانم که دیگرکسی می آید یانه .
اوبدقت اطفال رادید ، قیافه های بهت زده وپریشان آنها راکه ازخنك کبود شده بود ورانداز کرد، دخترك وپسرك مثل اینکه روی سرك میخ شده باشند ایستاده بودند. کالسکه بحرکت درآمد وگذشت ، سردی هوا گزنده ترشده بود، ولی آن دو طفل هنوزهم منتظر بودند . دفعتا قلب دخترك لرزید، برق خوشی درچشمان گردومنتظرش درخشید ازدور چند نفر دیگر رادید ... «اوه ... حتما برادرم درمیان سوارانی که می آیند خواهد بود .»
سواران نزدیك شدند ... چند نفرشان گذشت ، دخترك که ازخنك وغم اشك میریخت از دونفر آخر پرسید :
– آقای کپتان ... لالایم می آید ...؟
هردو صاحب منصب باتعجب به‌او نگریستند. یکی ازآنها پرسید :
– لالایت کیست دخترجان ...؟
پسرك تعجب کرده بودکه چرا کپتان نمیداند که لالای آنها استویان است ، لذا گفت :

– لالای ما...؟ لالای ما لالااستویان است ... استویان ما ...؟
صاحب منصب دومی گفت :
– کدام استویان ...؟
دخترك گفت :
– استویان ازوترن ...
هردو صاحب منصب باتعجب بطرف همدیگر نگاه کردند ، یکی شان گفت :
– لالااستویان شما از جمله عساکر سواره است ...؟
دخترك مطلب اورا نفهمید ، ولی صدا کرد :
– بلی خودش است ...
صاحب منصب گفت :
– همراه مانبود ... شمابه ده تان بروید ... درینجا شمارا خنك خشك خواهد کرد .
هردو براه افتادند ودخترك وپسرك را تنها گذاشتند .

دخترك خاموشانه اشك میریخت ولی برادرش که کوچکتر ازاوبود بصدای بلند گریه میکرد، دست هاوپاهای شان که از خنك کرخت شده بودبطورعجیبی دردمیکرد. ازبلندی سرازیرشدند وبطرف قریه براه افتادند ... ولی طوری راه میرفتند که گوئی بادآنهارا بحرکت در آورده است
هواروبه تاریکی نهاده بود. دوطفل منتظر غمناك واندوهگین بطرف خانه خود روان بودند . ازدور ترانه های جنگجویان سوار براسپ بگوش شان میرسید .

آنها بقریه رسیدند ... هوا تاریك شده بود دست های سرد خودرا زیر بغل گرفته بودند، نمیدانستند جواب مادر منتظر خودرا چگونه بدهند، ازینکه «دست خالی» برگشته بودند غم بزرگی دردل خوداحساس میکردند .
درینوقت یك کالسکه عسکری بسرعت میخواست ازکنار شان بگذرد، آنها بصورت غیرارادی بیك آواز چیغ زدند :
– آقایان ... بازهم عسکر هامی‌آیند..؟
کالسکه بشدت گذشت ... نه کسی آنها رادید ونه صدای آنهارا شنید ... در عوض بادتندی که برف راهرطرف میپاشید صدایی تولید کرد، مثل اینکه میخواست بگوید ....
این باد ازطرف غرب میوزید ، از میدان جنگ ازجائیکه تاکستان هاست ... از نزدیك پیروت ازجائیکه بالای گور ستویان خروار های خاك وبرف انباشته شده بود.
(پایان)

مردی بانقاب بقه

نمی توانستم حدس زد که او هم درین بازی نقشی دارد شاید پدرش هم‌یك مهره این‌بازی باشد (الك باتردد جواب داد:
–(تاجاییکه بمن معلوم شده، اوپدر ندارد.)
گاردون از حرکت باز ایستاده پرسید:
–(مگر شما دیوانه شده اید؟ ایلابنت پدر ندارد).
الك جواب داد: (من‌از ایلا بنت حرف نمیزنم ، بلکه منظور من‌لولا بسانو است.)
دیك در حالیکه نفس در سینه اش‌قید شده بود پرسید : (شما به‌راستی فکر میکنید که صدا از لولا بسانوبوده است ؟)
–(طبعا آواز لولا بسانو بود. شاید با مهارت فوق العاده لحن صدای مادموازل ایلا بنت را تقلید کرده بود، اما ازهر مقلدی که بپرسید به شما خواهد گفت که میتواند چنین آواز های ملایم را به سادگی تقلید کند.
دیك گاردون اظهار داشت :(این زن مکار به‌راستی در کاپی کردن صدای مادموازل بنت توفان کرده است .) پس‌از گفتن این‌جمله‌وزن سنگینی ازروی سینه اش برداشته شد.

واز الك پرسید ؟(شمامی دانستید که ایلا بنت مد نظر م بودوشمااینطور مرااشکنجه دادید؟)
الك به سردی در جواب گفت :–(ساعت چند است ؟) هنوز ساعت سه‌ونیم بود. الك ماموران ریزرف رابا خود برداشته ، ۱۰ دقیقه بعد به مقابل دروازه‌بسته عمارت‌کاورلی

ازموتر پیاده شد سایر پولیس هاهم‌فرود آمدند. زنگ دروازه را بصدا آوردومحافظ شب دروازه را بازکرد الك فورا او راشناخت .
دربان پرسید:(باز هم درعمارت زهر پاشیده اند که زنگ را بصدا درآوردید ؟)

ناتمام

بقیه صفحه ۱۳

شعر لطیف ترین

ازسکس ،ازخواهشات تنی‌وخواسته های جسمی ودر عین حال دور ازخود خواهی‌های فردی .
من‌هیچ وقت عشق رادر خواست وهوس دوتن نسبت بهم خلاصه نمیسازم کوتاه بگویم معتقدم که عشق نخست شناختی است از وجودخودم ،بعد از وجود دیگری و یافتن توافقی عمیق میان این دو شناخت .
*عشق رابه تعبیر عام آن و خارج از وجود چطور می شناسید ؟
–غالبا هوس های لجام گسیخته وبی بندو بار که هرروز تجدید میگردد ودر پای دیگری می‌ریزدولی عشق های واقعی هم کم نیست.
*می خواهید باعشق ازدواج نمائید .
–اگر بتوانم‌خودم را ازاحساسات افراطی که مانع شناختم از وجود طرف گردد دور نگهدارم به عشق قبل از ازدواج‌نظر بدی ندارم‌وگرنه درك کامل وشناخت کامل‌رابیشتر لازمه یك ازدواج مسعود میدانم.

انیسه لطیف میگوید تاج الماس شعری است عمیق وبا احساس که درآن تمام تاثر انسان‌معاصر شاعردرآن‌هنرمندانه بنمایش‌گذاشت‌شده است .

از محمود فارانی

تاج الماس

آسمان تیره از ابر سیاه
پرده ای‌برروی خودافگنده‌است
نی‌بود مهتاب ونی لبخند او
نی‌خبر از اختر رخشنده‌ست
دانه‌های برف‌ازاعماق چرخ
رقص رقصان میرسد سوی زمین
در فضای تیره و آرام شب
ناله های باد اندازد طنین
باز بگرفته شگوفه شاخه ها
بازمی ریزدبه آغوش چمن
ازهوا مانند شبهای بهار
برگهای نقره فام نسترن
برجهای قلعه ها سیمین شده
بام های کلبه ها گشته سپید
کوره راهای شبانی گشته‌است
زیر برف سردو سنگین‌ناپدید
بر گشوده بر فراز ده سکوت
مردمان در خانه‌ها خفته‌خموش
ازمیان ابر های دور دست
میرسد آواز لگ‌لگ‌ها بگوش
اندرین تاریکی سرما و برف
درخم‌یك کوچه‌نمناك و تار
پای دیواری زنی افتاده است
درکنارش خفته‌طفلی شیرخوار
پیکر لختش شده‌سردو کرخت
میتپد آهسته دل اندر برش
دیده بینور او وامانده است
سایه مرگ ایستاده بر سرش
واپسین دمهای‌سوزانش دوید
برجبین کودك خوابیده اش
بعد از آن آرام آمد روی هم
دولب افسرده و خشکیده اش
آسمان بادست ناپیدای‌خویش
از کفن پیچید نعش لاغری
وانگهی بگذاشت از برف‌سپید
تاج الماسی بگیسوی ترش

می‌خواهم سوال دیگری طرح نمایم که تیلفون روی میزش بصدا درمیاید واورا باستودیو دعوت‌میکنند ، از او بخاطر گفته‌هایش تشکر میکنم وخدا حافظ میگویم.

ژوندون

بقیه صفحه ٤٧

مزاحمت

نامه را طور سند نزد خویش نگهداشتند تا روزی بدرد شان بخورد همانطور هم شد.

خوب گفتم گفتی این نامه را کی نوشته کرده است . برایم گفت که خانم برادرم چون خودش بیسواد بود از تمام کدارشات فامیلی ما اطلاع داشت او گفته و فامیل ماماهایم نوشته است بحال نمیدانم این نوشته از کدام عضو فامیل ماماایم میباشد .

– خوب بعد ازان چه شد . کدام شان خواستگاری کردند وبه چه نتیجه رسیدند ؟

– برادرم وقتی مرامریض ودر بین فامیل بی رحمی دید مرا باخود بمسافرت برد وبه تنهایی ازمن پرستاری میکرد . من روز را به هوا خوری و تفرجگاه ، بابرادرم میپرداختم شب در گوشه تنهایی بخویش فرو میرفتم وبه اینده تاریک خویش می اندیشیدم .

میشنیدم که همیشه پسر بزرگ عمه ام راه خانه مارا درپیش دارد وبرای مادرم حرف هایی میزند واورا وادار میساخت تامن بامحمود ازدواج کنم میگوید این حرفهاییکه برای فرزانه زده اند و برایش گفته اند که یک دختر بلهوس وهرزه است اصلا بگوش ما نمیخورد برای ما فرزانه معلوم است که بی گناه است اگرسرم هم برود من فرزانه راترك نخواهم کرد اگر تمام دارایی ام را از دست بدهم فرزانه را برای برادرم خواهم گرفت . مادرم کم کم بگفته های وی اعتماد میکرد و اورا رهنمایی میکرد.

نامه مادرم متواتر برایم میرسید من مادرم را خیلی دوست داشتم دوری ازمادر وپدر برای من خیلی سخت میگذشت اما از خاطر برادرم حرفی نمی‌زدم وقتی گلویم عقده میکرد به تنهایی اشك میریختم .

خانم برادرم هیچ‌گاه راضی نبودکه برادرم اینقدر بامن رابطه خوب داشته باشد هروقت برادرم مرا نوازش میکرد او خیلی رنج میبرد واز دستش هرکاری ساخته میشد دریغ نمی کرد .

داکتر هم خواستگاری خودرا ادامه میداد راستی او اگر ازحق نگذریم یك انسان خیلی شریف و خوب بود همه وقت دوستی اش با برادرم بی آلایش و پاك بوده است بامن هیچ که از روی ریا حرفی نمی زد تنها ازکرکترم خوشش آمده بود میخواست بامن ازدواج کند وقتی خانه برادرم می‌آمد او خیلی ازش خوش میشد واورا درکار ها یاری میکرد .

اما وقتی از زبان خانواده عمه‌ام برای برادرم گفتندکه بداکتر راضی است تا خواهرش را بدهد زیرا او برادر خوانده ویکی از دوستان صمیمی اش است اینجا بود که آتش خشم برادرم رانسبت به احمد افروختند باوی نیز سر مخالفت را گذشت هر وقتی که می‌آمد تنها بروی دوستی باأو نگاه میکرد وقتی از خواستگاری حرفی بمیان می‌آورد مثل ببر خشمگین رویش میپرید واورا تهدید بمرگ میکرد .

اونیز بر افروخته میشد اینجا بود که من بخویش مثل مار گزیده می پیچیدم ودست بدامان این وآن میشدم راه چاره را برویم مسدود می دیدم خیلی حواسم پریشان بود.

هرگاه برادرم نزدم می‌آمد ومرا میگفت بگو اگر باحمد راضی هستی تراشوهر میدهم این همه حرفهاییکه سرت میزنند راحت میشوی میدانستم که‌روی خشم این حرفهارا میزنند انکار میکردم و میگفتم من بجز حرفی تو دیگر دیگر هیچ حرفی را قبول نخواهم کرد .

برادرم خوش میشد وراه خویش راپیش می گرفت .

خوب زندگی ام مدتی بدینمنوال گذشت روزی خبرشدم پدرم هم دران شهر یحه پسر عمه‌ام وظیفه دارد وزندگی میکند مقرر شده و مرا بخوبی یکجا به‌آنجا برد .

در انجام زندگی ام بدینمنوال میگذشت شب وروزم را واسته بود هروقت خواستگاری ازمن خواستگاری میکردند تصفیه را با برادرم درمیان میگذاشتم اروی یادی میجستم برادرم راضی نبود انهارا ترك بگویم .

حرفهاییکه درین مدت برایم زده بودند همه را پسر عمه نادیده گرفته بارهم دوباره ازمن خواستگاری بعمل اوردند ومرا وادار ساختند تابرادرش یعنی محمود را بشوهری قبول کنم .

وقتی بابرادر بزرگش تماس گرفتم وبرایش گفتم که فرصت من حرف همه را نادیده گرفته محمود را بشوهری قبول کنم این حرفها چه میشوند واین نامه‌که ازمن بدست داری فکر نمیکنی مرا بچه سر نوشتی دوچار خواهد ساخت برادر محمود آهی شنیده میگفت همه را نادیده میگیریم زیرا نزدمن تو پاکترین دختری هستی‌که من برای برادرم قبول میکنم. از حرف این نامه هم پریشان نباش زیرا به دسترداشتن این نامه من میخواهم مقصر اصلی راپیدا کنم واورا بجزای اعمالش برسانم .

روزی در خانه تنها نشسته بودم که برادر محمود باز عصائی زیر بغل وارد خانه شدواز درد خانمانسوزیکه همیشه دامنگیرش بود رنج میبرد نزدیکم نشسته گفت میخواهم نامهٔ برای یکی از دوستانم کابل بفرستم خودم قدرت نوشتن را ندارم خواهش میکنم این زحمت را قبول کنی چند سطری برای من بنویسی من هم خیلی ازین پیش آمدش خوش شدم غافل ازینکه میخواهد خط مرا باخط که در نزدش است مقایسه میکند قلم وکاغذ راگرفته هرچه گفت نوشتم وقتی نامه را پایان دادم نامه اولی را از جیبش کشیده باخطی که نوشته بودم مقایسه کرد وگفت دخترم این نامه‌که ازطرف تو ساخته بودند دیدی بااین خط هیچ مقایسه نمیشود حالا میدانم‌که این نامه ازتو نیست.

خوب بااین کارش کمی مرا تسلی دادوپی کارش رفت روزدیگر چون مریضی اش خیلی زیاد شد ودر خانه ماميتوا نست پرستاری خوبی شود در خانه ما بستری شد چند روز مادرم ازو پرستاری خوبی کرد حالش بدتر شده میرفت ودر فشار دردش یکباربفکر من و محمود بود میگفت آنوقت دیگر ارمان ندارم تاعروسی تو ومحمود را بنگرم . من ازین حرفهایش نسبت خشم برادرم کنار میرفتم .

محمود نیز مرا در دفتریکه وظیفه داشتم آرام نمی گذاشت همه وقت بدیدنم می‌آمدو ازمن خواستگاری میکرد .

من نسبت برادرم به اوهم جواب ردمیدادم وخودش نیز بابرادرم جنگی بود درین مدت در غیابش خواستگاری میکرد هیچ‌گاه حاضر نمیشد مقابل برادرم شود تایکروز ...، بلی تاآنروزیکه برادرش از شدت درد نمیتوانست ازبستر بر خیزد و اورا ببیند وخودش نیز لباسهای برادر را گرفته دهن دروازه خانه ما آمدتا از برادرش دیدن کند مادرم هرطوریکه بود برادرم را راضی ساخت تارفته اورا باخود درون خانه بیاورد ناگفته نباید گذاشت که درین وقت نسبت مایوسی ودوری از مادر غیاب برادرش در یکی از شهر هاییکه زندگی میکردند نامزد شده بود و کابل هم بدیدن برادر امده بود وبرای خرید لباس عروسی.

وقتی با بابرادرم اشتی کرد آنوقت نامزد شده بود ومیخواست بعد از صحت یابی برادرش عروسی کند برادرش اوراپذیرفت وبا همه اعضای فامیل ما اشتی کرد همه اورا بنظر قدر دیدند . وقتی باز چشم برادرش بچشم محمود افتاد دوباره بفکر خواستگاری ازمن شد خوب اینبار چه میتوانستم بکنم بجزاینکه بگویم حالا نامزد شده است .

برایم گفتنداگر توحاضر شوی اورابشوهری قبول کنی باورکن فوراً بساط نامزدی اورا با نامزدش برهم میزنیم .

ازچار طرف برادرم رااحاطه کردندوحرفهای گفتند دران وقت من پدرم را از دست داده بودم برادرم برای اینکه مرا اضافه تر متاثر ساخته باشد اختیار بمن داد .

وگفت به اختیار بخود فرزانه هرکسی را بشوهری قبول میکند ، اینجا بودکه من متفت میشدم به بسر نوشت دوانسان بازی میکنم اگر احمد یعنی داکتری که بخاطر من ازتمام خوشی های دنیا دست گرفت انتخاب کنم بحیثیت خانواده گی‌ام لطمه زده‌ام زیرا حرف هاییکه برایم ساخته بودند همه‌را تائید کرده مرا و مادرم را یکعمر به آتش کینه‌وعداوت میسوزاندند . اگر محمود را قبول کنم چطور میتوانم محمود را بگیرم برای اینکه پسرعمه ام میباشد وبحیثیت من‌بازی کردند .

خوب مسأله را بامادرم درمیان گذاشتم او نیز حرفهای مرا تائید کرده گفت بهتر است محمود را بگیری تابتوانیم ازین‌راه دشمنان خودرا خاموش ساخته وباگردن افراشته زندگی اترا باپسر عمه ات که جزوی از فامیل ما میباشد بسر ببری . من بگفته مادرم محمودرا بخواستگاری قبول کردم اونیز نظربه علاقهٔ که بامن داشت نامزدی اش را با دختریکه گرفته بود برهم‌زد در ظرف پانزده روز تمام وسایل نامزدی و عروسی همه سر براه شد دوستان از هرطرف گردهم جمع شده بساط شادمانی وعروسی رابراه انداختندو من‌که‌یکعمر جزآه واشکی نداشته ام وبجز رنج شادی‌را ندیده‌ام ویك عمررا مایوس بودم بحجله پسر عمه ام رفتم وحالاکه مرا می بینی دارای چار فرزند میباشم وبرادر شوهرم نیز بهمان مرض خانمانسوزیکه سالها اورا مثل موریانه بلعیده بود فوت‌کردخانم وسه دخترخویش‌راهم برای مابه یاد گار گذاشت .

خوب خواهر عزیزم این‌بود سر گذشت من ومسأله ازدواجم باپسر عمه‌ام .

یك چیز دیگررا نباید ناگفته بگذارم اینکه خودت یك دخترخوب وبادرك هستی مسأله این نامه‌که مدتی بسر نوشتم بازی‌کردوحالاهم اورا درچاك گریبان دارم برایت بگویم و توقضاوت کن‌که انسان وقتی بخواهد برای پسر مورد نظرش نامه بفرستد اورا در پسته فوراًبسوی مقصد میفرستد نه اینکه اورا در لای یخنش بگذارد من نیز به حرفش خندیدم گفتم برای کسیکه این مسأله را برایت ساخته‌کار جاهلانه واحمقانه ای کرده است این رفتار شان هم سبب‌شده است‌که‌برادر محموداینطور ازتو جدی خواستگاری کند وبه حرف مدعی و نامه ساخته وقعی نگذارد .

خوب فرزانه جان حالا چطورشد که‌این‌نامه بدست تو رسید وتو چرا حاضر نیستی‌آنرا بسوزانی درلای یخنت جا داده ئی منظورت ازین‌کار چیست ؟ بازهم خنده تلخی‌کردوگفت این هم بذات خویش افسانه‌دارد یعنی‌وقتی این نامه بدست حسن برادر شوهرم افتاداو برای اینکه ازکسیکه این نامه‌را ساخته است انتقام بگیرد متأسفانه از بخت بدم عمرش کوتاهی کرد ومرد روحش شاد باد .

نامه را در الماری خویش بجاگذاشته بود من بفکر اینکه اورااز بین برده است چندروز قبل محمود خواست نسبت‌کاری که داشت الماری حسن‌را جستجوکند وقتی محتویات‌نامه هارا می بیند متوجه میشوند که نامهٔ من‌نیز به اسم احمد است اورا درلای یخن خویش جا میدهد و وقتی شب همه می شوند مثل یك باز پرس ازمن سوال میکند وقتی بی‌گناهی من‌برایش ثابت میشود اونیز حاضر نیست این‌نامه‌لعنتی راکه‌یك عمری بسرنوشتم بازی کرده است تابه‌بینم بازچه بازی ها خواهد کرد ازبین‌ببرد اونیز میگوید که میکوشد تاعامل اصلی این نامه راپیدا کرده بجزای اعمالش برساند.

وقتی میگویم خوب محمود حالاکه من‌تو یك عمری باهم زندگی کرده ودارای چار فرزند میباشیم همدیگر را دیوانه وار دوست داریم دیگرچه ضرور است پی‌این حرفهای ناقص بگردیم بحرفم وقعی نمی‌گذارد و میگویدنباید اینطور باسرنوشت توبازی میکردند . خوب به‌بینم چه میشود .

وقتی ازو پرسیدم حالا همرای شوهرت چه ازندگی‌داری باز هم‌کدام خالیگاه‌باقی‌است ویا خوشبخت استی میگو ید خیلی خوشم اگر دشمنانم سبب نشوندکه زندگی‌ام رابرهم زنند محمود را دیوانه وار دوست دارم . این بود سرگذشت فرزانه که‌یك عمررا به‌آه‌واشك ومایوسی سپری کرده بود مرا نیز متاثر ساخت .

انیس



مسؤول مدیر :

نجیب‌الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ٢٦٨٤٩

کور تیلفون ٣٢٧٩٨

مهتمم علی‌محمد عثمان زاده

پته: انصاری واټ

داشتراك بیه

په‌باندنیو هیوادو کښی ٢٤دالر

دیوی گڼی بیه ١٢ افغانی

په کابل کښی ٤٥٠ افغانی

دولتی مطبعه

مودوفیشن



یك نمونه پوستین ازجدید ترین مود های زمستانی